

«رزم» بجای

نامه ما با نام رزم

مجله ایست علمی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی، هنری و اقتصادی

شماره مخصوص مهرگان



درین شماره

جامعه و جامعه شناسی - احسان طبری

مالیات بر درآمد - مهریم

ماکسیم و آزادی - بی پروه

اعتراف - جلال آراحمند

یادی از مهرگان

مشکل حرکت مطلق م. قندهاریان

اخلاق منصور شکی

جشن دوهین سال انتشار مجله

در پاسخ نویسنده گان - کتابهای نو

۱-۱۳-

مهر ماه ۱۳۲۶

عید مهرگان را بخوانندگان عزیز تبریک هیئت گوییم

صاحب امتیاز: دکتر رضا رادمنش

سر دبیر: احسان طبری

مدیر: جلال آل احمد

نام
ماهانه **مردم**

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی، روبروی سوم اسفند، چاپخانه شعله ور
وجوه مجله را می توانید به حساب ۴۶۵۶۱ بنام مدیر مجله
نامه ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمی شود و اداره درسك و اصلاح
آنها آزاد است.

تقل مطالب مجله با ذکر مأخذ وبدون تحریف آزاد است

تک شماره ۱۵ ریال

اشتراک یکساله ۱۵۰ «

شش ماهه ۸۰ «

} بهای

در این شماره

۱	احسان طبری	جامعه و جامعه شناسی
۲۱	مهریم	مالیات بردرآمد و طرح برای قانون آن
۳۲	والتر دولامار	شنوندگان
۳۴	تلخیص و ترجمه د. ف.	مارکسیسم و آزادی از: پی. بر هروه
۵۱	جلال آل احمد	اعتراف
۴۵	احسان طبری	آنچه در عرف زیر کی نام دارد...
۵۱	احمد قاسمی	جامعه دودمانی و طبقاتی در ایران باستان
۶۷	-	یادی از مهرگان
۶۸	مهندس قندهاریان	مشکل حرکت مطلق
۸۳	منصور شکلی	اخلاق
		جریان جشن آغاز دومین سال انتشار مجله
۹۱	جلال آل احمد	و گزارش راه و راه اداری مجله در سال گذشته
۹۷	-	در پاسخ خوانندگان
۱۰۲	-	کتابهای نو

جامعه و جامعه شناسی -۱-

احسان طبری

I - جامعه شناسی چگونه پیداشده و چگونه تحول یافته است ؟

تفکر درباره امور اجتماعی و کوشش برای درک تحولاتی که در داخل جامعه انجام میگردد، کنجکاو برای یافتن قوانین تبدیل جامعه در تاریخ سابقه ممتدی دارد. کتاب «جمهوریت» (République) تالیف انلاطون و کتاب «سیاست» (Politique) تالیف ارسطو و «مقدمه» ابن خلدون رami توان جز، مدارك قدیمه جامعه شناسی نامبرد .

بطور کلی در جامعه شناسی از لحاظ درك قوانین عمومی اجتماع و از نظر تغییر آثار و وقایع اجتماعی، مانند همه علوم و معارف دیگر بشری، تحولاتی روی داده است و این تحولات از مبدهاء استنباط تخیلی آغاز و تا امروز بمنتهای استنباط علمی و عینی ختم گردیده است.

تحت تاثیر تعلیمات مذهبی و معتقدات کتب مقدس، نظریه رائج، نظریه جامدی بود که می توان آنرا نظریه تقدیر و مشیت یا نظریه Apologétique نامید که بر طبق آن نظامات اجتماعی و تحولاتش مربوط بمشیت الهی است و همچنانکه سر نوشت افراد بشری در «لوح محفوظ» ثبت است تقدیر اجتماعات انسانی نیز از پیش و در «عالم ذر» معین شده و خداوند بحکمت بالفه خویش ترقی و تدنی اجتماعی را موجب میشود؛ و بکسی نرسد که در دستگاه تقدیر خدائی چون و چرایی روادارد و از «سربعیض» و موجبات عروج و نزول ملل و نحل چیزی پرسد. هر دوت (Hérodote) مورخ مشهور یونانی در ذکر حوادث تاریخ همه جا آنهارا نتیجه رشك و کین خدایان می- پنداشت . از مدارك مذهبی می توان الواح دهگانه (Décalogue) موسی را نامبرد که مقررات ازلی نظام اجتماع را بر حسب مشیت الهی معین میکند. بطور کلی قوانین زمان باستان بصورت ضوابط و قواعد فنا ناپذیر و دائم الاعتباری تلقی میشد و با وجود عدم تطابق آن با شرائط تازه محیط، با هزاران قساوت می کوشیدند تا همچنان آن نصوص فرتوت و عتیق را مجری دارند.

بتدریج مفهوم جامد فوق جای خود را بمفهوم دیگری داد که علمی تر و عینی - تراست . مثلا ابن خلدون در «مقدمه» خود نظریات درخشانی را جمع بتحول اجتماع بیان کرده و معتقد است که اجتماعات انسانی از حالت وحشیگری و بی-ابان گسردی

شهرنشینی و حضارت رسیده اند و برای درک وقایع تاریخ باید کلیه احوال معنوی ملل را در نظر گرفت.

در طلیمهٔ پیدایش جامعهٔ سرمایه‌داری و هنگامی که کشفیات و اختراعات و آثار نوین دانشمندان، تفکرجامد قرون وسطی را متزلزل ساخت، پایه و اساس اسلوب کهن (آبولوژتیک) بیش از پیش لرزان شد و فلاسفهٔ بزرگی مانند هابس (Hobbes) و اسپینوزا (Spinoza) و لاک (Lock) کتبی در زمینهٔ جامعه‌شناسی تالیف کردند. دو تالیف معروف «هابس» در این زمینه عبارت است از (De cive) «در بارهٔ تمدن» و (Leviathan) و کتاب معروف اسپینوزا در این زمینه «رسالهٔ سیاسی» (Traité politique) و کتاب لاک «تبعی در بارهٔ حکومت‌های مدنی» نام دارد.

در قرن ۱۶ دو نفر از متفکرین بشر دوست نخستین بحث منظم را در بارهٔ ایجاد یک جامعهٔ سوسیالیستی بیان آوردند. یکی از آنها موسوم به توماس مور (Thomas Moor) در کتاب معروف خود بنام (Utopia) یا «مدینهٔ فاضله». و دیگری موسوم به کامپانلا (Campanella) در کتاب خود به عنوان «شهر خورشید» (Cité du soleil)، طرحی برای یک جامعهٔ برونق عالی‌ترین آرمانهای انسانی می‌دهند.

در قرن ۱۷ توجه زیادی بامور حقوقی شد و بحث راجع بحقوق فطری بشری بیان آمد. از متفکرینی که در این زمینه می‌توان نام برد یکی حقوقدان معروف هلندی هوگو گروسیوس (Grotius) است. بحث در بارهٔ حقوق فطری و نوع حکومتها و چگونگی روش سیاسی دولت‌ها موازی بار شد طبقهٔ بورژوا و مبارزهٔ آن طبقه با دستگاه فئودالهاست و در اظهار نظر این متفکرین غالباً نظریهٔ طبقهٔ بورژوا منعکس شده و از آن دفاع می‌شود.

در قرن ۱۸ این بحث توسعهٔ بسیاری پیدا میکند و در سبیده دم انقلاب کبیر فرانسه، فلاسفه و دانشمندانمانند روسو (Rousseau) و دلباک (D'Holbach) تحت تاثیر تعلیمات گذشتگان خود مانند هابس و دیگران در زمینهٔ چگونگی ادارهٔ اجتماع تالیفاتنی کردند. کتاب دلباک موسوم است به «دستگاه اجتماعی» (Système social) و کتاب روسو موسوم است به «قرارداد اجتماعی» (Contrat social) (۱) تمام این فلاسفه و دانشمندان در مباحثات جامعه‌شناسی خود دارای یک روش (Téléologique) بودند. بدین معنی که غایت و هدفی را در نظر می‌گرفتند و چنین تصور می‌کردند که کلیهٔ تحولات اجتماع تابع غایت و هدفی است که آن عبارت است از نوع حکومت بورژوازی مورد علاقهٔ آنها؛ و نیز در این مباحث، این دانشمندان شیوهٔ (Normatif) داشتند بدین معنی که از مباحث خود دستورها و مقرراتی استنتاج می‌کردند.

در قرن ۱۸ بواسطهٔ توسعهٔ علوم و ترقی صنایع و تکامل افکار فلسفی بتدریج

جامعه شناسی صورت علمی تر و دقیق تری بخود میگیرد.
دیگر از همان او ان انقلاب کبیر فرانسه، زمانیکه مونتسکیو کتاب روح-
القوانین (۱) خود را مینوشت (۱۷۴۸)، بوجود قوانین در جامعه توجه کافی می شد.
مونتسکیو می نویسد: «قوانین عبارت است از روابط جبری که از طبیعت اشیاء
ناشی میشود.»

مونتسکیو حتی بمفهوم نسبت در قوانین اجتماع نیز توجه داشت:

«قوانین بایستی نسبی باشد و با طبیعت کشور و آب و هوا و
وضع جغرافیائی و طریقه زندگی مردم (زارع - شکارچی - شبان)،
عقاید مذهبی، تجارت، آداب و طرق زندگی، ثروت عمومی و تمایلات
روحی اهالی ارتباط داشته باشد... از چنین نقطه نظر است که
باید قوانین را مورد توجه قرار داد.» بدین ترتیب مونتسکیو بوجود
قانون و جبری بودن قوانین و نسبی بودن آنها توجه کرده است ولی البته در این
زمینه بعلمت محدود بودن معلومات عصر، تفکر او دارای رشد و کمال کافی نیست.
ولتر در کتاب خود موسوم به «تبعی درباره آداب و رسوم» (۱۷۵۶)
مینویسد: «تاریخ دارای علل کاملاً انسانی است و تمام تظاهرات
گوناگون فعالیت بشری مانند سیاست و مذهب و هنر و طرز تفکر
وامثال آن، بهم پیوستگی دارند»

ولتر صریحاً تاثیر عوامل ماورا، طبیعی را در حیات اجتماعی بشرانگار
کرده و اصل هم پیوستگی (Correlation) بدیده های اجتماعی را تأیید میکند.
یکی از دانشمندان ایتالیائی موسوم به «ویجو» (Vico) که درباره روان-
شناسی تحقیق نموده است در سال ۱۷۲۵ کتابی منتشر ساخت تحت عنوان «اصول
یک علم جدید». این کتاب که راجع به «فقه اللغة» Philologie نوشته شده دارای
مقدمه ایست و در این مقدمه از نظر جامعه شناسی نکته بسیار مهمی تذکر داده شده
است. ویجو مینویسد: «قوانین اجتماعات گوناگون از مراحل شبیه بیکدیگر
می گذرند». بدین ترتیب روشن شد که قوانین مسلط بر اجتماع بشری قوانین شبیه
و همانندی است، منتهی بناسب مقتضیات محیط جغرافیائی و نظام آن، این قوانین از
لحاظ شکل ظاهری بایکدیگر تفاوت دارند.

فیلسوف آلمانی «هردر» Herder در اواخر قرن ۱۸ کتابی منتشر نمود بنام
«عقایدی چند درباره فلسفه تاریخ بشر» و در این کتاب تصریح کرد که مابین انسان و
طبیعت از لحاظ تبعیت از قوانین جبری تفاوتی نیست و نوشت:
«تحولات بشری دنباله یک جریان طبیعی است و برفوق قوانین لایزالی
انجام می گیرد، مانند تحول موجودات طبیعی» و بدین ترتیب هم آهنگ و یکسان
بودن جامعه و طبیعت نیز صریحاً گوشزد شد.

در قرن هجدهم علم اقتصاد شروع به نشو و نما کرد. علت این نشو و نما کاملاً واضح است: تکامل جامعه و ظهور سرمایه داری مسائل اقتصادی را برجسته-تر ساخت و بدین جهت توجه بدان بیش از پیش شد؛ در این قرن « فیزیوکراتها» (Physiocrates) در عرصه اقتصاد ظهور کردند. آنها معتقد بودند که مالکیت خصوصی و رقابت فردی جز، قوانین طبیعی و متعلق به خواص جبلی بشر است. طبیعی است که این عقیده انعکاس وضع اقتصادی موجود، در دماغ اقتصادپون فیزیوکرات بود. از نمایندگان برجسته این عقیده اقتصادی می‌توان «کنه» (Quesnay) و «دوپون دو نور» (Du Pont de Némours) را نام برد.

کنه در کتاب خود موسوم به «جدول اقتصادی» (Tableau Economique) که بسال ۱۷۵۸ منتشر نموده است درباره نظم اجتماعی می‌گوید جامعه باید مطابق قوانین طبیعی که بر آن حکمفرما است اداره شود و او این نظم اجتماعی را چون مطابق مشیت الهی است یک نظم الهی (Ordre Providentiel) میخواند.

در قرن هجدهم بر اثر تحولات شدید اقتصادی و رونق بازار تجارت خارجی و بسط اقتصاد نوین بورژوازی، روابط بین دول نیز به مراتب پیچیده‌تر از سابق شد و به همین جهت توجه بمسائل سیاسی نیز مانند توجه بمسائل اقتصادی آغاز گردید. البته تئوری‌های مربوط به سیاست با مسائل اجتماعی تناسب و ارتباط داشت و صاحب نظران این رشته درباره سازمان اجتماع ابراز عقیده کرده‌اند و از آنجمله «بنالد» (Bonald) در کتاب خود موسوم به «تئوری دولت» (Théorie de Pouvoir) که بسال ۱۷۸۶ منتشر کرده است می‌نویسد: «سازمان اجتماع سیاسی و مذهبی لزوماً از طبیعت اشیائی که آنرا ترکیب می‌کنند ناشی شده است، همچنانکه وزن بناگزییر ناشی از طبیعت خودشئی است. و به همین جهت قانون‌گذار نباید قانون را وضع کند، بلکه باید آن را کشف نماید و اشاعه دهد. ملتی که از قانون‌گذار وضع قوانین را می‌طلبد بمثابه بیماری است که از پزشک خویش بخواهد تا مزاج وی را عوض کند».

و همچنین در این قرن علم آمار بصورت جنبی خود بروز کرد و این خود نیز بجامعه‌شناسی کمک نمود.

بیش از آنکه بدوران جدید تحول مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی بردازیم خوب است اندکی درباره دورانی که در فوق شرح آن گذشت بحث کنیم و مختصات آنرا روشن گردانیم:

نخست اینکه غالب نظریات دانشمندان نامبرده دارای جنبه مذهبی شدید بود زیرا هنوز در ایام آنها کلیسا قدرت و نفوذ کامل داشت و مردم تمصبات دینی نشان میدادند و بعلمت رشد اندک دانش نوین و پست بودن سطح آگاهی عمومی، دانشمندان از تفکیک دین و دانش می‌هراسیدند. تنها برای نخستین بار بطور جدی، انقلاب کبیر

فرانسه، پایه‌های نفوذ مذهب را متزلزل ساخت و با اعلام تفکیر دین از سیاست در حقیقت اندیشه انسانی را از زیر سلطه کلیسیا بیرون آورد.

دوم اینک تمام نظریات فوق چنانکه گذشت دارای يك جنبه غامبی (ویا غایت جوئی) هستند و خصلت کاملاً علمی و تحقیقی و تحلیلی ندارند. گوئی هدف اینست که باید از ذکر تمام نظریات، فلان غایت باصطلاح اخلاقی یا سیاسی بدست آید.

سوم آنکه با وجود توجه تمام دانشمندان نامبرده بتأثیر محیط و تأثیرات متقابل پدیده‌های اجتماعی و برخی از قوانین تحول پدیده‌های اجتماع، باز هم رکود و خمودی در نظریات آنان مشاهده میشود؛ بدین معنی که جامعه را دارای نظام ثابتی تحت قوانین لا یتغیری تصور می‌کنند. با اینک این «فیکسیم» (Fixisme) بشدت نظریات ربانی (Apologétique) متقدمین نیست، باز شیوع کامل دارد.

چهارم اینک کلیه نظریات يك خطه و يك جبهه است؛ بدین معنی که اجتماع و پدیده‌های آن را در کلیه خطوط سیرو تکامل و از همه جهات گوناگون آن در نظر نمی‌گیرند و بشیوه منطق جامد، نمودهای اجتماعی را از یکدیگر جدا جدا تحت مذاقه قرار میدهند.

* * *

در قرن نوزدهم بر اثر بسط و توسعه دانش و فن، اندک اندک مفهوم نسبی در جامعه‌شناسی راه یافت. باید در نظر داشت که در نیمه دوم قرن هیجدهم و قرن نوزدهم فعالیت علمی بشری دامنه وسیع و سابقه‌ای یافت. کافی است که از علمای برجسته‌ای مانند: لووریه، لابلان، کارنو، دالتن، کاوندیش، کولومب، لاوازیه، لامارک، یوفون، بیشاوغیره را نام ببریم.

تحقیقات این دانشمندان، علوم طبیعی را بسط داد و قوانین تحول تازه‌را، خواه در زمینه موجودات بیجان و خواه جاندار، روشن ساخت و خاصیت دینامیک (تکاپویی) طبیعت را برجسته نمود.

کانت می‌گوید: «آسمانها هم تاریخی دارند». و این قول بنظریات فلسفی و مذهبی که آسمان را متشکل از جسمی غیر قابل فساد و غیر قابل خرق و التیام معرفی میکرد لطمه وارد ساخت. دکارت در کتاب موسوم به «گفستار در اسلوب درست راه بردن عقل»... «Discours de la methode» مینویسد: «انسانیکه از کودکی در فرانسه یا آلمان تغذیه و پرورده شده باشد با همان انسانی که بین چینی‌ها و یادر میان آدمخواران بزرگ شود از لحاظ خصال روحی فرق میکند». و بدین ترتیب دکارت با همین شرایط مادی زندگی در ایجاد صفات روحی اشاره می‌نماید و در حقیقت این گفتار «ژان ژورس» که گفته است: «هیچ شکلی از فکر انسانی و هیچ لحظه‌ای از مطلق، بخودی خود کافی نیست و در برابر ابدیت ارزش ندارد» در علوم قبول عامه یافت.

نظریات لامارک و داروین راجع بتحول انواع (که همزمان با اکتشافات اجتماعی مارکس بوده) تاثیر فوق‌العاده‌ای در انتشار طرز تفکر دینامیک داشت و بدین ترتیب مضمون «تغییر در زمان» Temporalité و تاریخی بودن پدیده‌ها (اعم از طبیعی و اجتماعی) (Historicism) در کلیه شطب معرفت‌انسانی رخنه کرد. سوسیالیستهای اولیه، این مفهوم تغییر در زمان را در علم الاجتماع وارد ساختند. باید متوجه بود که علم الاجتماع از همه زمین‌ها، بیشتر میدان مقاومت ارتجاعیون بود زیرا اختلاف نظر درباره ساختمان تشریحی حیوانات و یا خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام آنقدر بمنافع سرمایه داران صدمه وارد نیساخت که باعث درباره مالکیت و حکومت؛ در حالیکه بورژوازی حاضر بود تاریخی بودن کلیه مفاهیم علمی و متغیر بودن آنها را بپذیرد و با لاقدر در مقابل آن تسامح بخرج دهد، حاضر نبود که برایش از متغیر بودن سیستم مالکیت صحبت بکند به عقیده او همه چیز تغییر میکند مگر نظام سرمایه‌داری.

سن‌سیمون سوسیالیست اوتوئیست فرانسوی اعلام داشت که مالکیت یک حادثه اجتماعی و تابع قوانین اجتماعی است، لذا می‌تواند تغییر کند. و همچنین لاسال (Lassalle) می‌گوید که «مالکیت یک مقوله تاریخی است.»

انقلاب دردانش جامعه‌شناسی بوسیله کارل مارکس دانشمند اقتصادی و عالم اجتماعی معروف آلمانی بعمل آمد. کارل مارکس با اخذ شیوه دیالکتیکی هگل و تطبیق آن در نتایج مثبت علم و پیش گرفتن یک نظریه مادی دیالکتیکی؛ حرکت سختی به مفاهیم اقتصادی و اجتماعی داد.

مارکس مینویسد: «روابط قضائیه و سیاسی بخودی خود مفهوم نیست و نمی‌توان آنرا بوسیله یک باصلاح تکامل عمومی روح بشر توضیح داد. وجود انسانی انتزاعی نیست که در فرد ه جزائی صورت گیرد؛ بلکه مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است. خطای فویرباخ در این بود که وی جهان تاریخی بشری را بشکل انتزاعی در نظر می‌گرفت و یک فرد را بصورت مفرد و مجردی مورد توجه قرار می‌داد.»

همچنین مارکس در کتاب خود موسوم به «فقر فلسفه» مینویسد:

«تصورات و مقولات انسانی همانند روابط بطبی که این تصورات و مقولات را بیان میکنند، ابدی نیستند بلکه محصولات تاریخی موقتی می‌باشند. تاریخ عبارت از یک تغییر دائمی طبیعت انسانی است.» و همچنین همکار نزدیک ماکس «فریدریش انگلس» مینویسد:

«حقایق قطعی بدون چون و چرا وجود ندارد و هیچ چیزی غیر از یک سلسله (Processus) بلاقطعاع «شدن» و کون و فساد پایان-

ناپذیر موجود نیست.»

تحولات بعدی علوم اجتماعی، استنباط دقیق و منطقی مارکس و انگلس را کاملاً تأیید نموده بخصوص آنکه مقداری تبعات مقایسه‌ای راجع به آداب و اخلاق و قوانین و خانواده و شیوه زندگی و زبان و امثال آن بیسبب معلومات مربوط به جامعه-شناسی کمک نموده و قوانین تحول اجتماع را فاش ساخت. از آنجمله میتوان تحقیق گرانهای «لوئیس مرگان» (L. Morgan) جامعه‌شناس معروف را درباره خانواده بنام La Société Ancienne و پژوهش دقیق «ماک لنان» (Mac lannan) را درباره ازدواج، نامبرد. کتاب ماک لنان در ۱۸۶۵ و کتاب مرگان در ۱۸۷۷ منتشر شد. بعدها «وسترمارک» (Westermarck) و هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) درباره تکامل تصورات اخلاقی و اخلاق در نزد ملل مختلف تالیفاتی منتشر کردند. کتاب مردم‌شناسی Anthropologie اثر تایلر «Taylor» موسوم به «تمدن اولیه» (Civilisation Primitive) و کتاب بسیار معروف و پر مطلب فریزر (Frazer) موسوم به «شاخه زرین» (Golden Bough) راجع به زندگی قبایل بدوی نیز بقیه صحیح قوانین اجتماع کمک بزرگ کرد. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تبعات در باره السنه ملل وریشه‌ها و سرچشمه‌های آن در آلمان بسادقت بسیار انجام گرفت و در اثر همه این تبعات، نسبی بودن امور اجتماعی بیش از پیش به ثبوت رسید.

موضوع جامعه‌شناسی

موضوع جامعه‌شناسی چیست و چگونه می‌توان بین يك پدیده اجتماعی با پدیده‌هاییکه در دانشهای نظیر آن مثلا تاریخ مورد تتبع قرار می‌گیرد تفاوت گذاشت؟ در واقع کافی است که در اینجا تفاوت جامعه‌شناسی را با تاریخ، روشن سازیم. زیرا تفاوت این دانش با علوم دیگر بخودی‌خود روشن است. نخست باید دانست که وقایع و پدیده‌هاییکه در جامعه‌شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد مقید بزمان و مکان **مهیینی** نیست. بدین معنی که در جامعه‌شناسی صحبت از حوادث گوناگونی که تاریخ از آنها روایت می‌کند بمان نیاید.

در جامعه‌شناسی سخن از انوشیروان یا شاه عباس نمی‌رود؛ بلکه از سلطنت بطور کلی و پیدایش آن در تاریخ و تحول آن در طول قرون و اعصار گفتگو میشود. یا مثلا از جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم حکایت ننمایید بلکه بطور کلی مسئله جنگ را مورد دقت قرار میدهد و درباره منشأ پیدایش و تحول شکل مخاصمات بشری صحبت میکند.

فرق دوم در این است که در جامعه‌شناسی صحبت از جزئیات امور اجتماعی نیست، بلکه از کلیات است و اگر در جزئیات تتبع مینماید برای آنست که نتایج کلی از آن اخذ کند و حال آنکه در تاریخ و ذکر وقایع، بحث از جزئیات است. يك شعبه جامعه‌شناسی که بوسیله دانشمندی بنام «Le Play» ایجاد شده و « Monographie » نام دارد، کوششی است برای تجزیه و تحلیل اوضاع،

يك واحد اجتماعی، ولی منظور از این متوگرافی آنستکه با معرفت باحوال واحدهای اجتماعی معرفت بهتر واحدهای بزرگتر میسر گردد. بطور کلی مسائل مورد بحث در جامعه‌شناسی عبارت است از اجتماع در حرکت کلی و تحول عمومی آن، و عناصر کلی زندگی بشری.

آیا جامعه‌شناسی يك علم است؟

معمولاً کوشش میشود تا در جامعه‌شناسی هر گونه مفهوم مبهم و غیر قابل درکی را وارد کنند. زیرا این علم بتفسیر قضایای اجتماع میپردازد و مستقیماً سازمان‌های اجتماعی را هدف خود قرار میدهد و بهمین جهت علاقه طرفداران و وضع حاضر با ایجاد ابهام در این دانش بیش از علوم دیگر است. و از طرفی چون پدیده‌های اجتماعی پیچیده و منشاء بروز آن مشهود نیست جای سفسطه و لوت بازا است. بدون علت نیست که جامعه‌شناسی بیش از هر دانش دیگر مرکز تظاهر آراء و عقاید مخلوط شده است و ثوروی‌های فریبنده و بی‌اساس برای خلط مباحث این دانش جعل گردیده است.

بطور کلی بعضی از دشمنان علم و معرفت میکوشند تا منکر علمیت جامعه‌شناسی شوند و بعقیده این اشخاص اصولاً جامعه برطبق قانونی تغییر نمیکنند و تحولات آن تابع قاعده‌ای نیست. ولذا از هرج و مرج و حوادث نمی‌توان ضابطه و قاعده‌ای بیرون کشید. چون امور اجتماعی تابع اراده‌ی ازلی غیرمفهومی است که فرد بشر توانایی درک آنرا ندارد. عده دیگری معتقدند که چون نمیتوان روابط اجتماعی را تابع قواعد و ضوابط دقیق کرد و حوادث جامعه را بایبان ریاضی تحلیل نمود لذا جامعه‌شناسی نمیتواند از سلسله علوم محسوب شود، بلکه مرکز مقداری حدسیات و قضاوت‌های غیر قابل اعتماد است.

این نظریات صحیح نیست. علم چیزی است که پدیده‌های طبیعی یا اجتماعی را تفسیر میکند، قوانین حاکم بر این پدیده‌ها را کشف مینماید و با استفاده از این قوانین تکنیکی بوجود می‌آورد. جامعه‌شناسی نیز حوادث جامعه را تفسیر کرده قوانین آنرا بدست داده و تکنیکی که عبارت از تکنیک مبارزه برای اصلاح اجتماع است بوجود می‌آورد.

درست است که پدیده‌های اجتماعی بسیار بفرنج و پیچیده می‌باشد و تغییرات در اجتماع به ساطت و انتظام تغییرات طبیعی نیست ولی خود تابع همان قوانینی است که بر طبیعت مستولی است.

از آنجمله قانون هم‌بیوستگی، و قانون تغییر، و قانون تضاد، و قانون تکامل و تبدیل تغییرات کمی تدریجی، بکیفی ناگهانی.

حتی آن دسانی که علم بودن جامعه‌شناسی و تابع قانون بودن جامعه را تصدیق دارند مقداری سحر و افسون در کار اجتماع دخالت میدهد، مثلاً هنوز چون نمیخواهند منشاء اقتصادی جنگ را فاش سازند، آنرا باراده‌ی ازلی و بلیه‌ی آسمانی

تعبیر میکنند ، چون نمیخواهند علل واقعی بحران را فاش سازند ، سمدونجس اختران را در بروز بحرانهای اقتصادی مؤثر می‌شمرند ؛ چون نمیخواهند عدم تساوی اقتصادی افراد بشر را با علل واقعی آن توضیح دهند ، ارا جیف حیرت انگیز میگویند . استنباط علمی جامعه‌شناسی ضربت سنگینی بتمایلات توقف‌طلبی محافظه‌کاران اجتماع وارد می‌سازد و همانطوریکه مرگان در کتاب خود موسوم به «جامعه کهن» گفته است ، فعلا دلیل ندارد که بجای شکل کنونی مالکیت (شکلی که طی تاریخ نسبی تغییراتی کرده است) ، شکل تازه‌ای از مالکیت جانشین نشود .

تمام کسانی که در گذشته ، ریشه‌های عمیق دارند ، باین استنباط علمی جامعه‌شناسی دشمنند و لذا فریاد بر می‌آورند که جامعه‌شناسی علم نیست .

جامعه چیست ؟

در باره کیفیت و ماهیت جامعه نیز بحثهای گوناگون وجود دارد . کسانی هستند که وجود جامعه را بعنوان يك مقوله خاص منکرند و میگویند جامعه مجموعه ای است از افراد و از اینجا است که بحث در باره نوع خاص بودن جامعه - بیان می‌آید .

طرفداران نظریه اصالت افراد معتقدند که پدیده‌های اجتماعی چیزی جز مجموعه‌ای از پدیده‌های فردی نیست و برای درک تحولات اجتماع درک اعمال و روحیات افراد کافی است . این اشخاص فراموش می‌کنند که خواه در طبیعت و خواه در جامعه ، مجموع دارای خواص مبینی است . علاوه بر خواص اجزاء ، همچنانکه در قطره ، که جزئی از اقیانوس است کشتیرانی امکان پذیر نیست و در آن حیوانات بزرگ نمیتوانند زندگی کنند ، در فرد پدیده‌هایی از قبیل انقلاب ، بحران ، جنک ، تحولات رژیم سیاسی و سیستم اقتصادی و امثال آن دیده نمیشود . اگر هم این خواص در جزء وجود داشته باشد باز هم بواسطه کیفیات مخصوص خود از همان خواص که در کل وجود دارد فرق میکند .

درست است که انسان مجموعه‌ای از سلولها است ولی دارای خاصیتی است که سلول فاقد آن خاصیت می‌باشد و از آنجمله خاصیت اندیشیدن . درست است که اجسام آلی از آنها تشکیل شده‌اند ولی خواص فیزیکی و شیمیایی آنها با آنها تشکیل دهنده آنها تفاوت بزرگ دارد . لذا میتوانیم بگوئیم که اجتماع نوع خاص (Suis Generis) است .

عده‌ای دیگر بنام «ارگانیسیتها» (Organicistes) تصور کرده‌اند که میتوان اجتماع را بیک ارگانسیم بزرگ Hyperorganisme تشبیه کرد . پیدایش این طرز تفکر معلول دو جهت است . نخست آنکه در اثر اکتشافات علوم طبیعی و تحقیق این مسئله که انواع ، از تکامل عضوی یکدیگر بوجود آمده اند برخی تصور کرده‌اند که میتوان اجتماع را نیز دنباله تکامل انواع دانست . دوم اینکه با این تفسیر جامد ، توانستند نتایجی بسود وضع اجتماعی موجود اتخاذ کنند . هربرت اسپنسر در کتاب خود موسوم به «اصول سوسیولوژی» میگوید : «اجتماع از افراد

تشکیل شده، چنانکه بدن از سلولها بوجود آمده است. « بدهانیز » رنه ورم « (René Worm) در کتاب خود موسوم به «ارگانسیم و اجتماع» و «گیوم دگرف» Guillaume de Greef در کتاب خود این نظریه ارگانسیم را بسط و توسعه دادند و حتی به نتایج خنده‌آوری رسیدند. مثلا جریان تروت و اجتماع را بجریان خون در بدن، و پلیسها را بکلبولهای فاگوسیت خون و سیم‌های تلگراف را برشته‌های اعصاب تشبیه کرده‌اند؛ و حتی سعی نموده‌اند تا برای وضع طبقاتی جامعه نیز در اعضاء بدن معادلهایی جستجو کنند و بهمین جهت بافت‌های بیپی «Adipeux» را بمنزله متوالین جامعه تلقی کردند.

اشتباه طرفداران نظریه ارگانسیمست کاملاروشن است؛ ما باید پیوسته در نظر داشته باشیم که در جریان تکامل مراحل مختلفه خواص تازه‌ای بوجود می‌آورند. مثلا تردیدی نیست که اجسام آلی از ترکیب عناصر پدید شده‌اند ولی آنها دارای خواص فیزیکی و شیمیایی تازه‌ای هستند که این خواص در خود آن عناصر دیده نمی‌شود. یا مثلا یاخته‌ها از لحاظ شیمیایی از چند جسم آلی بوجود آمده‌اند ولی خواص حیاتی آن در اجسام ترکیب کننده خود وجود نداشته است. درست است که میتوان اجتماع را دنباله تکامل عضوی قرارداد ولی علاوه بر خواص ساده حیاتی، خواص پیچیده اجتماعی نیز در این مرحله بروز میکند که نمیتوان آنرا بطور خشک و جامد یاد کرد. خواص ارگانسیم حیوانی توضیح داد. همانطوریکه بوشه «Bucher» مینویسد:

نه تفاوت ژنادی، نه اختلاف آب و هوا، هیچکدام تولید اختلافات اساسی نمی‌کنند؛ سازمان اجتماعی آنقدر که ممکن است دارای اختلاف و تفاوت است، استحالتهای معین و متعدد را در بردارد و این خود ثابت می‌کند که علی‌رغم تصور ما، اجتماع بیان تمایلات فردی نیست. بلکه تابع قوانین مشخص دیگری است غیر از قوانین فیزیولوژی.»

بگذسته دیگر از جامعه‌شناسان دچار نظیر همین اشتباه شده‌اند و مکتبی بنام «سوسیولوژی حیوانی» یا (Zoosociologie) بوجود آورده‌اند. از بیش تازان این نظریه باید اسپینا (Espina) مؤلف کتاب «اجتماع حیوانی» (سال ۱۸۷۲) را نام برد.

بعقیده طرفداران این نظریه، اجتماع انسانی بعینه مانند اجتماع حیوانی است و با درک قوانین اجتماع حیوانی میتوان قواعد اجتماع انسانی را نیز درک کرد. مثلا «بوویه Bouvier» در کتاب خود موسوم به «کویتسم در نزد حشرات» (۱۹۲۶) می‌نویسد: «اجتماع حشرات مانند یک ارگانسیم چندین سلولی است که هر حشره در آن حکم یک سلول را دارد و همچنین «هانری برگسن» فیلسوف ابده آلیست معروف فرانسوی می‌گوید: «زنبوران در یک کندو، فی‌الواقع «ونه بطور تشبیه» یک ارگانسیم واحد را تشکیل میدهند.»

* * *

از آنچه که گذشت معلوم می‌شود که جامعه شناسی مانند کلیه شئون دیگر معارف انسانی بر حسب احتیاجات بشری بوجود آمده و بر طبق تحول پایه اقتصادی جامعه و انعکاس آن در دنیای فکری تکامل یافته است. علی‌رغم کوشش محافظه-کاران و مرتجعین روز بروز این دانش حقیقت را در خود بیشتر منعکس می‌کند و اساطیر غیر علمی را طرد می‌نماید، روز بروز تکیه برواقیات، در نظر گرفتن نسبت کلیه امور، در نظر گرفتن پدیده‌های اجتماعی در طی یک جریان تغییر و تحول، بیش از پیش در مباحث این علم راه می‌یابد. با آنکه بواسطه پیچیدگی مسائل و اهمیت اجتماعی آن جامعه شناسی زیاد تراز دانش‌های دیگر عرضه تاخت و تاز نظریات گمراه کننده و اغواگر بوده است، در زیر فشار حوادث یکی پس از دیگری سنکرهای دانشمندان ارتجاعی از مدافعین سرسخت و قریبکار تهمی و برداخته می‌گردد.

و نیز از مباحث فوق روشن شد که اجتماع را نمی‌توان تنها و فقط مجموعه-ای از فرد یا یک ارگانیزم بزرگ پنداشت و با آنرا همانند یک اجتماع حیوانی انکاشت.

درست است که اجتماع از حیطة طبیعت بیرون نیست و دنباله تکامل عضوی Organique و فردی است؛ ولی بخودی خود موجد خواص تازه‌ای است که آن را امور اجتماعی «Fait Social» مینامند؛ و موضوع جامعه‌شناسی مطالعه این امور اجتماعی و دسته بندی آن، بررسی تحولات آن، و استنتاج از این تحولات، برای پیش‌بینی تحولات آینده است. پس مسئله اساسی در جامعه‌شناسی مطالعه تحولات پدیده‌های اجتماعی و قوانین آنست.

II- تحول اجتماع بر طبق چه قوانینی انجام مییابد؟

آیا اجتماع بر طبق قوانین معینی تحول پیدامی‌کند؟

این مهم‌ترین مسئله‌ای است که در مبحث جامعه‌شناسی مطرح می‌شود. و باین سؤال پاسخ‌های گوناگون داده شده است.

عده‌ای می‌گویند تغییرات اجتماعی تابع قاعده و قانونی نیست و بر حسب صدفه و اتفاق یا در نتیجه تقدیرات آسمانی و یا معلول اراده مردان بزرگ است. برخی دیگر می‌گویند اجتماع بر طبق قواعد و قوانینی تحول می‌یابد و می‌توان عامل این تحولات را جست و یافت کسانی که این پاسخ را میدهند خود بدو گروه بزرگ تقسیم میشوند: گروهی معتقدند که تغییرات و تحولات مادی اجتماع نتیجه تغییرات و تحولات روحیات اجتماع و صفات و مشخصات افراد تشکیل‌دهنده اجتماع است. گروه دیگر می‌گویند برعکس، روحیات و معنویات جامعه محصول وضع مادی میباشند اجتماع انسانی است.

دسته اولی که با نام «ذهنیون» (Subjectiviste) می‌دهند خود بمکاتب متعددی تقسیم میشوند.

اینک پس از بیان نظریه کسانیکه بوجود عامل ثابتی برای تغییرات اجتماعی معتقد نیستند بشرح نظریات مکاتب گوناگون ذهنیون می‌پردازیم و سپس نظریه علمی و درستی را که موسوم بنظریه «ماتریالیسم تاریخی» است بیان میکنیم.

تحوالات اجتماعی تابع قانون نیست.

طرفداران این نظریه اولاً کسانی هستند که اجتماع را یک مقوله خاص نمی‌دانند بلکه آنرا مجموعه ریاضی افراد می‌بندارند. این اشخاص به «اصالت فرد» معتقدند (Individualisme) یکی از سرسخت ترین طرفداران این مکتب موسوم به «شتیرنر» (Stirner). معتقد است که جامعه بخودی خود دارای جسم و پیکری نیست؛ «شما» دارای پیکر واحدی نیستید بلکه «تو» و «تو» دارای پیکر هائی هستید و نمیتوان این پیکرهای مجزرا همچون پیکر واحدی در نظر گرفت. اجتماعات متکی بر مالکیت خصوصی، از این نظریه اصالت فرد حمایت میکنند طبیعی است که طرفداران این نظر بخود حق می‌دهند با ابراز استمداد بیشتری در نقض حقوق دیگران، وسایل مادی همیشه خود را تامین کنند.

باین ترتیب در این جامعه ها بجای همکاری اجتماعی اصول ستیزه فردی حکم فرماست. وقتی که ما فرد را اصل تلقی کنیم ما خدما در تلقی پدیده‌های اجتماعی یک ماخذ فردی خواهد بود و ناچار اراده و تمایلات افراد در نظر ما اعتباری خواهد یافت. مسلم است که اراده و تمایلات افراد در حرکت اجتماع تاثیر دارد ولی این تاثیر نقش قاطعی را بازی نمیکند. انگلس در کتاب خود موسوم به «لودویک فویرباخ» راجع به اراده افراد می‌نویسد:

«مقاصد اعمال ما تابع اراده ما است ولی نتایجی که فی الواقع از این اعمال حاصل می‌گردد تابع اراده انسان نیست؛ و اگر چه در ابتدا چنین بنظر می‌رسد که تابع اراده ما است ولی سرانجام بصورتی در می‌آید غیر از آنچه که مورد خواهش ما بوده است.»

برای اینکه یک تصور ساده مکانیکی از این موضوع داشته باشیم کافی است بگوئیم که اراده افراد که از لحاظ شدت و جهت متفاوت است در صحنه اجتماع با هم جمع بندی شده و نتیجه آن عبارت است از آنچه که وقوع می‌یابد؛ این نتیجه همیشه چه از لحاظ شدت و چه از لحاظ جهت، با اراده و عمل مامتفاوت است. بهمان اندازه که حامل (Vecteur) اراده مادر منتهی مؤثر است بهمان اندازه باید برای

خواهش‌های افراد در تغییرات اجتماعی حساسی باز کرد. طرفداران اصالت فرد از نظریه خود چنین نتیجه می‌گیرند که خواهش و اراده مردان بزرگ می‌تواند مسیر و بستر تاریخ را برگرداند و دورانهای جدیدی بوجود آورد. اگر بخواهیم عاملی برای تحولات تاریخ جستجو کنیم این عامل چیز ثابتی نیست بلکه عبارت است از تمایلات و مشیات مردان بزرگ. دو فرد برجسته‌ای که در این زمینه باشور و هیجان فراوانی ابراز نظر کرده‌اند یکی «تامس کارلایل» (Thomas Carlyle) (۱۷۹۵-۱۸۸۱) متبع انگلیسی و دیگری «نیچه» (Nitsche) فیلسوف آلمانی است.

کارلایل در کتاب خود موسوم به «پهلوانان و کیش پهلوانی» معتقد است که جامعه بردودسته افراد تقسیم می‌شود: عوام که پیوسته هدایت میشوند و خواص (برگزیدگان) که از میان آنها دلاوران پدید می‌آیند و هدایت میکنند، او در کتاب خود عده‌ای از مشاهیر جهان را توصیف میکند و آنان را سازندگان تاریخ بشری میدانند.

نیچه معتقد است که قویترین نیروئیکه بر عالم حیات حکمروایی می‌کند طلبی است برای کسب قدرت «Wille Zur Macht» و در نتیجه این کوشش، افراد جامعه بر دو فریق تقسیم می‌شوند: گروهی که توانسته‌اند بقدرت برسند و اینان سعادتمندان و نیرومندان و خواجهگان و برگزیدگانند و گروه دیگر که در این جنگ زندگی مقهور گردیده‌اند و ناتوانی خود را در پشت سپری از تجویز رحیم و شفقت می‌پوشانند. مردان بزرگ از نردبان وجود مردان کوچک و ناتوان بالا میروند و مانند گیاه مقدسی از تنه اجتماع بالا خزیده بر تارک درخت اجتماع همچون گل درخشانی میشکند؛ همچنانکه انسان از عالم حیوان بیرون آمده است و اگر بر چار بایانستی روا دارد کسی بر او خرده نمی‌گیرد. از درون این اجتماع بشری نیز فوق‌البشرها «Übermenschen» بیرون می‌آیند و باکی نیست اگر این فوق‌البشرها بر انسانهای ناتوان هر چه میخواهند بکنند.

بمقیده نیچه این افراد فوق‌البشر هستند که باید جامعه را دگرگون سازند و هرچندی یکبار از میان آنان چنین فردی بر میخیزد و جهان را بسبک نوینی اداره میکند. عده دیگری بر این عقیده‌اند که هیچ قاعده و قانونی برای تحولات اجتماعی متصور نیست و تصادفات تاریخ را اداره میکنند.

داستان بینی کلوپاتر ملکه مصر در این زمینه مثال رایجی است، می‌گویند اگر بینی کلوپاتر اندکی بزرگتر بود، بیم اینکه ژولیوس سزار شفته او بشود و آنتوان در دامش بیفتد و سرانجام آنچه حوادث بزرگ که منجر بچنگ «آکسیوم» گردید رخ دهد، نبود و لاجرم مجرای تاریخ دگرگون میشد.

بلغانوف در کتاب خود موسوم به «نقش شخصیت در تاریخ» امثله عده‌ای در این زمینه ذکر میکند.

درواقع چیزیکه نظر طرفداران این عقیده را جلب کرده همانا آشفتنگی غریبی

است که در میان نمود ها و رخ داده‌های تاریخ وجود دارد. غالباً اشخاص میگویند که پیش‌بینی حوادث غیر ممکن است زیرا وقایع در مجرای برپیچ و خم تصادفات حرکت میکنند و یک چنین جهان موشوش بر تصادفی نمیتواند تابع قانون باشد. انکلس در کتاب مذکور در فوق، در پاسخ این قبیل نظریات نکته بسیار سودمندی را متذکر میشود:

« آنجائیکه بنظر میرسد که حوادث و تصادفات ظاهراً در کار است همان حوادث و تصادفات در زیر سلطنت مقتدر قوانین باطنی و نهانی است که تنها باید آنرا کشف کرد. »
 در واقع همیشه اوقات قوانین جبری بصورت یکسلسله تصادفات که محاسبه آن فقط بوسیله احتمال انجام میگردد، انجام میشود.
 بدین ترتیب تنها زمانی تصادفات میتوانند مؤثر واقع شوند که در محیط مستعدی رخ بدهند.

هرگز نباید فراموش کرد که رخ داده‌های اجتماعی (Fait) مجبور هست ولی از پیش قابل تعیین و پیشگویی نیست. رخ داده‌های اجتماعی مانند همه رخ داده‌های طبیعی جبری ولی نامعین است.

تصادفات بطور کلی هرگز قدرت آنرا ندارند که شرایط معینی را از بیخ و بن دگرگون سازند و شرایط تازه‌ای را از نو بی‌افکنند. بلکه تصادفات فقط امواج برخوردی هستند بر روی جریان تاریخ که بر بستر خود در حرکت است. ممکن است که بر حسب یک تصادف و یک واقعه، ظاهر یک جریان تغییر کند ولی باطن امر که تابع قوانین تحول اجتماعی است تغییر نخواهد کرد.

تفاوت شکل‌ظاهری جریان‌ات تاریخی از اینجا ناشی است ولی چون نیک بنگریم صور گوناگون تابع قوانین باطنی واحدی هستند.

دسته دیگر از کسانی که برای تاریخ عامل معینی نمیشناسند آنهایی هستند که دارای یک نظریه مذهبی و الهی میباشند. مثلاً برای روشن شدن موضوع، نمونه‌ای از طرز تفکر یکی از اصحاب این مکتب را بیان میکنیم.

« بسوه Bossuet » کشیش و خطیب فرانسوی مؤلف کتاب معروف « گفتار درباره تاریخ عمومی » (Discours Sur L'histoire Univesel) در پایان کتاب خود مینویسد:

« بدینسان خداوند بر ملتها سلطنت میکند. سخنی از تصادفات بمیان نیاورید، زیرا آنچه‌ی جز یک امر لازم در نظر یک فکر عالیتر یعنی فکر جاودانی که بانظم واحدی علتها و معلولها را در بردارد نیست و بدین ترتیب همه بسوی یک هدف پوینده هستند. »

تحولات اجتماعی تابع قانون است

دسته دیگری دانشمندانی که حرکات اجتماع را تابع قوانین معینی میدانند و عامل تحولات اجتماعی جستجو میکنند بدواردوی بزرگ تقسیم میشوند: نخست آنهایی که عوامل روحی را مقدمه‌بیشترند و مضامین روانشناسی

نژادی و غرایز بشری را محرک تغییرات اجتماعی می‌پندارند و دوم کسانی که تغییرات مادی (جغرافیایی، نفوسی، فنی و اقتصادی) را موجب تطورات اجتماعی میدانند. و مابین بررسی نظریهٔ اردوی اول که با آنها عنوان عمومی ذهنیون داده‌ایم میپردازیم.

III - بیولوژیسم

بیولوژیست‌ها کسانی هستند که برای عوامل زیستی مانند نژاد و خون در تغییرات اجتماعی، اهمیت درجهٔ اول قائل هستند. مهمترین مکتبی که از این نظریه ناشی شده است. مکتب نظریهٔ نژادی (Racisme) یا «جامعه‌شناسی انسانی» Anthroposociologie است این نظریه مستقیماً در دستگناه اجتماعی زمان ما برای پشتیبانی از عقاید امپریالیستی بوجود آمده است.

پرفسور اوژن پیتارد Eugène Pittard معلم نژادشناسی «Fthnologue» در دانشگاه ژنو مینویسد: «تئوری راسیسم پیوسته و سیله‌ای برای استفادهٔ امپریالیست‌ها بوده است». از آن زمان که شفق خونین امپریالیسم طالع شد، ادعاهای نژادی بالا گرفت و حتی در آغاز استعمار سرزمین آمریکا، یک تن اسقف بنام «کوئه دوو Quevedo» و یکتن مورخ شهیر بنام «سپولواد Sepulveda» در زمان سلطنت شارل پنجم مدعی بودند که غارتگران اسپانیایی، با آمریکا، برای «متمدن کردن وحشیان» میروند!

در ایام قدیم نظریهٔ برتری نژادی و امتیاز خونی و فضیلت حسب و نسب دائماً آلتی در دست اشراف و اصل‌زادگان برای حکمروایی بر مردم بوده است. وقتی که اعراب بر ایرانیان مسلط شدند نهضتی بنام نهضت «شعوبی» پدید شد. این نهضت در میان هر طایفه متوجه این بود که مکارم آن قبیله را برشورد و آن طایفه را بر طوایف دیگر فضیلت نهد. در دوران جدید تمام این اندیشه‌های تاریک و افکاریکه ناشی از جهالت و پراکنده‌گی بشر بوده بوسیلهٔ سرمایه‌داران تقویت شده است.

همانطور که همیشه جنبشهای انقلابی از وحدت بشری دم میزدند، جنبش‌های ارتجاعی بکنوع وطن‌پرستی کاذب «Chauvinisme» را وسیله قرار داده و با اغواء مردم و وصف اغراق‌آمیز صفات ملی و نژادی، آنها را بخصوصت باهم‌نوع واداشته‌اند.

کارل مارکس تذکر می‌دهد که هر قاعده‌ایکه تجزیه‌کننده ارتجاعی است. این نظریهٔ نژادی مایهٔ فتنه‌انگیزترین نفاقها در میان بشریت شده است و در قرن ما به وسیلهٔ سلطهٔ شوم و مرگبار فاشیسم در فاجعهٔ مخوف دومین جنگ جهانی‌گسیر منشاء بروز یک سلسله جنایات مخوف گردیده که تاریخ نظر آنها را بیاد ندارد. برای نخستین بار این نظریه بطور مدون و در لفافهٔ علمی و با آرایش اصطلاحات فنی بوسیلهٔ یکنفر فرانسوی موسوم به «هانری دو گوینو Henri de Gobineau» بیان شده است. نظریات مشارالیه در کتابش موسوم به «تبعی دربارهٔ عدم تساوی نژاد های انسانی Essai sur l'inégalité de race humaine»

(۱۸۵۵-۱۸۵۳) تشریح گردیده است و همین نظریات اوست که مبدأ پایه «تئوری نژادی» Rassen Theorie فاشیستهای آلمان قرار گرفته است

بیان نظریه نژادی

طبق این نظریه انسان از احاظ مختصات خونی و مشخصات سیما و اندام Somatique بگروههای مختلفی تقسیم شده و این گروهها هر يك دارای صفات اخلاقی و سجایای مخصوص هستند و همچنانکه انواع مختلفی پستانداران بایکدیگر تفاوت دارند، نژادهای گوناگون بشری نیز از یکدیگر متفاوتند و بهمان سان که در یکی از انواع پستانداران مثلاً گوسفند نژادهای مختلفی وجود دارد که باعث اختلاف خصوصیات آن حیوان میشود بهین ترتیب در انسان چنین نژادها و چنین خصوصیات می توان تشخیص داد. نژادها عامل قطعی در تحول ملتها هستند و مانند تقدیر سستی بر سر گذشت ملتها حکمروایی دارند. یکی از طرفداران نظریه نژادی موسوم به لاپوژ «Lapouge» می نویسد: «حوادث اجتماعی جز بوسیله نژاد عناصر مختلفی نژادی قابل توضیح نیست و سراسر تاریخ چیزی جز جریان یک تحول بیولوژیک نمی باشد.»

نژادهای گوناگون با صفات و مشخصات خودشان وارد میدان کارزار زندگی میشوند و از آنجا که (بنابر سوء استفاده ای که از نظریه داروین میکنند) تنازع بقاء قانون طبیعت است، چنانکه این انواع نژادها قانون تاریخ است و بهمان سان که در نژاد انواع، انتخاب انبساط وجود دارد، در انواع نژادها نیز آنکه نیرومند تر است تسلط واقعی و باحقی پیدا میکند و بدین ترتیب نژادهای مهتر از کهنتر تشخیص داده میشوند. برای تشخیص نژادها، این شعبده بازان دانشمندان، بساط دائری گسترده اند و انسانها را طبق مشخصات جسمانی آنها تقسیم کرده اند و همچنین جمجمه ها را اندازه گیری نموده اند. روش کار چنین است که بزرگترین عرض جمجمه را ضرب در عدد ۱۰۰ میکنند و بزرگترین طول جمجمه تقسیم مینمایند. خارج قسمت علامت جمجمه ای «Indice Céphalique» نام دارد. در صورتی که این اندیس بین ۷۵ تا ۷۶ باشد باشد صاحب سر «Dolichocéphale» نام دارد و اگر بین ۸۳ تا ۸۴ باشد «Brachicéphale» نامیده می شود و بهین ترتیب برای بینی و صورت و قد و رنگ مشخصاتی گذاشته اند و آنگاه انسانها را طبقه بندی کرده اند. «انسان اروپایی Homo Europeénacus» بلند بالا، سبید چهره، زرد مو، و Dolichocéphale میباشد. «انسان آلیسی Homo Alpinaeus» کوتاه قد، تیره رنگ، دارای موهای مشکی، و Brachicéphale است و برای اینکه گاهی اوقات این تقسیم بندی با واقعیت جور در نمی آید یک انسان مدیترانه ای «Homo Mediterranéénacus» نیز فرض کرده اند که بین این دو نوع قرار دارد!

حال از این مبتذلات نتیجه های شکفت اجتماعی میکگیرند. مثلاً «لاپوژ» در کتاب خود موسوم به «قوانین اساسی جامعه شناسی» می نویسد: «در کشوری که مردم آن مخلوطی است از انسانهای آلی و اروپایی، ثروت عمومی نسبت عکس علامت جمجمه تغییر می کند!» «پارز نبرک» Rosenberg تئوری باف دستگاہ بر بریت

فاشیسم مینویسد :

« انقلاب کبیر فرانسه عبارت بود از عصیان انسانهای آلیی Brachicé pale بر ضد انسانهای شمالی (Nordique) که Dolichocéphale بودند » یا همچنین این عالم دروغی میگوید: « بلشویزم عبارت است از عصیان نژادهای مغولی (Mongoloïd) » از این اراجیف نتیجه های اجتماعی ارتجاعی بسود بقا، دستگاہ بهره کشی می گرفتند . از آنجمله لا پورژ سابق الذکر میگوید:

« ادبار تیره بختان امری تصادفی نیست، بلکه نتیجه پستی نسبی آنها است » و در زمان مایکنفر طبیب فیلسوف منش امریکائی دکتر الکسیس کارن « Alexis Cerrel » که نظریات بیولوژیسم را از طریق تازه ای احیاء کرده است در کتاب خود موسوم به « انسان، این ناشناس » « L'homme cet inconnu » مینویسد: « بدبختی کارگران نتیجه معایب ارثی است که در روح و جسم آنها جلوه گرفته است؛ و دهقانان اجدادی داشتند که بر اثر ناتوانی دماغی و عضوی، سرف « Serf » زائیده شده اند. »

فاشیستها کوشیدند تا تاریخ را عبارت از جنگ نژادی بدانند و فرضیه نژاد عالی « Herrenvolk » را تحمیل کنند.

مطابق نظر این مغلطه کاران، نژادهای عالی تمدن را دست بدست داده اند و مدنیت از یونان و روم و از رم بدست نژاد ژرمن انتقال یافته است . در میان کلیه نژادهای بشری سه نوع نژاد میتوان تشخیص داد :

۱- نژادهای خلاق تمدن Kulturschöpfende

۲- نژادهای حامل تمدن Kulturträgende

۳- نژادهای مخرب تمدن Kulturvernichtende

نژادهای خلاق تمدن (نژاد آریا) فرهنگ را بوجود می آورند و آنها چشمه زاینده مدنیت هستند.

نژادهای حامل تمدن (چینی و ژاپنی) تمدن را کسب می کنند ولی اگر چشمه تمدن بخشکد آنها دیگر از عهده ادامه آن بر نمی آیند . آنها فقط برنده فرهنگند نه آفریننده اش . نژادهای مخرب تمدن (نژاد سامی) هر جا که اثری از فرهنگ بیابند آنها را از بیخ و بن بر میافکنند . این نظریه نژادی با استفاده از تمایلات مذهبی مردم در غالب نقاط جنبه جنیش ضد سامی (Antisémitisme) بخود گرفته است . فاشیستهای آلمان برای آنکه نظر توده مردم را از عوامل واقعی بدبختی ملت آلمان که عبارت از دستگاہ پرتناقض سرمایه داری است منمطف سازند ، چنین وانمود کردند که یهودیان باعث سیه روزی آلمان شده اند و باین بهانه دست بقجایع شرم-آوری زده اند.

فاشیستها فریبکارانه مدعی گردیدند که کلیه عقاید آزادمنشی ، مخلوقات حیلہ بازانه یهودیان است و برای آنکه هم سرمایه داران و هم کارگران را از خود راضی کنند، فریاد برآوردند که خواه دموکراسی (حکومت توده مردم) و خواه بلوتو کراسی، (حکومت صاحبان ثروت) جزء مخترعات یهودیان است.

انتقاد از نظریه نژادی

روزنیرک کتابی را که درباره نظریه نژادی فاشیستی نگاشته است «افسانه قرن بیستم» (۱) نام نهاده است و در واقع نظریه نژادی در قرن که علوم مثبت به پیشرفت شایانی نموده است. افسانه‌ای بیش نیست. بطور کلی باید دانست که انشعاب نژادی بشری در تمام طول تاریخ فوق‌العاده بفرنج و پیچیده بوده و در اثر آمیختگی طوایف و قبایل و مهاجرتها و تصادمها و آمیزشها دیگر صحبت از خون پاک و نژاد اصیل صحبت یهودیه‌ای است و لنز Wells نویسنده انگلیسی می‌نویسد که نژادها مانند شاخه درختان از یکدیگر مجزا نمی‌شوند بلکه بمثابة ابرها بایکدیگر در می‌آمیزند. وقتیکه دو قطعه ابر بایکدیگر درآمیختند دیگر تشخیص ذرات ابر اولی از ابر دومی غیر میسر است. در هیچ نقطه جهان شخص نمی‌تواند به نژاد پاک دسترسی یابد و این افسانه نژاد پاک، افسانه بکلی بی‌اساس و یهودیه‌ای است. اگر در علم نژاد شناسی Ethnologie سخن از نژاد بشر می‌رود، مقصد، حالت کلی نژادها، صرف نظر از اختلاط آنها در گذشته است؛ و بهیچ نحو گفتگویی از اصالت و پاک‌گی نژاد در میان نیست.

موضوع انشعاب نژادهای گوناگون حتی مسئله‌ای نیست که در این اواخر انجام گرفته باشد.

آب بروی Abbé Breuil مینویسد: «بازدهه یا بیست هزار سال پیش از این، بازپسین نمایندگان یک انسانیت کهنسال در آخرین بخشهای باختری جهان یعنی اروپا مسکن گرفتند. اینها دسته‌ای از انسانهای ناهمگن و دارای انشعابات بکلی غریب بودند Héréroclite که آنها را ماممولا انسان خردمند (Homo Sapiens) میخوانیم. این انسانها بقدری از لحاظ نژادی باهم تفاوت داشتند که میتوان گفت مسئله نژاد در بیست هزار سال پیش بهمان اندازه پیچیده و بفرنج بود که امروز پیچیده و بفرنج است.»

معمولا نژادها را چنانکه دیدیم از لحاظ مختصات بدنی و ظاهری آنها Somatique تقسیم میکنند و رنگ و قد و شکل لب و بینی و اندازه جمجمه را میزان طبقه بندی نژادها قرار میدهند. مشاهدات نژادشناسی ثابت میکنند که این مسئله بکلی بی‌اساس است.

مثلا ترکها و بلغار و مجارها و اهالی فنلاند که امروز سفید پوست هستند از نژاد زرد پوست مغولی میباشند و اهالی حبشه که امروز سیاه پوستند از نژاد سفید پوست سامی بشمارند. درباره نژاد یهودی باید گفت که از لحاظ علامات مشخصه ظاهری اصولا چیزی بنام نژاد یهودی وجود ندارد. در هر کشوری یهودیان شباهت تام با اهالی آن کشور دارند و شما میتوانید یهودی بلند قامت، نیلی چشم، زرد مو و سفید پوست را بهمان اندازه بیابید که یهودی کوتاه قامت، سیاه چرده و سیاه چشم غالب یهودیان عصر ما در سابق یهودی نبودند، یهودیهای امروزی بسارابی و اوکراین و لهستان از نژاد اسلاو و تاتار هستند و اینها تقریبا هزار سال پیش از این

1) Myth der Zwanziger Jahrhundert

تحت تاثیر خزرها که خودشان تورانی نژاد بودند، بمذهب یهود درآمدند (این خزرها از قرن چهارم تا دهم در سواحل دنی پیر حکمروایی داشتند)

مسئله یهود بدان نحو که از طرف سرمایه داری مطرح میشود، پیوسته همراه با یک سفسطه موزیانه است، بقول مارکس بهترین طریقه خلاصی جامعه از تیب کنونی یهودیان تاجر مسلک، عبارت از خلاصی جامعه از «ژودائیسیم» یعنی صفت یهودایی و خیانت پیشگی سرمایه داری است.

تجربه نشان داده است که یهودیان در شرایط مساعد فقط رباخوار و پول پرست نبوده اند بلکه شاعران متذوقی مانند هاینریش هاینه H. Heine و دانشندان پرارزشی مانند اینشتین A. Einstein و فروید S. Freud و اجتماعيون و بشردوستان بزرگوارى همچون کارل مارکس از میان این طایفه بیرون آمده اند. در کشور شوروی که شرایط یهودائی سرمایه داری برافتاده، یهودیان در صف کارگران و روشنفکران و قهرمانانیکه برای کشور سوسیالیستی فداکاری کرده اند از خود هنرهای بزرگ نشان داده اند.

بطور کلی در جامعه سرمایه داری نه فقط یهودی بلکه غالب اقلیتها در تحت فشار و محرومیت، از تربیت صحیح بی نصیبند. از اقلیت نیز بگذریم خود اهالی کشور که حکومت نیز از آنها است بر اثر تاراج مادی و معنوی سرمایه داران بفقراقتصادی و روحی دچارند و همان صفاتی که یهودیان را بدان شمات میکنند با قوت تمام در دشمنان یهود عرض اندام میکنند. لازم بذکر است که در میان یهودیان نیز نژاد پرستانی بنام «صیهونیون» وجود دارند که مقام نژاد یهودی را برتر از تمام اقوام و ملل میگذارند. خطای اینان همانند خطای دشمنان ایشان است.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن در اینجا لازم است اینستکه خواص مشترک اخلاقی بین مردمیکه از لحاظ سنت تاریخی و محل سکنی مشترکند پدید میشود. کیفیت این امر همچنان است که بر اثر تقلید، صفات افراد خانواده بیکدیگر سرایت میکند. نمیتوان این اشتراك صفات را میزانی گرفت و معتقد بروح نژاد Volksgeist گردید. این دوح نژادی امری پایدار نیست بلکه به تناسب تغییر سازمان مادی جامعه آن نیز تغییر می پذیرد. ایتالیاییهای امروز دارای صفات رمیهای باستانی نیستند و لازم نکرده است که جوانان کنونی ایران نمونه ای از «حاجی بابای اصفهانی» باشند.

نکته دیگری که ضریب قاطع بنظریه خطاوی بی پایه نژادی وارد می سازد اینستکه رخداده های تاریخ در نزد تمام اقوام و قبایل تقریباً یکسان هست، مثلا بنای شهر یا مدینه «Cité» همچنانکه در نزد رمیها انجام گرفته امروزه در نزد قبایل سیاه پوست کابیل Kabyle دیده میشود.

و همچنین در نزد بعضی از قبایل هم نژاد يك واقعه رخ نمیدهد. ولی در نزد دو قبیله ناهمگن وقوع مییابد. مثلا خانواده های پدرشاهی Pariarcal

در بین رمیها و عبری ها وجود داشته ولی در میان اسلاوها موجود نبوده است و حال آنکه اسلاو و رومی از نژاد هند و اروپایی محسوب می شوند و عبری از نژاد سامی .

این مشاهدات ثابت میکند که چیزی بنام خواص نژادی مبدع تمدن نیست بلکه تمدن عبارت است از سیر تکامل زندگی مادی و معنوی بشر و آن مطابق قوانین معینی در همه جا، با کم و بیش شباهت، تکرار میگردد. فراموش نشود که پس از شکست فاشیسم نظریه نژادی برای همیشه مدفون نشده است بلکه امپریالیسم این مومیائی را آزمندانه سر پا نگه میدارد و حتی بجعل نژادهای تازه و ملت‌های مصنوعی دست میزند.

ما در این زمان شاهد کوشش مرتجعین امریکائی برای اثبات وجود چیزی بنام نژاد آمریکا و ملت آمریکا و روح آمریکائی هستیم و حال آنکه همگان میدانند که مردم ممالک منجده از بانصد سال پیش باینطرف بوسیله مهاجرت ملل گوناگون قاره های چهار گانه بوجود آمده اند و صحبت از یک نژاد و روح امریکائی گزافه ای است خنده آور.

تنها زمانی که امتیازات اقتصادی در جامعه بر افتد امتیازات نژادی و خونی نیز که زائیده لاینفک آن است با تمام اثرات شومش از میان خواهد رفت.



بقلم «مهری»

مالیات بر درآمد و طرح برای قانون آن (۱)

برای اینکه مقالات اقتصادی این مجله منحصر به بحث‌های تئوری نباشد، مجله مردم از نویسندگان خود تقاضا نمود که مقالاتی چند در باره مسائل اقتصادی مهم و جاری کشور بنویسند و طرح‌های مثبت عملی برای حل آنها تهیه نمایند. اینک اولین مقاله که در این زمینه توسط دو نفر از نویسندگان مجله مشترکاً تهیه شده است و مربوط به مسئله مهم مالیات بر درآمد است تقدیم خوانندگان می‌گردد.

مقدمه - قبل از وارد شدن در بحث طرح مورد نظر، بهتر است بعضی از اصطلاحات مربوطه را تعریف نموده، توضیحاتی در اطراف آنها داده شود.

مالیات چیست؟ - مالیات معمولاً عبارت از وجوهی است که دولت برای تأمین هزینه‌های خود طبق قوانین مبنی از اهالی کشور می‌گیرد.

مالیات برای چه منظوری گرفته می‌شود؟

۱- تأمین هزینه‌های جاری دولت: اولین و مهمترین منظوری که با گرفتن مالیات تأمین می‌شود عبارت از تأمین هزینه‌های جاری دولت می‌باشد. این هزینه‌ها عبارتند از حقوق کارمندان دولتی و سایر هزینه‌های وزارت-خانه‌ها، مخارج ارتش و سازوبرگ آن، چه در صلح و چه در جنگ، مخارج شهربانی و ژاندارمری و هزینه‌های شهرداریها و غیره.

۲- تأمین هزینه‌های سرمایه‌ای دولت: منظور دومی که ممکن است توسط وجوه حاصل از مالیات تأمین گردد تهیه سرمایه لازم برای تأسیس کارخانه‌ها، استخراج معادن، ساختن راه آهن و راه شوسه و خرید کشتی‌ها و هواپیماهای تجارّتی و غیره می‌باشد.

۳- توزیع مجدد در آمد ملی (Redistribution of national income): منظور سومی که در بعضی کشورهای متمدن سرمایه‌داری از راه گرفتن مالیات تأمین می‌شود، توزیع مجدد درآمد ملی بین اهالی کشور می‌باشد؛ بدین معنی که برای تعدیل درآمدهای طبقات مختلف کشور دولت مالیاتی متناسب در آمد افراد آن‌ها اخذ می‌نماید و سپس قسمتی از وجوه حاصل شده را به صرف رفع حوائج ضروری و عمومی اهالی که طبقه‌های بی‌چیز و فقیر توانایی رفع آن احتیاج‌ها را ندارند می‌رساند. عبارت دیگر دولت بوسیله پولی که از اخذ مالیات بدست می‌آورد و بیشتر آن از

۱ - برای درک بهتر این مقاله نظر خوانندگان را به مقاله «بودجه» در شماره ۱۰۸ سال اول مجله مردم جلب می‌نماید.

طبقه های متمکن گرفته می شود، می تواند مثلا مدرسه ها و بیمارستان های مجانی دایر نموده، برای کارگران خانه ها ساخته، بعضی کالاهای ضروری مانند نان و چای و قند و قماش را بقیمت های نازل در دسترس عموم مردم بگذارد.

چون چنین عملی از طرف دولت موجب بالا رفتن سطح در آمد واقعی طبقات فقیر، و تنزل در آمد خالص (پس از پرداخت مالیات) طبقات متمول میشود لذا آنرا توزیع محدود در آمد ملی مینامند.

استفاده از مالیات برای این منظور فقط از اوایل قرن بیستم در برخی از کشورهای متمدنی سرمایه داری مانند سوئد، نروژ، فنلاند، چکوسلواکی انگلستان، فرانسه، استرالیا و زلاند جدید متداول گردیده است. در ابتدا وضع مالیات تنها برای تامین هزینه های جاری دولت بود.

انواع مالیات - مالیات بر دو قسم است: مالیات مستقیم و مالیات

غیر مستقیم:

الف - مالیات مستقیم - مالیاتی است که مستقیما از صاحبان در آمد نسبت به عایدی آنها گرفته میشود. این نوع مالیات به در آمد سرمایه دارها و حقوق کارمندان و عایدی املاک و مستغلات و بر ارث تعلق میگیرد.

ب - مالیات غیر مستقیم - مالیاتی است که روی کالاها به شکل گمرک و حقوق انحصار وضع میشود. این گونه مالیات ها مجددا موجب بالا رفتن بهای کالاهایی که مالیات روی آنها وضع شده است میگردد.

لازم است تاکید کرد « که خاصیت يك سیستم متمدنی مالیات اینست که مقدار الف (مالیات مستقیم) همیشه از ب (مالیات غیر مستقیم) زیادتر و نسبت بآن شکل صمودی داشته باشد. یعنی اقلام قابل توجه مالیاتها از اشخاصی که دارای درآمدهای زیاد هستند گرفته شود و هر چه در آمد يك نفر بیشتر باشد به نسبت بیشتری مالیات تعلق گرفته بآن، زیادتر گردد. مثلا اگر يك در آمد سالیانه مبلغ صد هزار ریال صندی ده مالیات تعلق میگیرد، بیک در آمد دوست هزار ریالی در سال صندی سی و حتی بیشتر از آن مالیات تعلق بگیرد.

« سیستم مالیاتی موجود در ایران این چنین نیست - یعنی بیشتر مالیاتها در ایران از مالیات غیر مستقیم (قسمت ب) و از محل مالیات بر قند و شکر و چای و قماش و سیگار تامین میشود.

« و چون مصرف این منابع بوسیله يك فرد از طبقات زحمتکش و يك فرد از طبقات مال دار تقریبا یکسان است در نتیجه مالیات ماخوذ از يك بیجیز و از يك سرمایه دار بزرگ یکسان است. پس سیستم مالیاتی ایران متمدنی نیست یعنی نسبت به تمول و در آمد پرداخت نمیشود.

« مثلا اگر باقلام بودجه سال ۱۳۲۶ رجوع شود، دیده خواهد شد که از ۵۵۶۰ ملیون ریال در آمد پیش بینی شده فقط در حدود ۷۰۰ ملیون ریال یعنی کمتر از ۱۳ درصد کل در آمد از مالیات مستقیم و تنه از مالیات غیر مستقیم عاید خزانه دولت خواهد شد. برای تطبیق، اگر باقلام در آمد بودجه سال ۱۳۲۵

کشور انگلستان رجوع شود دیده خواهد شد که از ۳۱۶۰ میلیون لیره درآمد، بیش از ۱۸۰۰ میلیون لیره (یعنی در حدود ۶۰ درصد کل درآمد) مالیات مستقیم دریافت گردیده بود، این بخشهای نشان میدهد سیستم مالیات کشور ما تا چه درجه از سیستمهای سایر کشورهای سرمایه داری عقب مانده تر است - (یکی از علل اصلی کمی مالیات مستقیم ضمیمه سیستم مالیات بردرآمد کنونی است که امیدواریم در شماره های آینده مورد رسیدگی قرار دهیم.)

(نقل از مقاله بودجه - مجله مردم شماره ۱۰ صفحه ۲)

مالیات بردرآمد - مهمترین قسمت مالیات مستقیم کشور را تشکیل میدهد و آن عبارتست از کلیه مالیاتی که نسبت به درآمد افراد از آنها اخذ میشود مالیات املاک و مستغلات و مالیات سود بازرگانی و پیشه و صنعت و مالیات سود سهام و مالیات حقوق و دستمزد همه جزو مالیات بردرآمد می باشد. از مالیات های مستقیم فقط مالیات برارث است که جزو مالیات بردرآمد نمی باشد زیرا ارث از لحاظ اقتصادی درآمد شمرده نمی شود.

وضع کنونی مالیات کشور

بزرگترین نقص عبارت از همان زیادی مالیات غیرمستقیم است. سبب به مالیات مستقیم که در بالا نیز بیان اشاره شد، وجود این نقص خود معلول نقابصی است که در سیستم مالیات بردرآمد موجود است و دولت را مجبور می نماید قسمت عمده هزینه های خود را از راه مالیات غیرمستقیم تامین نماید

نقص سیستم مالیات بردرآمد

- ۱- نقص در قوانین مالیات - قوانین مالیات بردرآمد رایج در کشور ما غیر عادلانه، پیچیده، ناکامل و غیر مشخص است.
- ۲- نقص در طرز وصول مالیات - بعلاوه طرز وصول مالیات غیر صحیح و نامرتب و موجب حیف و میل و تضییع درآمد دولت می باشد و سوء استفاده را باز می کند.

در زیر طرحی برای قانون مالیات بردرآمد داده می شود که عملی کردن آن نقص اول، یعنی نقص در قوانین مالیات را مرتفع می نماید. بدیهی است این طرح مربوط به يك کشور سرمایه داری نظیر کشور ماست و بیشتر مفاد آن در کشورهای مترقی سرمایه داری عملی شده است. امیدواریم در شماره آینده طرح مثبت و عملی دیگری برای رفع نقص دوم یعنی طرحی برای طریقه وصول مالیات تقدیم خوانندگان نمائیم.

طرح زیر لزوماً تا اندازه ای خشک می باشد و خواندن آن ممکن است برای بعضی خسته کننده باشد. باطلب پژوهش ما معتقدیم که مطالعه آن برای کلیه افرادی که در امور اجتماعی بخصوص اقتصادی کشور اظهار نظر می نمایند حتمی و واجب است.

اصول و شرایط يك قانون خوب مالیات بر درآمد.

پیش از ورود در اصل طرح قانون مالیات بر درآمد اصولی را که در تنظیم طرح زیر رعایت شده است مختصراً تشریح می نمایم .

هر قانون مالیات بر درآمد برای اینکه قابل اجرا باشد و منظور های اصلی خود را که عبارت از تهیه وجه برای پرداخت هزینه های دولت و توزیع مجدد و منصفانه درآمد و ثروت کشور است . تامین نماید باید بر روی اصول چهارگانه **ارزانی وصول ، سادگی ، قطعیت و عدالت** که برای اولین بار توسط آدام اسمیت (Adam Smith) در آخر قرن هیجدهم میلادی تشریح گردید بنا شده باشد .

بدیهی است مالیاتی که هزینه وصول و جمع آوری آن گزاف باشد و ارزش محصول آنرا نداشته باشد صلاح و بصره نیست . از طرفی قانون باید ساده و روشن و صریح و برای مؤدی و وصول کننده هر دو بی دردسر باشد و حتی المقدور از زحمت و تصدیع مردم احتراز جوید . قطعیت مالیات يك شرط اساسی است . در يك سیستم خوب میزان مالیات هر مؤدی بنحو مشخص و قطعی از روی قوانین مالیات تعیین می گردد و هیچگونه بستگی به تمایلات و نظریات مامورین وصول مالیات ندارد . بالاخره عدالت و انصاف باید اصل کلی و رهنمای قانونگذار باشد و مالیاتی که وضع می گردد تقسیم و ترویج عدالت اجتماعی را منظور نظر دارد و چنانکه در مقدمه بالا توضیح داده شد از هر کس بفرخور توانائیش و طبق نرخ های صعودی مناسب (مانند جدول انتهای این مقاله) مطالبه مالیات نماید .

طرح برای قانون مالیات بر درآمد

مشمولین مالیات بر درآمد - هر نوع شرکت و بنگاه و مؤسسه ای که به منظور انتفاع تشکیل شده و یا می شود و یا هر شخصی اعم از اینکه مقیم ایران یا خارجه باشد ، از درآمدهای سالیانه تحصیل شده خود در ایران ؛ و نسبت بآنها یک مقیم ایران میباشد ، از درآمد های حاصله در ایران و همچنین از درآمدهائی که از منابع خارجی بایران می آورند جز در موارد زیر باید مالیات مقرر را بپردازند .

معاقت - اشخاص زیر از پرداخت مالیات بر درآمد بخشوده هستند :

الف - سفرای کبار ، وزرای مختار ، نمایندگان فوق العاده و سایر

نمایندگان سیاسی خارجی که دولت ایران سمت آنانرا برسمیت شناخته باشد .

ب- کنسول ها و نمایندگان کنسولی و وابسته های بازرگانی و کارمندان سفارتخانه ها و کنسولگریهای خارجی نسبت به درآمدی که از خارج از ایران بدست بیاورند مشروط بر اینکه دارای تابعیت دولتی که نماینده آن هستند بوده باشد و دولت ایران آنها را باین سمت شناخته باشد و بشرط اینکه دولت متبوع آنان نیز همین معاقت را در مورد نمایندگان دولت ایران بنام معامله متقابل منظور دارد .

پ- کارمندان سفارتخانه ها و کنسولگری های دولت شاهنشاهی ایران در

خارجه مشروط براینکه دارای تابعیت دولت خارجی باشند که در آنجا انجام خدمت مینمایند.

تـ رعایای املاک اربابی و خالصه‌ها.

تهریف و تقسیم بندی درآمد - درآمد کل هر مودی، برای مالیات دادن عبارت است از مجموع تمام درآمدهای سالیانه او از هر منبعی که حاصل شده باشد.

اهمیت جمع نمودن تمام درآمدهای مختلف یک مودی از منابع متعدد و گوناگون در یک سیستم مالیات بردرآمد با نرخهای صمودی آشکار و لازم به توضیح نیست .

درآمد مودیان را بر حسب منبع درآمد می‌توان بترتیب زیر تقسیم بندی نمود :

۱- درآمد املاک و اراضی و مستغلات.

۲- درآمد بازرگانی و صنعت و پیشه.

۳- حقوق و دستمزد

۴- منقرقه - که شامل درآمدها نیست که در تحت سه سرفصل بالا جمع نمیشوند از قبیل بهره و کارمزد و درآمد نویسندگی و غیره.

احتساب درآمد

۱- املاک و اراضی و مستغلات

بدون شك قسمت اعظم ثروت و سرمایه کشور را املاک و اراضی مزروعی و مستغلات تشکیل می‌دهد و قسمت عمده درآمد کشور هم از این منبع حاصل میشود . بنا بر این، قانون، مخصوصاً در این مورد باید صریح و دقیق باشد متأسفانه تا کنون این موضوع یک اساس صحیح و منطقی نداشته است . نظری بقانون مالیات بردرآمد ۱۹ آبان ۱۳۲۲ نشان میدهد که دستورات مبهم و پیچیده‌ای که فهم آن بر قانونگذار نیز دشوار بوده است برای تعیین درآمد ویژه حاصله از املاک اجباری و اراضی مزروعی وضع شده است .

متأسفانه هنوز ممکن نیست و شاید تا مدت درازی ممکن نباشد درآمد کشاورزی را مانند درآمد بازرگانی معین نمود . برای اجرای چنین روشی نه فقط تحولی در کشاورزی و اقتصاد ایران باید صورت گیرد ، بلکه حسابداری و دفتری داری علمی و صحیح که پایه و اساس تعیین درآمد بازرگانی و صنعت و پیشه میباشد، نیز باید پیشرفت‌های عظیمی در این کشور بنماید ، بخصوص که کشاورزان عموماً اسناد و مدارکی نگاه نمیدارند . حتی در کشوری مانند انگلستان که سیستم مالیات بردرآمد آن میتواند بعنوان مدل و نمونه قرار گیرد و تجربیات ۱۵۰ سال در آن گنجانده شده است ، فقط در طی چند سال اخیر بتدریج درآمد کشاورزی را تابع قواعد تعیین درآمد بازرگانی و غیره نموده‌اند .

بنا بر آنچه گفته شد ، نه میتوان وضع قدیم را نگهداشت و نه هنوز ممکن است کشاورزی را با بازرگانی و صنعت برای منظور مالیات در یک ردیف قرار داد بلکه

باید راه ساده و مطمئنی برای تعیین درآمدا املاک و اراضی و مستقالات برگزید. پیشنهادی که در زیر تقدیم میگردد بطور کلی رعایت اصول عمده ای را که در مقدمه ذکر شد مینماید.

الف - املاک و اراضی

بهای املاک و اراضی هر شش سال یکمرتبه توسط کارشناسان وزارت دارایی تعیین گردد. باین ترتیب که مالکین بهای املاک و اراضی خود را طبق تشخیص خود به هیئت محلی که برای وزارت دارایی این امر معین خواهد نمود کتباً بامدارک اطلاع خواهند داد. چنانکه هیئت مزبور بهای پیشنهادی مالک را پذیرفت، آن را اساس تعیین درآمد قرار خواهند داد. در صورت نپذیرفتن بهای پیشنهادی مالک، هیئت بهای دیگری طبق ارزیابی خود پیشنهاد خواهد نمود در صورت موافقت، آن بهای اساس تعیین درآمد خواهد بود. در صورت عدم موافقت در مورد تعیین بها، وزارت دارایی حق خواهد داشت که مالک را مجبور نماید ملک خود را ببهای پیشنهادی خود بدولت بفروشد.

پس از تعیین بهای ملک، ۱۰ یا ۱۵ درصد از آن بمنوان درآمد سالیانه مالک از آن ملک شمرده خواهد شد.

در صورتیکه ملک در مقابل وجه نقد اجاره داده شده باشد، مبلغ اجاره یا چند درصدی که طبق این طرح، درآمد سالیانه ملک شمرده میشود، هر کدام که بیشتری است، درآمد مشمول مالیات شمرده خواهد شد.

ب - مستقالات

صدی پنجاه یا شصت مال الاجاره حمامها و یخچالها و صدی هشتاد یا هشتاد و پنج خانهها و صدی هشتاد و پنج سایر مستقالات و اراضی و متعلقات آنها که با اجاره رفته و در شهرها و قصبات واقع شده باشد در آمد مشمول مالیات شمرده خواهد شد.

در مورد خانههای شهری مسکونی مانند املاک مزروعی عمل خواهد شد. باید متوجه بود که قوانین مالیات بر درآمد تاکنون این منبع درآمد یعنی خانه شخصی را از قلم انداخته اند. در صورتیکه واضح است سکونت در خانه شخصی برای مؤدی حکم یک درآمد را دارد، چه اگر خود در آنجا سکنی نداشت، اجاره دریافت نمیشود، و حال آنکه سکنی دارد، از پرداخت اجاره معاف است.

پس تا هنگامیکه ارزیابی املاک و اراضی و مستقالات انجام نشده است، مالیات بر درآمد طبق قوانین قبلی از آنها باید دریافت شود. پس از ارزیابی، طرفین حق دارند تقاضا کنند که مالیات پرداخت شده اصلاح گردد و تفاوت آن تادیه گردد. البته املاک ارزیابی شده طبق قانون تازه مالیات خواهند پرداخت.

۴- درآمد بازرگانی و صنعت و پیشه

درآمد سالیانه بنگاهها و موسسهها و شرکت های بازرگانی، صنعتی و پیشه وری عبارت از سود ویژه سالیانه آنها میباشد که باید طبق اصول صحیح و علمی حسابداری تعیین گردد. سود ویژه مبلغ خالصی است که در طی سال تجارتمی به دارایی

مؤدی افزود میشود.

برای آیین سود ویژه اقلام زیر باید بدرآمد مؤدی منظور گردد.

۱- بهای فروش کالاهائیکه در ظرف سال نقد یا نسیه بفروش رسیده و یا دستمزد دیکه نقد یا نسیه دریافت شده است.

۲- سایر عوایدی که در ظرف سال نقد یا نسیه بدست آمده و مربوط بینازرگانی صنعت یا کسب و پیشه مؤدی است.

۳- بهای کالای موجود در پایان سال تجارتمی.

واقلام زیر باید جزو هزینه قلمداد گردد:

۱- بهای کالای موجود در اول سال

۲- بهای خرید کلیه کالاهائیکه در ظرف سال، نقد یا نسیه، خریداری

شده است.

۳- بهای کلیه هزینه های لازم مربوط بعملیات بازرگانی، صنعتی و پیشه وری

که در ظرف سال پرداخت شده و یا باید از آن بابت پرداخت گردد.

۴- مبلغی برای فرسودگی ماشین آلات، ابنیه و اثاثیه که در ظرف سال برای انجام عملیات بنگاه بکار برده شده است.

تفاوت جمع در آمد و جمع هزینه، سود یا زیان ویژه را بدست خواهد داد.

توضیحات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- برای فرسودگی ماشین آلات، ابنیه و اثاثیه، تاکنون قوانین مالیاتی

هیچگونه پیش بینی نکرده اند و حال آنکه واضح است که فرسودگی خود دیک نوع

هزینه عمل تولید و بازرگانی است و باید از درآمد کسر گردد تا سود حقیقی مؤدی

معلوم شود. نرخ فرسودگی در موارد مختلف فرق میکند. و وزارت دارائی باید

تصرفه ای برای تعیین مقدار فرسودگی ماشین آلات گوناگون، ابنیه و اثاثیه

تنظیم نماید.

۲- قوانین مالیات بر درآمد تاکنون فقط بدریافت مالیات در مواردیکه

مؤدی سودی داشته علاقمنده بوده اند و هیچگاه زیان مؤدی را منظور نکرده اند

در صورتی که بدیهی است که زیان یکسال را سود سال دیگر جبران میکنند و عادلانه

نیست که در سالیکه مؤدی سودی نشان میدهد مالیات بر درآمد از تمام آن سود اخذ

شود در صورتیکه گذشته مؤدی منحل زیانهای شده است. برای جبران این نقص

بزرگ پیشنهاد میشود که تا مدت پنج سال پس از سالی که در آن، مؤدی زیان داشته است،

آن زیان از سود ویژه همان بنگاه و موسسه یا شرکت کسر شود تا مستهلك گردد، و مالیات

بر درآمد روی مانده سود ویژه اخذ گردد. در صورتی که در این مدت پنجمال سود

ویژه بقدر کافی برای استهلاك زیان حاصل نشود، مانده زیان باطل میشود.

۳- برای اینکه سال مالی و تجارتمی تطبیق شود و تعیین مالیات بر درآمد

برای همه بنگاهها و شرکتهای یکنواخت باشد، باید مقرر شود که سال تجارتمی برای

همه سال شمسی باشد.

۴- چون تهیه حسابها و تنظیم ترازنامه و حساب سود و زیان که برای تعیین سود یا زیان ویژه، بطوریکه در زیر نیز شرح داده خواهد شد ضروری است، مدتی طول خواهد کشید و رسیدگی باین حسابها نیز خود وقت طولانی لازم خواهد داشت، بهتر است مالیات پرداختی هر سال بر روی سود ویژه سال قبل وضع شود تا از تأخیر در وصول مالیات جلوگیری بعمل آید. در طرحیکه برای اجرای وصول مالیات تقدیم می شود در این باره مجدداً شرح داده خواهد شد.

۵- برای ارزیابی کالای موجود در اول و پایان همان سال، همانطور که در سایر کشورها مرسوم است، باید بهودی اختیار، داده شود که کالای خود را بقیمت خرید و یا بقیمت روز بازار، هر کدام کمتر است، ارزیابی نماید. این روش البته بالمآل تأثیری در تعیین سود ویژه بنگاههاییکه به مالیات ادامه میدهند ندارد، در مورد موسساتیکه برچیده میشوند و مجبورند کالای خود را بقیمت روز بازار بفروشند، مؤثر است.

۶- در تمام نکاتیکه در بالا ذکر شد يك مطلب اساسی مستتر است. هیچیک از شرایط و مقررات پیشنهادی در بالا، لااقل بطرز رضایت بخش، قابل انجام نیست مگر بنگاهها، شرکتها، بازرگانان و حتی پیشه‌وران دارای حساب و کتاب مرتب و قابل اعتماد باشند. می‌توان گفت بدون دفاتر منظم و حساب صحیح، مالیاتی که رعایت اصول کلی را که در مقدمه ذکر شد بنمایند، نمی‌توان برای درآمد های بازرگانی، صنعتی و پیشه‌وری وضع و وصول نمود. چه بدون داشتن حسابهای دقیق و صحیح، مامورین وصول مالیات مجبور خواهند شد مالیات مؤدی را از روی «قرائن و امارات» تخمین کنند. این رویه نه عادلانه است و نه مقرون بصره دیگران و تجربه نشان داده است که این رویه کش‌دار چگونه راه فرار از مالیات را از طرفی، و ظلم و تعدی و اجحاف نسبت به مؤدیان را از طرف دیگر باز نموده است.

متأسفانه اصول حسابداری جدید هنوز در این کشور رواج نیافته است و تجار و شرکتها عملاً مجبور نشده‌اند مدارك دقیقی از عملیات روزانه خود نگهدارند که در عین حال بتوان بدرستی آن اطمینان داشت. مقررات فعلی قانون تجارت فقط بازرگانان را مجبور می‌کند دفاتری نگهدارند که با وجود صرف وقت زیاد از نظر تجارتي و مالیاتی قابل استفاده و مورد اطمینان نیستند.

بعلاوه اغلب معاملات تجارتي در این کشور هیچگونه مدارك کتبی از خود باقی نمی‌گذارد؛ و بازرگانان، شرکتها و دیگران می‌توانند آنچه، و هر قدر از معاملات خود را که صلاح بدانند در دفاتر قانونی وارد نموده و بقیه را پنهان نگهدارند. چون بازرسی بیطرف و مستقل و صلاحیت‌داریکه به حساب آنان برسد سابقه ندارد، تشخیص صحت و سقم دفاتر قانونی موجود عملاً غیر ممکن است.

از مراتب فوق چنین نتیجه میشود که بنگاهها، موسسه‌ها و شرکت های بازرگانی و صنعتی باید دارای دفاتر و حسابهای منظم متکی بمدارك و اسناد کافی باشند. برای این منظور دفترهای زیر لازم است:

الف - دفتری که روزانه تمام وجوه دریافتی و پرداختی با ذکر تاریخ و اسم دهنده یا گیرنده وجه در آن ثبت شود .

ب - صورت ریز کلیه اقلام دارائی و بدهی و دیون و مطالبات در اول و پایان سال، با ذکر تاریخ خرید یا فروش اقلامیکه در ظرف سال اضافه یا کسر شده است. علاوه در مواردیکه معاملات خرید و فروش کالا صورت میگیرد دفتر های زیر نیز لازم است:

پ - دفتری که تمام معاملات خرید و فروش روزانه با ذکر تاریخ و نام فروشنده و خریدار در آن ثبت شود .

ت - دفتر یا دفاتریکه بتوان از آنها صورت ریز دیون و مطالبات تاجر را با ذکر اسم اشخاص داین و مدیون بسهولة استخراج نمود.

ث - دفتر کالا که کالاهای وارد و صادره را با ذکر تاریخ و مقدار و مبداء و مقصد را نشان بدهد و در هر موقع مقدار موجودی هر نوع کالا را معین نماید.

ج - نتیجه عملیات سالیانه باید بشکل ترازنامه و حساب سود و زیان خلاصه شود و یک نسخه از آنها برای تعیین مالیات بردرآمد اداره مربوط فرستاده شود. چنانکه در بالا ذکر شد لازم است حتی المقدور دفترهای بالا متکی با اسناد و مدارک کافی باشد. بازرگانان، پیشه‌وران و غیره باید تشویق شوند که برای خرید و فروش، سیاهه و مدرک (Invoice و Facture) بدهند و برای پرداخت وجه حتماً رسید دریافت نمایند.

نکته اساسی دیگری که در بالا مختصراً بآن اشاره شد و در طرح اجرای وصول مالیات نیز مفصلاً تشریح خواهد گردید، لزوم بازرسی بیطرفانه و دقیق از طرف اشخاص صلاحیتدار است که هم از تماس مأمورین دولتی با مؤدیان بکاهد و هم حسابهای گواهی شده و قابل اطمینانی برای تعیین مالیات فراهم نماید.

۷ - شرکت‌های سهامی باید موظف شوند که نرخ ثابتی (که در زیر شرح داده خواهد شد) روی سود ویژه خود مالیات پردازند. سپس این مالیات هنگام تقسیم سود از طرف شرکت از سود سهامداران بهمان نرخ سابق کسر خواهد شد. بدین ترتیب با کسر مالیات در مبداء شرکت مالیات را می پردازد و بعد از سهامداران وصول مینماید.

درآمد از حقوق و دستمزد

حقوق و دستمزد شامل درآمد هر گونه شغل و خدمت و حقوق بازنشستگی و پاداش می باشد، مگر اینکه طبق قانون از مالیات معاف شده باشند.

باید توجه نمود که در مواردیکه گذشته از حقوق مقرر، مزایائی نیز عاید مؤدی میگردد که جزو حقوق یا پاداش خدمت محسوب میگردد آن مزایا باید تمیز شود و بدرآمد او افزوده گردد. مثلاً در موردیکه خانه ای برای سکنی از طرف موسسه ای بیک یا چند نفر از کارمندان آن داده می شود و همچنین در مواردی که مالیات بردرآمد از طرف کارفرما پرداخته میشود، مبلغ مالیات خود قسمتی از حقوق

مؤدی را تشکیل میدهند و مالیات باید از رقم کل حقوق یا اضافه مالیات اخذ شود. مالیات بر درآمد حقوق و دستمزد را میتوان برآسانی درمبدا کسر نمود. چنانکه اکنون هم عمل می شود هر کارفرما، شرکت، بنک، موسسه، بدهی مالیاتی کارمندان و کارگران خود را معین نموده، هر ماه مبلغ مالیات را بنرخ معین مربوط بهریک از حقوق و مزد ایشان، کسر نموده بوزارت دارائی می بردارد.

درآمدهای متفرقه

درآمدهاییکه در تحت سه سرفصل املاك و اراضی و مستغلات، بازرگانی و صنعت و پیشه، و حقوق و دستمزد نیایند، جزو درآمدهای متفرقه محسوب خواهند شد. از این قبیل است بهره ایکه از بانکها بابت سپرده ثابت یا از بابت وام دریافت می شود. کارمزد دلالتی و غیره، درآمد نویسندگی و وعظ و روضه خوانی و غیره. مالیات اکثر درآمدهای از این قبیل را می توان درمبدا بنرخ ثابت مشروح در زیر کسر نمود، مانند مالیات بهره سپرده های بانکی. و درآمد خالص را بر مؤدی پرداخت.

احتساب مالیات بر درآمد

اکنون که انواع درآمدها بتفصیل تشریح شد، طرز تعیین بدهی هر مؤدی مشروحاً توضیح داده میشود.

۱- جمع آوری - چنانکه در بالا نیز اشاره شد، برای تعیین مقدار درآمد مؤدی مشمول مالیات باید تمام درآمدهای گوناگون او را از منابع چهارگانه فوق روی هم ریخته جمع نمود، تا بمقدار حقیقی درآمد کل مؤدی رسید.

۲- بخشودگی - پس از تعیین درآمد کل، بخشودگی های هر مؤدی کسر میشود تا درآمد مشمول مالیات او مشخص شود.

قانون آبان ۱۳۲۲ بخشودگیهای معین کرده بود که قانون اصلاحی بعدی (بشهریور ۱۳۲۴) آنها را منغی نمود. در صورتیکه یکی از مجاسن قانون اولی همین بود که جانب انصاف و عدالت را بوسیله این بخشودگیها که نظایر آنها در تمام سیستم های مالیاتی کشورهای مترقی مانند انگلستان، امریکا، فرانسه و غیره دیده میشود حفظ می کرد لازم بتوضیح نیست که ازدونفر که دارای درآمد مساوی هستند، ولی یکی متکفل بیک عاقله بزرگ و دیگری منفرد است، نمیتوان بیک مقدار مالیات گرفت. گذشته ازینکه چنین عملی خارج از انصاف و مخالف اصولی است که در مقدمه برای یک مالیات خوب تشریح شد، بدیهی است که تشویقی است که از زندگی انفرادی و دوری جستن از مسئولیت های خانوادگی میشود.

بعلاوه لازم است بین درآمدهاییکه نتیجه کار و زحمت است و درآمدهایی که در تولید آنها، مؤدی هیچگونه سعی و کوششی انجام نداده است، مانند بهره از سپرده های بانکی بادرآمد املاك مالکین غایب، وجه تیزی قائل گردید، بخشودگی بابت درآمدهای حاصل از کار (حقوق، مزد، اجرت، پاداش، فوق العاده ها و غیره) نه فقط حقی است که بعموم کارکنان تعلق میگیرد

و میتوان آنرا بابت هزینه لازم و واجب برای تحصیل درآمد شناخت، بلکه احترام و تشویقی است که بنیروی کار ادا میشود.

بنابراین بختودگیهای زیر که عادلانه بنظر میرسد پیشنهاد میشود که هر یک در مورد خود از درآمد کل مؤدی کم میشود تا درآمد مشمول مالیات او معین گردد.

الف- بختودگی کار - ده درصد از سود بازرگانی و حقوق، دستمزدها و پاداش و درآمد هائیکه در نتیجه فعالیت و کار شخصی عاید مؤدی میشود.

ب- بختودگی شخصی - سالیانه شش هزار ریال

پ- بختودگی تاهل و تکفل - در صورتیکه مؤدی متاهل باشد و با عیال یا شوهر خود زندگی نماید، چهار هزار ریال اضافه بر مبلغ بختودگی شخصی؛ و در صورتیکه شخص متکفل و مسئول نگهداری کسانی باشد که با او خویشاوندی دارند، مانند پدر، مادر، برادر و خواهر، مشروط بر اینکه ایشان دارای درآمدی نباشد و شخص دیگری نیز ادعای تکفل ایشان را ننماید، برای هر یک چهار هزار ریال در سال، علاوه بر بختودگی تاهل و شخصی، از مالیات معاف است. هر گاه اشخاص فوق دارای در آمدی بیش از چهار هزار ریال در سال باشند، حق بختودگی متکفل باطل میشود. و اگر درآمد ایشان از چهار هزار ریال کمتر باشد، فقط تفاوت، از مالیات معاف خواهد بود.

ت - بختودگی اطفال - برای هر یک از فرزندان که کمتر از ۱۶ سال داشته باشند مبلغ شش هزار ریال و همچنین در صورتیکه اطفال بیش از ۱۶ سال داشته باشند تا سن ۲۵ سالگی این بختودگی منظور خواهد شد. بشرط آنکه مشغول تحصیل باشند.

ث - بختودگی بیمه و جوهریکه برای بیمه عمر خود یا عیال یا شوهر پرداخت می شود، مشروط بر اینکه از ۵۰۰ ریال در سال تجاوز نکند.

۳- تعرفه مالیات

۱- نرخ ثابت - برای تمام مالیاتهایی که در مبداء کسر می شود، مگر در مواردیکه نرخ مخصوص مؤدی را می توان قبلاً معین نمود، مثلاً در مورد حقوق و دستمزد، یک نرخ ثابت مثلاً ۱۵ درصد معین میشود و طبق آن مالیات از درآمدهای مربوط کسر میشود. در صورتیکه نرخی که بمؤدی، پس از تعیین درآمد مشمول مالیات او تعلق بگیرد، با نرخ ثابت تفاوت داشته باشد، هنگام پرداخت مالیات از طرف مؤدی تصفیه خواهد شد.

۲- نرخهای صعودی - پس از تعیین درآمد مشمول مالیات، طبق یک جدول صعودی نظیر جدول زیر، نرخ مالیاتیکه بمؤدی تعلق میگردد، مشخص میشود.

تا ۱۲۰۰۰ ریال درآمد معاف

از ۱۲۰۰۰ ریال تا ۳۰۰۰۰ ریال	۱ درصد	نسبت با آزاد ۱۲۰۰۰ ریال
» ۳۰۰۰۱ » ۵۰۰۰۰	» ۲	» ۳۰۰۰۰
» ۵۰۰۰۱ » ۸۰۰۰۰	» ۴	» ۵۰۰۰۰

شمنونندگان

واتر دولامار

مسافر ، در حالیکه در ماهتاب زده رامی گویند ،
 واسبش در خاموشی ، دندان بسبزه ای میزد
 که در ساحت پر علف جنگل روئیده بود ،
 گفت : « آیا کسی در خانه نیست ؟ »
 پرنده ای از برج ، بیرون جهید
 و از فراز سر مسافر پرواز کرد .
 او یکبار دیگر بدر گویند
 و گفت : « آیا کسی در خانه نیست ؟ »
 ولی احدی از پلکان بسراغ او پاتین نیامد

بقیه از صفحه ۳۱

از	ریال ۸۰۰۰۰۱	ریال ۱۲۰۰۰۰۰	۶ درصد	نسبت با زاد	۸۰۰۰۰۰ ریال
>	۱۲۰۰۰۰۱	>	۸	>	۱۲۰۰۰۰۰
>	۱۶۰۰۰۰۱	>	۱۱	>	۱۶۰۰۰۰۰
>	۲۰۰۰۰۰۱	>	۱۴	>	۲۰۰۰۰۰۰
>	۲۵۰۰۰۰۱	>	۱۷	>	۲۵۰۰۰۰۰
>	۳۰۰۰۰۰۱	>	۲۰	>	۳۰۰۰۰۰۰
>	۳۵۰۰۰۰۱	>	۲۵	>	۳۵۰۰۰۰۰
>	۴۰۰۰۰۰۱	>	۳۰	>	۴۰۰۰۰۰۰
>	۵۰۰۰۰۰۱	>	۳۵	>	۵۰۰۰۰۰۰
>	۶۰۰۰۰۰۱	>	۴۰	>	۶۰۰۰۰۰۰
>	۸۰۰۰۰۰۱	>	۴۵	>	۸۰۰۰۰۰۰
>	۱۰۰۰۰۰۰	>	۵۰	>	۱۰۰۰۰۰۰

۱۰۰۰۰۰۰ ریال

و هیچ سری از پنجره پوشیده از گیاه، خم نشد
تا در چشم خاکستری مسافر
که مضطرب و بی حرکت در جای خود ایستاده بود، نگاه کند .
تنها ، جمعیتی از اشباح شنونده
مهمانان این خانه مهجور ،
در آرامش ماهتاب
باین صدائی که از عالم انسانها می آمد ، بدقت گوش میدادند .
در شعاع پریده رنگ ، روی پله های تاریکی که
به تالار های متروک و خالی منتهی میشد ، ازدحام کرده
و با حالتی متشنج و بیکه خورده
به ندای مسافر تك و تنها ، گوش میدادند .
واو ، در قلب خود ، شگفتی
و سکوت آنها را مانند پاسخی به ندای خود حس میکرد .
هنگامیکه اسب او در زیر آسمان مستور از برگ و ستاره
جابجا می شد و علفهای تیره رامی کند ،
بفته ، یکبار دیگر ، باز هم محکمتر بدر کوید
و سر خود را بلند کرد و گفت :
« بآنها بگو ، آمدم ولی جوابی نشنیدم
قول خود را نگاهداشتم و بوعده خود عمل کردم . »
شنوندگان کوچکترین تکانی نخوردند ،
و حال آنکه هر کلمه ای از گفتار او
در تاریکی خانه خاموش منعکس می شد
و به تنها مردی که هنوز بیدار بود باز می گشت .
بدون شك ، آنها صدای پایش را در رکاب
و برخورد نعل اسبش را بر سنگفرشها شنیدند .
و هنگامیکه صدای سم محو می شد
بار دیگر موجی از سکوت همه جا را فرا گرفت .
ترجمه احسان طبری

مارکسیسم و آزادی

این مقاله خلاصه شده رساله ای است به همین نام Le Merxisme et la Liberté که در جزو سلسله انتشارات «اوتورسیت» نول» در پاریس چاپ شده است

کلمه آزادی مفاهیم و معانی متعدد و گوناگونی دارد: انسانی را گویند آزاد نیست هنگامی که در زندان باشد، یا با تهدید او را مانع شونده از اینکه بدو بخواهد خود تصمیمی بگیرد؛ انسانی را گویند آزاد نیست موقعی که در بردگی بسر برد، یا از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار نباشد؛ انسانی را گویند آزاد نیست که خشم و غضب بر وی مستولی گردد، یا تحت تاثیر احساسات رود و یا از جنجال و افکار عمومی بیش از اندازه بهراند.

بطور خلاصه هر آنچه که اراده را محدود نماید و انسان را تحت تابعیت خود قرار دهد مانعی برای آزادی فراهم میآورد، یا عبارت دیگر آزادی عبارت است از عدم هر گونه فشار و هر گونه محدودیت؛ آزادی عبارت است از اجرای هر آنچه که دلخواه انسان باشد. این مفهوم آزادی بلاشک ناقص است؛ و در مقابل انتقاد ارزش خود را از دست میدهد.

در محیط فلسفه، آزادی در دو مفهوم زیر خلاصه میشود: از یکطرف آزادی پسیکولوژیکی یا آزادی اراده که بطور کلی آنرا اختیار مینامند، از طرف دیگر آزادی اجتماعی یعنی آزادی عمل در اجتماع یعنی آزادی در برابر قدرت عمومی. اختیار، در ظاهر، توانایی انجام دادن هر گونه عملی است بدون آنکه هیچ علتی آنرا ایجاب نماید؛ اجرا یا عدم اجرای کاری است در شرایط یکسان، بدون آنکه اراده انسان تحت تاثیر هیچگونه علتی واقع گردد.

درست است که مفهوم اختیار به صور مختلف بیان گردیده ولی از اینکور گرفته تا «برگسن» و از دکارت تا «سن توما» همه، اختیار را قدرت مطلقه ای میدانند که به تمام افراد انسانی اهدا گردیده و آنها را از حیوانات متمایز و ممتاز میسازد. انسان آزاد است - و این یکی از امتیازات او است - بدین معنی که میتواند هر چه میخواهد بکند بدون آنکه هیچ علت و سببی بر آن موجود باشد.

آزادی اجتماعی، در ظاهر، ارتباطی با آزادی پسیکولوژی ندارد.

اعلامیه حقوق بشر، آزادی اجتماعی را حق طبیعی و مقدس تمام افراد انسانی دانست که مدتی مدید از روی بیعدالتی از آنها سلب گردیده بود و در دموکراسی سرمایه داری به آنها اعطا میشود. این آزادی اجتماعی به اشکال مختلف تظاهر میکند: آزادی عقیده، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی تجارت، آزادی صنعت، آزادی کار، آزادی تملک (حق مالکیت). در این اعلامیه آزادی یکی از اختصاصات ذاتی شخصیت انسانی است؛ حقی است که برای هر کسی محفوظ و حدود آن، آزادی دیگر کسان است.

میان اختیار و آزادی اجتماعی هیچگونه ارتباط دقیق و روشنی بنظر نمیرسد. علت آنست که این دو موضوع بطور جداگانه و مستقل از یکدیگر مورد مطالعه

قرار میگیرند و از این مطالعه نتایج مختلفی بدست میآید. چنانچه ممکن است کسی اختیار را انکار کند ولی حقوق انسان را در اجتماع بشناسد. با وجود این میان این دو مفهوم بیش از آنچه که تصور میروند ارتباط وجود دارد و وجه مشترک این دو مفهوم اینست که آزادی بعنوان یکی از اختصاصات انسان تلقی میشود؛ حقی است که ذاتاً در نوع بشر وجود دارد؛ گویا اینکه در پاره‌ای از اجتماعات آنرا از انسان سلب میکنند. فلسفه مارکس هر دوی این مفاهیم را انتقاد میکند و هر دوی آنها را غلط و عرفانی تشخیص میدهد. البته نه از لحاظ اینکه آزادی برای انسان بی ارزش است بلکه از این لحاظ که آزادی یک واقعیت نیست؛ برعکس، آنچه که واقعیت دارد تابعیت و بندگی انسان است. آزادی کوششی است که برای رفع این بندگی میشود؛ ایده آلی است که باید بتدریج آنرا تحقق داد.

• • •

مارکسیسم به آنچه که مربوط به اختیار است انتقاد تازه‌ای ندارد. فلاسفه در طول قرون متمادی با انتقادات درست و منطقی خود نشان داده‌اند که اختیار جز چیزی واهی نیست و انسان نمیتواند بی علت هیچ عملی را انجام دهد زیرا اراده انسانی از اصل علت و جبر پیروی میکند؛ همان اصلی که بر تمام طبیعت حکمفرمائی دارد. آزادی واقعی انسان در برابر نفسانیات عبارت از شناسائی اراده و خوی انسانی است و تنها در این شرایط ممکن است انسان خود را از استیلا طبیعت خویش بیرون آورد و بر آن تسلط یابد.

این طرز تفکر را مارکسیست‌ها از «سپینوزا» و «لیب‌نیتز» و «هگل» گرفته‌اند. هگل چنین استدلال میکند: بدون شك اعمال انسانی ضروری هستند و همه آنها عاقلی دارند، اما «ضرورت مادی که شناخته نشده است کوراست». هر اندازه انسان ضرورتها را بیشتر بشناسد و به قوانین عواطف و احساسات و اراده خود بیشتر آگاهی بیابد بهمان اندازه خود را تغییر میدهد و از آنها بسود خویش استفاده میبرد و خویشتر را از قید آنها آزاد میسازد. از اینرو آزادی اراده انسانی چیزی نیست که از پیش بدست آمده باشد؛ آزادی یکی از اختصاصات طبع و خوی انسانی نیست، بلکه موضوع آزاد شدن تدریجی انسان در میان است آنها به اندازه‌ای که قوانین طبیعت را میشناسد و آنها را در راه آزادی خویش بکار می‌اندازد.

انسان از اینجهت که شکل و خوی انسانی دارد آزاد نیست. هر اندازه انسان بر معلومات و قوای عقلانی خود بیفزاید و مجرد کهای اعمال او مجرد کهای عقلانی باشد و نه احساساتی، بهمان اندازه به آزادی بیشتری نائل خواهد آمد. کسی که طبع احساساتی دارد و به آسانی خشم و غضب بر او مستولی میگردد، اعمال او بجای آنکه از روی عقل انجام گیرند تابع احساسات او خواهند بود. البته هر قدر طبع احساساتی و سرکش خود را بشناسیم و در مقابل آن ایستادگی بخرج دهیم خود را بیشتر از قید احساسات میرهانیم. بدین ترتیب هر چه انسان خود را بهتر بشناسد آزاد تر خواهد زیست. آزاد کسی است که پیوسته

تابع عقل خویش باشد.



همانطور که با معرفت به احوال خویش، انسان بر احساسات و عواطف خود چیره میگردد و آنها را زیر دست ساخته و خود را از قید آنها آزاد میسازد، همان طور نیز با شناختن دنیای خارج و معرفت بقوانین فیزیکی، شیمیایی و فیزیولوژیکی می تواند بر طبیعت غلبه و حکمرانی کند و آنرا در راه منافع خویش بکار اندازد. اما چیزی که باید مورد دقت قرار گیرد اینست که این طرز تفکر را نباید تنها در مورد نفسانیات انسان یاد مورد قوانین دنیای خارج صحیح دانست. بلکه در مورد اجتماع انسانی نیز می توان سهولت به درستی آن پی برد. اجتماع انسانی مانند کیفیات فیزیکی، واقعی است که از اراده مایرون است. در برابر تمایلات ماقاومت بخرج میدهد. این مقاومت را موقمی میتوان در هم شکست که بتوان اجتماع را شناخت و بقوانین آن معرفت پیدا کرد. نکته آخر در تاریخ فلسفه تازگی دارد.

انسان مدتی است که باین نکته پی برده که با دنیای خارج هر گونه که دالخواه اوست نمیتواند معامله کند. بهمین جهت باد، با صاعقه یا کیفیات دیگر طبیعت در نظر او بصورت قوای خارق العاده ای جلوه مینمودند که انسان در خود یارای ایستادگی در برابر آنها را نمیدید. اما در مورد اجتماع، انسان، این نظریه را قابل قبول نمی دانست، زیرا آن را ساخته و پرداخته خود می پنداشت و تصور میکرد که افراد اجتماع میتوانند بطور دقیق آنرا تصور کنند و بخواهند بنای بگذارند.

این نظریه از اینجا ناشی می شود که مردم، اجتماع را اراده مشترک افراد آن در استقرار ایده آل خود میدانستند و بهیچ روی آنرا قوه خارق العاده ای مانند قوای دیگر طبیعت تصور نمینمودند. همین علت مدتی مدید بجای آنکه در اوضاع و احوال جامعه مطالعه کنند و بقوانین آن معرفت حاصل نمایند نقشه های خیالی میبافتند و گمان میکردند که اجرای آنها فقط با اراده افراد اجتماع بستگی دارد. اما تجربه نشان میدهد که اجتماع در زیر تبعیت مانیت ؛ اجتماع در مقابل میل و اراده ما مقاومت نشان میدهد. همه میدانیم هنگامی که آسمان مستور از ابراست خواست ما کافی نیست برای آنکه خورشید درخشیدن گیرد. همینطور تنها خواهش و میل ما بخوشبختی و سعادت بشر، کافی نیست که فقر و تنگدستی و صحنه های خونین جنگ را از صفحه جهان بر اندازد. اجتماع مانند دنیای خارج قوانینی دارد، برای تغییر آن باید به آن قوانین پی برد و دانست که کیفیات اجتماعی معینی لزوماً در دنبال یکدیگر می آیند و با کمال اطمینان می توان حوادثی را که در شرایط معینی روی میدهد پیش بینی نمود.

عده ای عقیده دارند که میان قوانین اجتماعی و قوانین طبیعت اختلافی اساسی موجود است؛ از این لحاظ که اجتماع از افراد متفکر و ذیشعور تشکیل میگردد؛ حال آنکه عناصر مشکل طبیعت دارای این خاصیت نمیباشند. این اختلاف اساسی میتواندست موجود باشد اگر افراد «حقیقه» مطابق میل و دلخواه خویش عمل مینمودند. درست

است که افراد اجتماع از روی فکرو شعور رفتار می کنند ولی همیشه به آنچه که میخواهند، عمل نمیکنند؛ و نتیجه عمل آنها برخلاف آنچه که خواست آنها بوده است درمیآید. بهمین جهت حوادث و وقایع تاریخ تابع اتفاق جلوه گر می شوند. اتفاق نه بمعنای يك نیروی بوالهوس، بلکه بمعنی درهم آمیختگی يك سلسله قوانینی که بر مامجهول است. فقط در حدودی که افراد انسانی به نتایج اعمال خود پی میبرند یا بعبارت دیگر قوانین اجتماع را می شناسند، می توانند هر آنچه را که میخواهند انجام دهند و در مقابل حوادث اجتماعی استقلال و آزادی خود را بدست آورند.

تاکنون مردم در این خیال باطل غوطه میخوردند که رهبری اجتماع بدست آنهاست؛ غافل از اینکه اجتماع طبق قوانین مخصوص بخود رهبری می شود و به نقشه هایی که انسان برای رهبری آن طرح می کند، یا تمایلاتی که برای ایجاد يك جامعه ایده آل ابراز میدارد پوزخنده میزند. اما اکنون علم اجتماع یعنی مکتب مادی تاریخ، ضروریات اجتماعی را به انسان می شناساند و او را از قید آنها خلاصی میدهد.

برای آنکه از دنیائی که در آن قضا و قدر حکمفرمایی میکند بدنیای آزادی قدم گذارد، کافی است بقوانین طبیعت: ضروریات فیزیکی، پسیکولوژیکی و اجتماعی تا اندازه ای معرفت پیدا نمود. تا موقعی که پیشرفت علوم از مرحله معینی تجاوز ننموده است آزادی واقعی برای انسان میسر نیست.

اما پیش از آنکه باین مرحله برسند افراد انسانی ب فکر آزادی در اجتماع افتادند. منظور آنها از آزادی در اجتماع چه بود؟

افراد انسانی در طول تاریخ اجتماع تا حدودیکه علوم و تکنیک آنها پیشرفت مینمود، به طبیعت کم و بیش تسلط می یافتند و بهمان اندازه آزادتر میزیستند. ولی استیلای بر طبیعت هنوز باندازه ای نبود که افراد نوع بشر همه از نعمت آزادی یکسان برخوردار گردند. اینجا است که طبقات در اجتماع پدید میآید. بدین معنی که تنها یک دسته از مردم آزادندگی میگردند و دسته دیگر محکوم به بندگی بودند؛ آزادی عده ای مدیون کار دیگران بود. بنابراین در این مرحله، آزادی، امتیاز یکی از طبقات، و متکی بر عدم تساوی افراد اجتماع می باشد. تقسیم اجتماع به طبقات، شرط لازم و ثوری توسعه تمدن و پیشرفت اجتماع بود. لازم بود که اکثریت مردم اسیر کار و زحمت باشند تا عده معدودی آزادزیست کنند و آزادی خود را مصرف پیشرفت علوم و ادبیات و هنر نمایند.

اما آنچه را که امروز آزادی مینامند غالب اوقات مانند آزادی دورانهای گذشته متکی بر عدم تساوی افراد انسانی و امتیاز طبقات حاکمه نیست.

* * *

از قرن هیجدهم بپید مفهوم دیگری از آزادی بمان آمد که پایه آن بر روی تساوی افراد نوع بشر قرار داشت. چرا؟ زیرا توسعه تمدن و پیشرفت علوم و تکنیک، دورنمای اجتماعی را مینماید که در آن، تولید به اندازه ای توسعه می یابد

که کفاف احتیاجات تمام افراد جامعه را میدهد. دیگر احتیاجی نیست که عده‌ای بِنفع عده دیگر و برای آزادی آنها بکار بردازند، همه از نعمت آزادی، که در گذشته امتیاز عده معدودی از افراد اجتماع بود، اکنون می‌توانند برخوردار باشند. بطور دقیق در آن دوره، آزادی یکی از ضروریات طبقه نوین اجتماع یعنی طبقه بورژوازی بود که تا آن زمان از طبقات پائین اجتماع بشمار میرفت و نیروی اقتصادی و معنوی آن به اندازه‌ای بود که میتواندست اداره اجتماع را در دست گیرد. این طبقه عقیده داشت که انحصار آزادی در دست یک طبقه ممتاز با پیشرفت اجتماع مغایرت و تضاد دارد. بنابراین آزادی عبارت بود از مطالبه طبقه بورژوازی برای آن که حکومت را در دست گیرد؛ ولی بجای آنکه این آزادی را محصول تاریخی یک اصل معین و مرحله‌ای از پیشرفت تاریخ بشریت بدانند بورژوازی با آزادی جنبه عمومی میدهد و آنرا یکی از مظاهر ذاتی طبیعت انسانی می‌شمارد. بجای آنکه بگوید: «ما افراد طبقه بورژوازی میخواهیم از همان حقوق نجباء بهره‌مند باشیم»، ادعا میکند: «هر فرد انسانی دارای حقوق معینی است و ما این حقوق را نه تنها برای خود میخواهیم بلکه آنرا برای تمام افراد نوع بشر مطالبه می‌کنیم». این مفهوم درست همانست که در اعلامیه حقوق بشر ذکر گردیده است.

متفکرین قرن هیجدهم از حقیقت بسیار دور بودند زیرا حقوقی که آنها برای همه مطالبه مینمودند نمیتوانست واقعیت پیدا کند و جز تصویری واهی نبود. برای اینکه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی هنوز بدرجه‌ای نبود که آزادی را برای همه تأمین نماید. از اینرو بجای آن که طبق اعلامیه حقوق بشر، آزادی برای تمام مردم یکسان باشد؛ آنچه که در قرون ۱۸ و ۱۹ واقعیت پیدا میکند توسعه امتیازات و یا برقراری امتیازات تازه است به طبقه نوین اجتماع. مثلا آزادی تجارت حقی بود برای هر فرد، که آزادانه با هر کس که مایل است تجارت کند؛ ولی این آزادی فقط برای افرادی که پول کافی برای تجارت در اختیار دارند تأمین میگردد. همینطور منظور واقعی از آزادی تملک حقی است برای همه که چیزی را مالک باشند، محصول کار خود را خود تصاحب کنند و وسائل کار از خود داشته باشند تا مورد استثمار دیگران واقع نشوند؛ ولی عملاً آزادی تملک یعنی حق عده‌ای برای آنکه زمین‌های وسیعی را در اختیار خود داشته و برای همیشه نگاهدارند و عده دیگری از این نعمت محروم باشند و برای همیشه محروم بمانند. چنانچه می‌بینیم واقعیت آزادی به‌چرومی با اصول نظری آن تطبیق نمیکند.

آیا از این باید نتیجه گرفت که آزادی اجتماعی حقیقی تنها در عالم تصور وجود دارد و هیچگاه واقعیت پیدا نمیکند؟ هرگز! لکن باید توجه داشت که آزادی اجتماعی با پیشرفت اوضاع اقتصادی و اجتماعی بتدریج توسعه مییابد و هر اندازه انسان بتواند با معرفت به قوانین دنیای خارج، خود را از بندگی طبیعت برهاند و نیروی آن را برای ازدیاد قدرت خویش بکار اندازد، آزادی بیشتری بدست خواهد آورد.

آزادی انسان جز در سایه افزایش قدرت مادی او میسر نیست. هر چه انسان برای رفع احتیاجات خویش بیشتر تولید کند، هر چه انسان موفق شود از نیروهای موجود در طبیعت بیشتر استفاده برد، یا بعبارت دیگر ماسینیسم را جانشین نیروی انسانی سازد، امکان آزادی بیشتری برای افراد بشر فراهم می گردد. البته بشرط آن که شناسائی قوانین اجتماع با علم بقوانین طبیعت توأم گردد و آن را تکمیل نماید. بدون شك افزایش تولید اگر موجب بحران های اقتصادی و بی نظمی های اجتماعی و جنگ های بین المللی گردد هیچ گونه تاثیری در تعمیم آزادی نخواهد داشت.

بمنوان مثال فرض کنیم کارگری هفت ساعت در روز کار می کند و با مزد کار، زندگی روزانه خود را بخوبی تأمین می نماید. بدون تردید این کارگر آزاد تر از کارگر دیگری است که باید دوازده ساعت در روز بکار بپردازد تا همین نتیجه را بدست آورد. یقین است اگر در دستگاه اجتماعی عده کثیری هشت یا ده دوازده ساعت کار کنند و عده قلیلی کارشان کمتر باشد یا مطلقاً کاری انجام ندهند تنها عده اخیر از آزادی حقیقی برخوردارند و اگر در چنین دستگاه هیچ فردی بیش از هفت ساعت کار نکند در راه آزادی افراد اجتماع پیشرفتی حاصل می گردد و در این صورت طبقات اجتماعی نیز از میان میروند. چنانچه می بینیم توسعه آزادی برای تمام افراد مستلزم محدودیت آزادی برای کسانی است که کاری انجام نمی دهند و از این بیبند باید روزی هفت ساعت بکار اشتغال ورزند؛ و همین موضوع است که پارازیت های اجتماع، آنرا بعنوان لطمه بآزادی شخصی تلقی می نمایند.

با این ترتیب آزادی بطوریکه طرفداران فلسفه مارکس آن را می فهمند و بدان عقیده دارند با آنچه که با آن لیبرالیسم گویند تفاوت و تضاد دارد.

لیبرالیسم یعنی نگاهداری و عدم الغاء امتیازاتی که بایه آنها بر روی عدم تساوی طبقات گذارده شده است. این لیبرالیسم همیشه در برابر توسعه و تعمیم آزادی مقاومت بخرج می دهد و بنام آزادی غلط و نادرست بر علیه پیشرفت هایی که برفع تعمیم آزادی واقعی صورت میگیرد، اعتراض می کند. مثلاً هنگامی که در کشورهای مترقی اروپا املاک وسیع زراعتی را میان دهقانان فقیر تقسیم می کنند و بدینقسم قدمی در راه پیشرفت آزادی برداشته می شود و آزادی مملکت برای همه میسر می گردد. مالکین بزرگ باین عمل اعتراض می کنند و آنرا لطمه ای بآزادی و حق مالکیت میدانند. موقفی که در بعضی کشورها صحبت از مملکتی کردن صنایع میان می آید باید آنرا بعنوان توسعه آزادی تلقی نمود ولی صاحبان ترسها و پاره ای از مردم که فریب کلمات را نمیخورند، فوراً این اقدام را لطمه ای بآزادی صفت بحساب میاورند.

در مفهوم آزادی اشکالات و ابهامات دیگری نیز وجود دارد که ناشی از تعریف آنست. در اعلامیه حقوق بشر «آزادی آنست که انسان هر چه میخواهد بکند بشرط آن که بدیگری ضرری نرساند». تشخیص ضرر رساندن بدیگری در تمام حالات آسان نیست. انسان معمولاً بآزادی خود علاقه بسیار دارد، اما وقتی پای آزادی

دیگری در میان میآید برای او بسی دشوار است که خود را بجای آن دیگری بگذارد. این نکته نه تنها در مورد آزادیهای مانند حق مالکیت و آزادی تجارت مصداق پیدا میکند بلکه در مورد آزادیهای دیگر، بویژه آزادی عقیده نیز درست در میآید. در جمیع حالات، آزادی واقعی و قانونی بر روی تساوی افراد متکی است و حال آنکه غالباً آزادیهایی که مطالبه میشود حاکی از امتیازاتی است که بیکدسته از افراد تعلق میگیرد (مانند آزادی تبلیغات عقاید، که برای دسته‌ای از مردم مجاز و آزاد است در صورتی که برای مخالفین آن عقاید ممنوع میباشد).

آزادی واقعی بیکبار بدست نمیآید، تحصیل آن تدریجی است. تنها در اجتماع بدون طبقات است که آزادی واقعی نصیب افراد میگردد، بتمام عالم بشریت توسعه پیدا میکند و دیگر امتیاز یک طبقه بردیگری نخواهد بود. اجتماع بدون طبقات که فعلاً در پاره‌ای از کشورهای جهان صورت وقوع پیدا نموده است تنها در سایهٔ پیشرفت علم و استیلای انسان بر طبیعت امکان پذیر می‌گردد. آزادی واقعی جز با سلب یا محدودیت امتیازاتی که پایهٔ آنها بر روی عدم تساوی افراد نوع بشر گذارده شده و بملط آن‌ها را آزادی مینامند، میسر نمی‌شود. البته این آزادی که از عده‌ای سلب میگردد بدیگران که تاکنون از آن محروم بوده‌اند اهدا میشود.

بطور خلاصه مارکسیسم آزادی را، بمفهوم‌ی که متفکرین قرن هیجدهم و اعلامیهٔ حقوق بشر به آن داده‌اند، نمی‌پذیرد و آن را چیزی نمیداند که انسان موقع تولد در گاهواره دریافت میدارد. در فلسفهٔ مارکس آزادی بتدریج با نیروی خلاقهٔ انسان بدست میآید و صحبت از آزاد شدن انسان در میان است.

د. ف.

اعتراف

جلال آل احمد

«ابوزخانی» قدم آهسته کرد، ایستاد و با پای برهنه خود سه بار زیر قدم خود، برف هارا کوبید و باسر به ژاندارم هائی که پشت سراو نیزه بدست میامدند و به دونفر رفیق خود که در دنبال او بیلو کلنگ در دست داشتند، اشاره کرد. و دیگر طاقت نیاورد و خود را روی برف یخ زده و شکننده ای که زیر پوتین ژاندارمها خش خش می کرد، رها کرد.

چیزی به نیمه شب نمانده بود. در تاریکی کور و بی حیای شب، چهار سر نیزه برق میزد و اینطرف و آنطرف می شد. برف یخ کرده و تیغه تیغه شده زیر پاها خش خش می کرد. و از دم بیل هائی که در تاریکی منجمد کننده نیمه شب برفها را بکناری میزدند و دنبال زمین بکرمی گشتند، دریچه های تازه ای بروی سرمای شب باز می شد.

سکوت بیابان خفه کننده بود. روشنایی کدر و گنگ برف که هوا را پر کرده بود، چشم ها را میزد. حتی صدای سگهای پاسبان نیز که از سرمای شب می نالیدند در هوا یخ میزد و سنگینی می کرد و در گوشه ای از تاریکی شب می افتاد و گم می شد.

دست بند آهنی مثل تیغه های برنده یخ، مچ دست ابوزخانی را می برید و اکنون او فقط سوزش دردناک جای آنرا حس می کرد. پائین تر از مچ دستهایش صاحب چیزی نبود و انگشت های او کف دستهایش رها شده و کرخ، در میان برفها فرو رفته بود.

بازوهای چپ و راست او دراز، از پائین و بالا، به پشت برده بودند و روی مهره های پشتش، مچ های او را، چسبیده بهم، دست بند زده بودند؛ دستبند های آهنی یخ کرده ای که چون تیغه های مشتعل فولاد در گوشت و پوست فرو می رفت و فقط سوزاندنش دود نداشت.

کاشکت او را هم درمی آوردند تا بتواند شانه ها و بازوهای خود را که از زور درد می ترکید در معرض سوز بیحال کننده برف آرام کند. قفسه سینه اش از اطراف کشیده می شد. انگار بهر یک از دنده هایش وزنه های سنگینی از سرما و درد بسته بودند و از بالا و پائین باطراف می کشیدند. روی

استخوان وسط‌سینه و زیر بازوهایش ورم کرده بود و از مالش با پارچه زیر کتی که بتن داشت رنج میبرد. فقط پاهای کرخ شده از سرمایش، آزاد بود و در آنها دردی حس نمی‌کرد. پاهای برهنه‌اش که این شب چهارم بود که تا نصف شب در میان برف لجوج بیابان اطراف سیاه‌رود، بدتپال‌مدفن يك كشته خیالی، به ژاندارمها، گوشه‌های گنگ و یکسان را نشان میداد.

کارها مطابق هر شب ترتیب خود را یافته بود. دو نفر رفیق هم‌زندان او که بیل و کلنگ بدست داشتند برفها را بکناری زده بودند و زمین بکر و یخ زده را بزحمت میکندند. سه نفر از ژاندارمها در يك دایره تنگ، پیش‌فنگ کرده، پشت سرهم قدم میزدند و برف‌ها را می‌کوبیدند و یکی دیگر بالای حفره ایستاده بود و نظارت می‌کرد. گاهگاه از دم کلنگ برقی میجست و در نور آبی وزودگذر آن‌سر نیزه‌ها وحشتناک‌تر میدرخشیدند.

همه میدانستند که کار بی نتیجه‌ای می‌کنند. ولی تادر زیر خاکهای سرد این بیابان در ننداشت، مرداری نمی‌جستند ممکن نبود دست‌بند را از دستهای ایوزخانی باز کنند. اینطور قرار صادر شده بود.

حتی افسر نگهبان نیز که این عقوبت را برای ایوزخانی معین کرده، بود این مطلب را می‌دانست. مرداری و یا مدفنی در کار نبود. ولی درین روزهای آخر وسیله تازه‌تری برای تأدیب زندانیهایی که هنوز هم موقع شام از گوشه و کنار دور افتاده زندان خود، بیکصد! سرود میخواندند و همه را بوحشت می‌انداختند، نیافته بودند. و ناچار هنوز يك کار خسته‌کننده و عادی شده را با اعصاب‌نیت تکرار می‌کردند.

در زندان، هر شب دو نفر داوطلب می‌شدند و به‌مراه رفیق خود ایوزخانی راه می‌افتادند و بیل و کلنگ‌هایی را که فقط از سرمای بی‌حساب زیر برفها می‌توانستند خبری داشته باشند بدوش می‌کشیدند. و در نیمه‌های شب، خاک بیابان‌های سفید پوش آن نواحی را زیر و روی کردند.

این روز پنجم بود که بدستهای ایوزخانی دست‌بند زده بودند. دیگر هیچکس امید نداشت که برای اودست‌سالی باقی مانده باشد. خود او هم میدانست. ولی این قفسه سینه او بود که داشت می‌ترکید و چیزی نمانده بود که از آن هم صرف‌نظر کنند.

شب اولی که ایوزخانی در دل تاریکی بیابان ایستاد و برف‌های زیر پای خود را کوبید و به ژاندارمها اشاره کرد؛ چشم دو نفر

رفیق همراهش، در تاریکی شب، دریده شد. به سیاهی خیره شدند؛ و بیکیدیگر نگاه کردند. هیچکدام باور نمی کردند. دستپاشان لرزید و در مقابل سرمائی که خشک می کرد، هر دو از عرق خیس شدند. زیر لب بهم چیزی گفتند و در زیر ضربۀ ژاندارمها، درست دو ساعت و نیم طول دادند تا یک متر زمین را کنند. ژاندارمها هنوز امیدوار بودند. ولی دو بعد از نصف شب، پس از اینکه چهار ساعت در میان برف و سرما فحش دادند و کتک زدند و زندانیها شش گله اطراف هم آنجا را کردند، با عصبانیتی که از زور نومیدی بدرنگی کشیده بود، زندانیها را بگضط کردند و بشهر برگشتند.

از آن پس این کار شبانه برای ژاندارمها عادی شده بود و هر شب دسته جدیدی از آنها را باین امید بدنبال زندانیها می کردند. و این شب چهارم بود که با زرد زیرسوز نیمه شب، ژاندارمها فحش میدادند، ایوزخانی در گوشه ای افتاده بود و روی برفی که زیرتنۀ او فرو میرفت و گود میشد بخود می پیچید؛ و زندانیها از دم بیل های خود دریاچه های تازه ای از سرما بروی تاریکی بی حیای شب می گشودند.



وقتی بگیر بگیر درشاهی تمام شد و ایوزخانی را از سر کرده ها شناختند، می بایست باو هم دست بند میزدند و بعد استنطاقش می کردند. ولی او یک سروگردن از دیگران بلندتر بود و باسانی نتوانستند مچهای دستش را از پشت بروی هم برسانند. طناب آوردند به مچهایش بستند. ژاندارمها بهم کمک کردند و بزحمت، توانستند مچهای او را روی مهرۀ پشتش بهم نزدیک کنند و ببندند. و رفقایش درده قدمی در اطاق دیگری - گوش بزنگ ایستاده بودند. دلگرمی و امید خود را فقط از درز در این اطاقی که در آن، جز جوابهای سربالا نمیشد شنید، بدست می آوردند. بیش از همه گوش بزنگ او بودند. ولی هیچکس تا وقتی که لاشۀ خون آلود و درهم فرورفته او را بر گرداندند و در گوشه ای رها کردند، حتی حدس هم نزد که بسراوچه ها آوردند. و وقتی هم بهوش آوردند او فقط برای آنها تعریف کرد که چگونه فرمانده نظامی قسم خورده است که تا اعتراف نکند دست بندهایش را باز نکنند. و دیگر چیزی نگفت. دست بند از آنروز تا بحال بدست های او بود.

آنروز وقتی تاریک شد چراغها را هم که روشن کردند، هنوز از ایوزخانی صدائی بر نیامده بود. ولی داشت بی طاقت می شد. او را توی هیزمدانی انداخته بودند. تنها بود. رنگش سیاه شده بود و مغزش سخت می کوبید. صبح تا حالا روی هیزم های ناصافی که می لغزیدند و از زیر پا در می رفتند قدم

زده بود ز دور اسحاق را زیموده بود. اول می شمرد. ولی بعد حساب از دستش دررفت و نفهمید چندصد یا چند هزار بار... این مهم نبود، شانه هایش داشت سی تر کسب بالا تره فکر خود را جمع کرد. تصمیم گرفت و رفت پشت در و با عصبانیت تمام بانگش، در راه گویدن گرفت. صدای پای يك ژاندارم در تاریکی دالان پیچید. در ششمانك چراغ بازی در را بروی او باز کردند و همراه چهار ژاندارم و دو نفر از رفتاری هم زندانی اش او را روانه بیابان ساختند. میرفت که اعتراف کند. وقتی از بیابان برگشتند او را در سلولش تنها انداختند و رفتند، دیگر نگذاشتند که رتاش در باز کردن دکمه های سلولش هم باو کمک کنند. او بود و دست بند سنگین او، شانه هایش که از درد میخواستند بشکند. ولی اکنون همانها گذشته بود. و واقف در فکر قسمه سینه خود بود. خود او حتم داشت که زنده خواهد ماند. می گفت من باین سادگی نمی توانم بمیرم. شب دوم یک نفر دیگر از رفتاریش راه سلول او فرستادند. او دستبند نداشت. این خوشبختی بزرگی بود. وقتی از بیابان برگشتند و چشم های ایوزخانی با تاریکی همزندان آشنا شد و توانست رفیق بخواب رفته اش را در گوشه سلول تشخیص بدهند او را بیدار کرد :

— پاشو، پاشو، مگه تو این سرما میشه خوابیدی... و از او خواست که هیزم های خزه بسته و تر را ردیف، کنار دیوار بچیند. و تا سحر، رفیقش با پلک های باد کرده، هیزم های ناصاف و ضخیم را کنار دیوار سرپانگه میداشت و او با يك لنگد محکم هر کدام را نصف میکرد. می گفت میخوام دستبای شکسته و از دست رفته ام را در پاهایم باز بباهم.

شب سوم، این وسیله را هم از او گرفتند. و باز او بود و تاریکی شب و صدای پای سنگین ژاندارمی که در زیر سقف کوتاه دالان می پیچید.

✽

کار تمام شده بود. دو نفر زندانی داوطلب آن شب، در زیر سر نیزه هایی که تاریکی شب از آن ها بهراس می افتاد و می گریخت، چهار گله اطراف راهم کننده بودند. دو بعد از نصف شب بود. سگها هم از صدا افتاده بودند. سوز کم کم بند می آمد. می بایست راه می افتادند. ایوزخانی هنوز روی برف افتاده بود. دیگر بخودش هم نمی پیچید. روی پهلوی راست خود پاهای را جمع کرده بود و در گودالی که روی برف، زیر تته اش ایجاد شده بود، ساکت و آرام، سایه بخواب رفته بود. ژاندارمها دوسه بار صدایش کردند. بالاخره ته تفکهاهم بکار افتاد ولی او با بیهوش شده بود و یا... هر طور شده بود مهم نبود، ژاندارم ها فقط عزا گرفته بودند که لاشه اش را چگونه تابش بر گردانند.

آنچه در عرف «زیر کی» نام دارد و منشاء آن سفاقت است

احسان طبری

برای آنکه مبارز تمام عیاری باشیم، کافی نیست که بزبان، مرام و نظام حزب را بپذیریم، در حوزه‌ای حاضر شویم، حق عضویت بپردازیم و کارت حزبی را در بشل نگاهداریم. اینها تشریفات ظاهری برای پیوستن بصوف پشاهنگان کارزار اجتماعی است و قاعدهٔ مطلب بهمین تشریفات ظاهری نباید ختم شود. ما در آستانهٔ حزب باید آن جبهه‌چرکین آداب و رسوم و رفتار و بندار غلط را که اجتماع عقب ماندهٔ کنونی پردوش ما انداخته فرو افکنیم و روح خود را تجدید و تربیتی بدهیم و از خود انسان نوینی بسازیم. بیکار حزب فقط در این راه نیست که احوال اقتصادی طبقهٔ مات زحمتکش و مستمند رو به خوبی بگراید؛ این اگر چه سرفصل مبارزه است ولی تمام موضوع مبارزه نیست. بیکار حزب همچنین در این راه است که شیوهٔ نوین زندگی، شیوهٔ متکی بر خردمندی و اصول بشری و روح اجتماعی جانین اسلوب کهن یعنی اسلوب متکی بر روح انفرادی و خودخواهانه شود. اگر چه در اثر تحول و تکامل وضع اقتصادی جامعه روح انفرادی که زائیدهٔ وضع اقتصادی موجود است بسروح اجتماعی که محصول وضع اقتصادی مطلوب خواهد بود بدل خواهد شد، ولی علاوه بر حرکت قسری و طبیعی، باید با تفکار، حرکتی قصدی و مصنوعی نیز بدهیم تا تکامل روحی زودتر انجام پذیرد. باید آگاه باشیم که چنین تکاملی ناگزیر است. چنین تبدیلی باید حکما عملی شود. باید متوجه شویم که ما «عقب مانده» ایم و لازم است که با انسانهای نوین، انسانهای طراز جدیدی تبدیل شویم.

جامعه‌ای که مادر آن زیست میکنیم مساعدترین محیط برای فاسد شدن است. هنگامیکه از مادر زائیده میشویم میراث شومی از بیماریهای اسلاف با خود داریم، در دامن خانواده بیجای فرا گرفتن کارهای پسندیده هزاران چیز نکوهیده فرا میگیریم از رشک و کین و بدگویی و سخن چینی و جاسوس‌مآبی و آزمندی و حق کشی و دروغ گوئی و لاف زنی و دهباروش زشت دیگر. در کوچه این سر، تربیت، تکمیل میشود. در آموزشگاه زیر «پرورش» سفیهانی هستیم که اصلا نمیدانند «روح انسان» یعنی چه و این دستگاه بیچیده و بفرنج را چگونه باید کوک و میزان کرد تا با الحان خوش، نمه نوازی کند.

این بیچارگان بی‌خبر که در طلب معاش، بخت ناسازگار آنها را آموزگار ساخته با کودکان آنطور مامشات می‌کنند که گوئی با گله‌ای از جانوران بیسفاقت

سروکار دارند. کتب از تلقینات ارتجاعی و استعماری انباشته است و همه جا مدح گوشه نشینی و تسلیم و بی غیرتی و درویشی و خاکساری و قناعت و امثال آنست. صحن مدرسه منجلیاب دیگر نیست. کمی که سن بالاتر می رود و غرائز نیرو میگیرد چون محیط برای تسکین غرائز و مسائل مساعد و اجتماعی فراهم نیاروده ناچار روح بشری مختنق میشود. بیماریهای روانی تنبور میکنند. خشکی بینی و شرمگینی و خود بستندی دیوانه وار و بدگمانی جنون آمیز و امثال آن پدید می آید. در میدان معیشت دیگر معرکه شگفتی است. میدان تعاون اجتماعی، میدان هم پستی و هم کاری مثنی انسان نیست، میدان کارزار سیمانۀ جانوران حریص و خونخوار است که از روزگار یکدیگر دمار بر می آورند. انسان که بامداد از آستانه خانه پادر کوچه میگردد از نگرانی و بیم و حس کینه ریزی انباشته است؛ زیرا باید با سیماهای منفور و کلمات مجوف و حرکات ناستوده و وقایع نامعنا و حوادث نامنتظر روبرو شود و زرد و پال را بردوش خسته خود تا شامگاه حمل کند. بخانه که بازگشت از گنبد اجتماع در لجن خانواده می افتد. آنجا زشتیهایی برای خود داشت و اینجا زشتیهایی برای خود، آنجا خود بستندی و کینه، اینجا تنگ چشمی و هوس.

آنگاه خواهیم درباره «چرا» بی این وضع بحث کنیم سخن بدرازمی کشد (۱) اجمال اینکه وضع اقتصادی موجود، وضع فئودالی و خورده بورژوازی، نفوذش و استثمار، سوابق متمدن تاریخی و رکود صنعتی و علمی جامعه و رسوخ ایده نولوژیهای مضر صوفیانه و قضا و قدری و امثال این دلایل علل بروز چنین انحطاط اخلاقی است. رژیم سرمایه داری در طلیمۀ خود با تمام این مفاسد بومی درآمیخته، علاوه بر رداییلی که در جلیت او بود، رداییلی شومتر بار آورد، و پولپرستی و سودجویی و روح معامله کار و حسابگر مردم از آن زائیده شده است.

مسلم است که حزب توده ایران، حزبی که دعوی آن دارد که میخواهد موجود «جامعه نوینی» باشد، دعوی کوچک و ساده ای نسیند.

جامعه نوینی که این حزب میخواهد بوجود آورد باید از آرایشهای جامعه منقط و مندرس سابق مبری باشد، پس آن کسانی که معماران این جامعه نوینند، یعنی مبارزان حزب، باید بطریق اقوی روان خود را از همه این ریشیهای اهریمنی جامعه «فئودال و بورژوازی» بسترند تا بتوان بدعوی آنها اعتماد کرد و الا کسی از راهزن امانت، و از ستم پیشه عدالت نخواهد خواست و اگر او نیز از این فضایل دم زد بردهنش خواهند کوبید.

آیا ما باین مسئله هنگفت مهم توجه کرده ایم - یانه، همان انسانهای تباه شده سابقیم و فرق ما با آنانی که در صفوف حزب توده ایران نیستند فقط در این است که ما میگوئیم که مرام حزب توده ایران را پذیرفته ایم و آنها نمیگویند؟

من تصور نمیکنم که اگر جبهه چرکین رسوم فاسد کهن را از دوش نیکننده ایم بتوانیم مجریان درستی از دستورهای درخشان حزب خود باشیم. آنوقت سالوسانی

(۱) در سلسله مقالات تحت عنوان «فساد» اینجانب علل این نمود اخلاقی اجتماعی را کمی به تفصیل تشریح نموده ام. این سلسله مقالات در مردم هفتگی (برای روشنفکران) نشر یافته است.

هستیم که کلمات ابیزدی در دهن داریم و ظلمت اهریمنی در روح . چگونه باید خود را از نو پرورش دهیم ؛ عجاله دوشیوه مقهور است زیرا شرط اساسی که تبدیل شرایط اجتماعی است در طول مبارزه بتدریج تامین میشود . شیوه اول آنکه بخوبی پی ببریم که بعنوان يك «انسان مبارز اجتماعی» نقصهای اخلاقی جدیدی داریم و جمال گنده بار محیط تباه خود هستیم . اینرا بخوبی درک کنیم . خود را بخوبی در معرض تحلیل و تجزیه قرار دهیم . خود را تقریبیم (زیرا انسان خود را آسان تر از دیگران میفریبد .) اگر عملی از ما چون پشته گل خرم و رنگین بنظر میرسد دقت کنیم که آیا در آن مرداری از خود فروشی و خود بسندی و وحشیگری مدفون نشده است ؛ در پس این سخنان ، چه چیز پنهان است ؛ اگر دستی نیرومند نقاب پرنگار ما را از رخساره بردارد چهره مادر خوردیدن است یا نیست ؛ از زشتی چهره خود هر اسان نمی شویم ؟

دوم آنکه پس از دریافت نارسائیهای خود ، خود را سخت در معرض انتقاد قرار دهیم . تازیانه بدست باروح خود خلوت کنیم و اگر از روشهای درست سرکشی کرد ، مانند کشیشان مرتاض که پیکر خود را شلاق پیچ میگردند ، ماروح خود را بکمک تحلیل علمی زیر تازیانه انتقاد بگیریم .

در احزاب پیشرو جلسات «انتقاد رفیقانه» مرسوم است و همه یکدیگر را ، نه از روی حساب شخصی ، نه از روی کینه توزی و قصدا هانت و ایداء ، بلکه از روی عین صداقت انتقاد میکنند . آنکه انتقاد را میشوند وقتی دیدن این راه درستی است و او نمیدانسته (چون انسان خود را کمتر از دیگران میثناسد) برمیخیزد و با گردن افراشته و جبهه ای از صداقت درخشان میگوید : رفقا درست میگویند و من خود را اصلاح خواهم کرد .

مطالعه کتب شرح زندگی رجال بزرگ انقلابی و خواندن داستانهایی که در آن پیکار توده ها توصیف شده است در پرورش هسته های صحت روح ما اثر فوق العاده دارد .

» »

اینها در حکم مقدمه بود و من میخواهم از آن مطالب فراوانی که در باره اخلاق متداول عصر مامیتوان گفت ، راجع بقسمتی از آن که حساستر است چند کلمه سخن بگویم و آن «زیرکی» است .

زیرکی رامیتوان دو جور معنی کرد . زیرکی در کار مبارزه برضد دشمنان آزادی و پیشرفت ، یعنی درک نیرنگ دشمن و فریفتن و اغفال او در میدان نبرد و سرانجام درهم شکستنش . زیرکی در کار معاشرت با دوستان و رفیقان و همزمان یعنی «حفظ منافع شخصی» از راه اغفال دوستان و رفیقان و همزمان و کوشش برای عقب زدن آنها ، کوشش برای از میدان بدر ساختن آنها .

این زیرکی با اشکال زیرین بروز میکند :

حسابگری : بر طبق نظریه حسابگر اصل اینست که در هیچ کاری ورود

نکنیم جز اینکه قبلاً پیش و پس آنکار را از لحاظ «منافع خود» حساب کرده باشیم. امروز باید بفلانی سلام گرمی کرد و برای فلانی قیافه ترش و بی اعتناء بخود گرفت. در مقابل فلان جمله باید تصدیق غرائی نمود اما نباید گذاشت که فلان موضوع مطرح شود. يك تفتين بين فلانی و فلانی نهایت لزوم را دارد. کاری باید کرد که فلانکس و فلانکس بهم نزدیک شوند. . . . و قس علیهذا... آدم «زرنک» سفور دماغ خود را بیدریغ بر سر این «نقشه ها» مصرف میکند. «نقشه کش» ماهر است. البته نقشه کشیده است که چگونه برای حفظ منافع خود جمعی را بهم بیافزاند، جمعی را بهم نزدیک کند، مطالبی را ببيان بکشد، مطالبی را از میدان طرح دور سازد. فلسفه او در این اعمال اینست: هر کاری را (اگر چه فوق العاده ناشایسته) میتوان کسر دلی بشرط آنکه زیرکانه باشد، دروغ بد است ولی اگر فایده ای نشیند زرننگی است، تفتین بد است ولی اگر نتیجه بدهد عین سیاست است. اگر ما کیولیسم را در طرز معامله با دشمن بتوان قبول کرد در معاشرت بین رفیقان و همزمان نمیتوان پذیرفت ولی اینها میپذیرند. «زرننگی» چیز مطلوبی است و در مقابل «زرننگی» عمل بد وجود ندارد.

سوء ظن: حسابگر که وارد میدان میشود همه را باید حسابگر بدانند. خود نمل وارونه میزند، دورویه کار میکند، «نقشه» دارد. تصدیق کرده ولی عقیده اش که نبوده، دشنام داده ولی قصد انشاء که نداشته، طبق «نقشه» کرده. زحمت کشیده و نقشه ای چیده است و همه چیز را موافق آن انجام داده است لذا کارهای او از لحاظ «ظاهر» اصالت نداشته بلکه همه سایه هائی از مقاصد و منظورهای خاصی بوده اند پس دیگران هم بدون شك نقشه ای دارند، حسابی دارند، باید حساب آنها را دانست، بنقشه آنها بی برد، و عکس العمل کرد، اینجا مرحله سوء ظن است. «زرنک» میخواهد بفهماند که من میفهمم، به بواطن کار آشنا هستم، دست حریر را میخواهم، لذا چه اطوارها تیکه در میآورد، بوزخند میزند، سکوت عارفانه میکند سرتکان میدهد، به نقطه های دور نگاه میکند، متلک میگوید و میخواهد در این متلک استنباط «دایمانه» خود را بر خ بکشد. اگر آدم صادقی با این «زرنک» روبرو شود دچار دشواری بزرگی است. او باید مطمئن باشد هر چه گفته، آدم «زرنک» علی الحساب باور نکرده است. کم کم این سوء ظن برایش بیماری خطرناکی میشود. همه چیزها در نظر او نقشه است باید تمام نمود های اجتماعی را بر طبق يك نقشه تخیلی و فرضی بهم وصل کرد. حسن با محمود ملاقات کرد، در آن جلسه با پیشنهاد من ابراز مخالفت نمود. محمود بخواهت برویز می رود. پرویز با حسن رابطه دارد. پس پرویز و حسن و محمود با هم دسته بندی کرده اند که با من مخالفت کنند. گاه اسباب و بواعث سوء ظن از اینهم دقیق تر و احمقانه تر است. سوء ظن باف نزد خود افسانه ها میسازد. من در زندگی حزبی خود با برخی از این «زرنکهای حسابگر سوء ظن باف» از نوع درجه اول روبرو شده ام و گاه باحوال آنها رقت آورده ام، خرچنگ سوء ظن در جان آنها چنک انداخته و دود بدبینی جلوی چشم

آنها را سیاه کرده بود و بیچاره‌ها از مصنوعات پندار خود چه رنجها که می‌بردند . دنیا در نظر آنها پراز، دشمن ، پراز طلسم ، پراز نقشه‌ها و بازیها و حسابها بود . اینرا نیز امتحان کرده ام که این اشخاص درنود و نه درصد از سوءظن های خود اشتباه می‌کرده اند و آن یکی هم که درست درمی‌آمد امری ساده و قابل فهم بود .

عکس العمل: وقتی «سوءظن باف» حساب دیگران را حدس زد و نقشه دیگران را کشف کرد حلال دیگر باید عکس العمل کند . نزد خود می‌گوید : محمود در آن جلسه چرا از من تعریف کرد - چرا در تعریف خود فلان عبارت را بکار برد میخواست حتماً مرادست بیاندازد . حقش را کف دستش خواهم گذاشت . محمود خالی الذهن وارد جلسه ای میشود ، ناگهان می‌بیند سوءظن باف ضمن سخنان خود باورش پیدا حمله کرد ، چه شده چه نشده ، چرا بدون جهت و بی انصافانه حمله کرد . ولی «سوءظن باف» توضیح نمیدهد زیرا بعقیده او خود محمود میدانند ، مگر نه آنست که او طبق نقشه ای میخواست دستش بیاندازد پس خودش میفهمد که این ضربت را از کجا میخورد ! اگر محمود هم سوءظن باف باشد (که غالباً متاسفانه از این قضا هستند) چون توضیحی از رفیق خود نشنیده ، تصویری می‌بافد و آن را به نقشه‌هایی که مخلوق ذهنیات خود اوست تطبیق میکند و تصمیم به عکس العمل میگیرد . حساب کنید که دنباله اینکار بکجایم کشد . بر سر «هیچ» يك دشمن جدی پیدایم شود . من شخصاً در معاضرات برخی از این رفقای «بدگمان» حضور داشته‌ام و دیده ام که عداوت شدید آنها نسبت بیکدیگر واقعاً و حقیقه بر سر «هیچ» بوده است . به تمام معنی این کلمه حسابگران سوءظن باف ، هرگز رنجش‌ها را بیکدیگر توضیح نمیدهند فقط در موقع خود عکس العمل میکنند و وقتی عکس العمل دیدند از خود می‌پرسند من این ضربت را از کجا میخورم ؟ - هاها نمی‌دانم . . .

معامله : حسابگر بارفقای خود همکاری نمی‌کند ، معامله می‌کند . محض رضای حزب و در راه مرام کاری انجام نمی‌دهد . باید این کار در جانی «بحساب» گذاشته شود . باید بشود با اینکار «معامله» کرد . تعریف شمارا کردم پس بمن رای بده - بادشمن شما مخالفت کردم پس بادشمن من مخالفت کن . بشمارای دادم پس در بست تابع من شو . گاهی اوقات این حسابگران از خود می‌پرسند : ما نمی‌دانیم فلانکس چکاره است اگر با ما است چرا در فلانجا مخالفت کرد اگر بر ما نیست چرا در فلانجا موافقت کرد ؟ برای آنها تصور آنکه کسی از «حقیقت» بی‌روی کند ، نه از «معامله» ، دشوار است . لذا روح دسته بندی پدید می‌شود . یعنی بجای يك معامله کار ، يك کمپانی معامله پدید می‌شود ؛ و بجای افراد ، کمپانیها بهم سوءظن دارند ، حساب می‌کنند نقشه میکشند عکس العمل بفرج میدهند ، معامله می‌کنند ! آه که چه صحنه درهم و برهم ، رقت انگیز و در عین حال خنده آور نیست ؛ حرکات و سکنات ، رفتارها و گفتارها چقدر زبون و (؟) وجه سفیهانه بنظر می‌رسید .

قیافه هر روز: مرحله بعدی «قیافه» مرموز بخود گرفتن است «آخر سرد این دنیای پراز دشمن که همه حساب می‌کنند ، همه سوءظن دارند ، همه برای معامله آمده‌اند ، که نمیتوان ساده بود . صراحت و سادگی حماقت است . می‌گویند : بیچاره

ساده است. باحوالشی رقت می آورند که صریح است و نهانیهای دل خود را میگویند. اگر از کسی رنجیده باشد با او در میان می گذارد. بسوء تفاهم میدان نمیدهد. سوء ظن را در نطفه خفه میکند. حساسی ندارد. طبق نقشه شخصی کار نمیکند. پیچساره ساده است ولی آنها تودار، مرموز و مانند برج خاموشی انباشته از اسرار شکر، در حرکتند. گاهی «بله» ای میگویند، زمانی تبسم مرموزی تعویل می دهند، معلوم نیست یا شما خوبند، یا بدند، یا شما باور دارند یا ندارند، آخر چه در سردارند. اینها آنچه را که باید در مبارزه با دشمن بکار برند در معاشرت با رفیق حزبی بکار می برند. شاید آنقدر در مقابل دشمن یا برجای نباشند و با او هم معامله کنند، او را هم وارد نقشه خود سازند ولی با رفیق همزم کمیته ای از آداب «سیاست» فروگذار نمی آیند. صراحت و سادگی در نزد این افراد مرموز و حسابگرو بدبین و بدگمان و معامله کار در حکم حماقت است.

* * *

آیا این روش معقول و منطقی است؟ چندبار در شرح فوق تاکید نموده ام که داشتن سیاستی هوشمندانه در مقابل دشمن اجتماعی منطقی است ولی نمیتوان این سیاست را در روابط حزبی خود بکار برد. اگر در آن تجزیر کی است در اینجا ابلیسی است زیرا یک حزب باید روی ایمان شمله ور، روی صمیمیت صادقانه بین رزمندگان، روی یگانگی خلیل نا پذیر افراد خود پیش برود. هدف هر فرد حزبی باید این باشد: حزب ما پیروز شود. این «سیاست» که موجب بروز نفاق و اختلاف جدی در داخل صفوف رزمندگان است پیروزی حزب را بسود دشمنانش معقب می اندازد، آن کار مایه که باید صرف کوهن دشمن شود صرف مناقشه داخلی می شود. آن کار مایه بهدر میرود. روح بهستی میگردید. ایمان سست می شود. همچنان خاموش میگردند. دست و دل بکار نمیروند. حزب بر کوهن دچار می شود. حزب عقب میماند و هدف یک رزمنده که «پیروزی سریع حزب» بود بدست نمی آید، پس او در کار خود زیان کرده و کاری که زیان آورده، کاری خردانه است. پس این نوع «زیرکیها» در حزب و در کار حزبی و با رفقای حزبی بیخردی و سفاهت است. اگر فرد حزبی حسابی دارد آن یک حساب است: پیروزی حزب. تنها با این حساب وارد میدان بشوید بگذارید ارذل دیگر هر حسابی بخواهند بکنند. صریح باشید و با نیت پاک بکشید، فارغ از آنکه آیا کار شما بحسابی گذاشته شده یا نشده - از اصول بیروی کنید، فریب خورید با کسی نیست عقب ماندید با کسی نیست. نمی توان از ترس فریب خوردن و عقب ماندن فریب داد و عقب زد. اگر بدی را ببهانه عکس العمل بسوی بکنید بدی را تجویز کرده اید. بدی را طرد کنید پس بدی طرد خواهد شد. روشهای غلط را بنور اندازید از «مده» خزانندگان. همیشه بر از اعتماد کنید اعتماد خود خلاق فضیلت و بهترین معلم روح ماست در حزب ماسرف باید توضیح یابد. بیشراف اگر موقه پیروز شود سرانجام ستو خط خواهد کرد. سیاست خردمندانه ماسیاست شرافتمندی است. هیچ رذیلتی نباید شمارا به رذیلت تسلیم کند. بگذارید بدوران این حقه بازیها خاتمه داده شود والا محیط کار نخواهد ماند بر خیزد و با این زبونها مبارزه کنید والا پیروزی آینده تسامین نخواهد گردید. آخر ما معماران نویی هستیم و باید خود را شایسته این وظیفه نشان بدهیم.

من اطمینان دارم که متفقان با این اصول در حزب مافراوانند و هم با آنهاست که سخن میگویم و از آنهاست که بنوبه خود بعنوان یک فرد ساده حزبی توقع دارم.

تهران = ۲۰ شهریور ماه ۱۳۲۹

جامعه دودمانی و طبقاتی در ایران باستان

احمد قاسمی

آثار جامعه دودمانی

يك دعای زرتشتی میگوید :

هان پت (۱) یا کدین اشو (۲) را میستائیم، و بیس پت (۳) یا کدین اشو را میستائیم، زنت پت (۴) یا کدین اشو را میستائیم، دهیو پت (۵) یا کدین اشو را رامی ستائیم (۶)

در گات ها، یسنا ۱۹ فقره ۱۸ در مورد رده ها سوال میشود:

« کدام هستند ردها، آن خانواده، آن ده، آن ایالت، آن مملکت،

بنجمی زرتشت »

این مقامات که تازمان ساسانی ها نیز کم و بیش باقی بوده، آثاری از قدیم-ترین تشکیلات جامعه ایرانیان، پیش از تاسیس دولت هخامنشی است و از زمانی بوجود آمده که تشکیلات قبیله ای هنوز جای خود را به تشکیلات کشوری نپرداخته بود. هر دوت مینویسه پارسی ها به ۹۰ یا ۱۲۰ قبیله تقسیم می شدند و هر قبیله مشتمل بر چند تیره یا دودمان و هر تیره مشتمل بر چند خانواده بود. محل سکنتای تیره را ویس (بمعنای ده) و محل سکنتای قبیله را زنت (بمعنای بلوک) و محل سکنتای چند قبیله را دهیو بمعنای ولایت مینامیدند. رؤسای خانواده ها رئیس تیره، و رؤسای تیره ها رئیس قبیله را انتخاب میکردند. رئیس قوم یا ولایت نیز در اوائل، انتخابی بود ولی چون فرماندهی لشکر را در موقع جنگ بعهده داشت بعدها بر اختیارات خود افزود. ولی نه باندازه ای که اختیارات رؤسای خانواده ها و تیره ها بکلی ملغی گردد. (۱) داریوش در کتیبه نقش رستم خود را اینطور معرفی می کند:

« منم، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی بامردمان گوناگون، شاه این زمین بزرگ که تا آن دورها گسترده شده است، فرزند هشتاسب، هخامنشی پارس، فرزند پارس، آریائی... »

با این طریق داریوش تصریح مینماید که از خانواده هشتاسب و ازدودمان هخامنشی و از قوم پارس و نژاد آریائی است. هخامنشی ها شاخه ای بودند از قبیله

(۱) مان در بهلوی بمعنای خانواده است. مان پت یعنی رئیس خانواده

(۲) اشویمنی خردمند

(۳) ویس پت یعنی رئیس ده، دهخدا

(۴) زنت پت یعنی رئیس بلوک

(۵) دهیو پت یعنی رئیس ولایت. دهیو در نزد پارس ها بکشور و مملکت تعبیر میشود.

(۶) کتاب « اخلاق ایوان باستان » ص ۲۲ تا ۵۳

(۷) « ایران باستان » ص ۱۶۰

بازارگاد که از بزرگترین قبایل پارسی بود. چون داریوش بردهیوت ها که تا آن زمان مستقل بودند و بزرگترین مقامات زمان خود بشمار می آمدند غلبه کرده بود، خود را در این کتیبه «خشیایه دهیو نام» مینامد یعنی شاه کشورها.

جامعه دودمانی چندجنبه خاص و قابل توجه داشت:

- ۱- قبیله دودمان و خانواده بر روی منافع صنعتی و طبقاتی برپا نشده بود بلکه مجموعه ای بود از افراد هم نسب که خود را از یک سلاله میدانستند.
- ۲- اگرچه رئیس خانواده آریائی - بقول استارک - برزندیگی و آزادی کلیه اشخاصی که زیر دست او هستند حکم فرماست ولی قدرت او در مقابل قدرت سایر رؤساء خانواده ها محدود میگردد. رئیس تیره رؤسای خانواده ها با مشورت یکدیگر و رئیس قبیله را رؤسای تیره ها با مشاورت یکدیگر انتخاب مینمایند. رئیس قوم هم از جلب رضایت رؤسای خانواده ها و قبیله ها بی نیاز نیست.

برخلاف آنچه بعضی ها تصور کرده اند، جامعه دودمانی بر اثر اتفاق و تصادف بوجود نیامده، بلکه تکامل یافته شکل گله وار اجتماع بشری بود. جامعه دودمانی از قبایل ماتریارکال و ازدوره ای که هنوز افراد و دسته های بشری آزاد و باهم متساوی بودند سرچشمه میگردد. منتهی هر قدر قدرت اقتصادی مرد بیشتر شد جامعه باتریارکال بیشتر قدرت گرفت و بالاخره مرد فرمانروای مطلق و مالک اموال و اراضی و نگاهبان اجاق مقدس خانواده گردید. بتدریج در اثر بسط اقتصادیات و وفور جنگها و زد و خورد ها و بیدایش مالکیت خصوصی بعضی از خانواده و تیره ها و قبیله ها بر بعضی دیگر تسلط یافتند و این وضع اجازه داد که اطوائف مختلف تحت نفوذ تیره و قبیله واحدی در آمده استقلال واحدهای جامعه دودمانی را از بین ببرند و مرکزیت بیشتری بوجود بیاورند. اینکار در نزد پارسی ها در زمان کورش که از دودمان هخامنشی و از قبیله بازارگاد بود انجام گرفت.

بعد از تشکیل دولت هخامنشی با آن که جامعه دودمانی بتدریج جای خود را بجامعه طبقاتی میداد معذالك قدرت رؤسای دودمان ها نه فقط بجای خود باقی ماند، بلکه در اثر اراضی و اموالی که در نقاط دوردست تصاحب کردند نیرومند تر شد و ارکان دولت هخامنشی را بوجود آوردند. داریوش بدستگیری این رؤساء بود که توانست بردیای دروغین، جانشین کبوجیه، را از میان بردارد. خود داریوش فرزند هیشناسب والی پارس بود و شش نفر در این اقدام با او کمک کردند. بطوری که هر دوت مینوسد، بعد از کشتن بردیا برای اینکه هر یک از شش نفر یک شاه نمیشوند، و همچنین خانواده های آنها، دارای امتیازات و افتخارات خاصی باشند. «چنین مقرر کردند: هر کدام از این شش نفر، هر زمان که بخواهند میتوانند که بی تحصیل اجازه داخل سرای شاه گردند، مگر وقتی که شاه با حرم خودش است. ثانیاً شاه زن خود را باید از خانواده یکی از شش نفر مزبور انتخاب کند.» (۱)

(۱) ایران باستان جلد اول ص ۵۲۸ - تاریخ هردوت ترجمه آقای رحید مازندرانی ص ۱۶۳ -

آرتور کریستن سن می‌نویسد: «ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود. هر دو ت سبب ممتاز شدن این دودمان را شرکتی دانسته است که رؤسای آنها در قتل گومانا (بردبای دروغی) کردند و این اشتباه است» (۱). اما کریستن سن دلیلی برای این اشتباه ذکر نمی‌کند.

اهمیت این هفت و دودمان بقدری در تاریخ سنت‌های ایرانیان نفوذ کرد که اشکانی‌ها پس از رسیدن به سلطنت برای اینکه حفظ سنت کرده باشند هفت دودمان اصیل برای خود شمردند.

قبایل جنوبی و غربی ایران در اثر مجاورت با آشوریها و عیلامی‌ها زودتر از سایر قبایل از جامعه دودمانی جدا شده بطرف مرکزیت و جامعه طبقاتی رفته بودند. اما قبایل غربی، و از جمله اشکانی‌ها، چون از حیطه این نفوذ برکنار بودند اصول جامعه دودمانی را بیشتر احترام می‌گذاشتند. از این جهت وقتی که اشکانیان به سلطنت رسیدند بتشکیلات دودمانی قدیم جانی تازه دادند. پادشاهان اشکانی و رجالی که از آغاز طلوع سلطنت با آنها یار شدند و بمنزله چشم و چراغ دولت پارت بشمار می‌آمدند همه از رؤسای طوایف بودند، عیناً مثل داریوش و پاران او که ارکان دولت هخامنشی شدند. امراء بزرگ شاهنشاه ویسی پد‌ها بودند که در مواقع مقتضی اتباع و رعایای خودشان را برای جنگ در خدمت پادشاه مجهز می‌ساختند، و چنانکه گفتیم هفت دودمان ممتاز در میان آنها وجود داشتند که کریستن سن درباره آنها می‌گوید: «گویا یادگاری از تشکیلات هخامنشیان اند.» (۲)

آثار جامعه دودمانی در معتقدات و افسانه‌های مذهبی

اهمیت این هفت دودمان در دوره هخامنشی و همچنین اشکانی بقدری بود که ظاهراً در افسانه‌های مذهبی نیز نفوذ کرد و از تشکیلات زمینی بتشکیلات آسمانی راه یافت و عدد هفت مقدس شناخته شد: (۳)

در آئین زرتشتی به سه سویشمانی یا تویشانت یعنی سه موعود، یعنی سه امام زمان، قائل‌اند که هر يك بفاصله هزار سال از هم دیگر ظهور خواهند کرد و این سه برادر هر سه از پشت پیغمبر ایران هستند. وقتی که آخرین سویشانت ظهور میکند شش نفر او را یاری خواهند نمود. «بقول دادستان دینیک، در هنگام رستاخیز بر خاستن مردگان که پنجاه و هفت سال طول خواهد کشید، این شش پارسایان جاودانی در هفت کشور روی زمین سویشانت را یاری خواهند نمود.» (۴) همانطور که آن شش نفر داریوش را در نابود کردن بردبای دروغی یاری کردند.

در فروردین یشت در فقره ۹۵ از «مدیوماه» نام میبرد: «نخستین کسی که بگفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد» و در فقره ۹۶ علاوه بر مدیوماه از شش نفر دیگر که از نخستین پیروان زرتشت بوده‌اند نام برده شده است.

(۱) «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه آقای رشید یاسمی ص ۱

(۲) کریستن سن ص ۳

(۳) گات‌ها ترجمه آقای یورداد ص ۲۸

(۴) فروردین یشت فقره ۱۲۸ و ۱۲۹ و حواشی

در آئین زرتشتی، نزدیکترین مقربان در گاه اهورامزدا شش نفرند و چون توصیف و تعریف این مقربان در کتاب «فروغ مزدیسنی» با عباراتی ذکر شده که مؤید طرز استنتاج ماست، عبارت کتاب مذکور را در این مورد باختصار ذکر میکنیم: (۱)

«در آئین زرتشتی پس از ذات واجب‌الوجود هستی بخشی یکتا، که اهورامزدا و منزله از تعیین جای و سوی و مکان است، مقامات عالی روحانی را بچند طبقه منقسم کرده است: نخست مرتبه امشاسپندان، و امشاسپندان بمعنی بزرگ بزرگ است. در اوستا درجه این امشاسپندان را خیلی بالا قرار داده و آنها را بمقام فزون عالی ستوده است، نسبت خدای متعال بمنزل پادشاه و ایشان برتبه امنا و وزرا و اجراء کنندگان او امر الهی. مسلماً در اینصورت سلطان که بر تخت جلوس دارد وزراء و امنا هم در پای تخت دست بندگی و پرستندگی و طاعت و اطاعت بر سینه نهاده اند و بعبارة آخری این امشاسپندان ملائکه و فرشتگان مقربترین بارگاه الهی اند.

آنچه در اوستا بیان شده عدد آنها را شش بر شمرده:

۱ - وهومنه یا باصطلاح حالیه میان زرتشتیان بهمن یا وهمن یعنی وجدان نیک و خرد کامل

۲ - اشوهشتا یا باصطلاح حالیه اردیبهشت یعنی تقدس افضل و احسن

۳ - خشترا یا باصطلاح مناچرین، شهریور یعنی قدرت و تسلط کامل

۴ - سپنته آرمیتی یا بطور متداول سفندارند یعنی محبت سودرساننده.

۵ - هروئات یا معمولاً خرداد یعنی سلامتی و عاقبت و کمال.

۶ - امرتات یا مصطلحاً امرداد یعنی بامرگی و جاویدی.

«در اوستا امشاسپندان را گاهی هفت و وقتی شش سروده، آن هنگام که هفت آورده عبارت از مجمع سلطان علی‌الاطاق که اهورامزدا باشد و آن شش امشاسپند مرقوم است بنحویکه گفته شد، و چون امشاسپند بمعنی بزرگ بزرگ است مسلماً بزرگترین بزرگان که نه زائیده شده و نه میباید وجود و عدم جمله معدومات و موجودات بدست قدرت یکتائی اوست اهورامزداست...»

پس از آنکه جامعه طبقاتی رشد پیدا کرد و در زیر دست شاهنشاه ایران بیش از بیست و چند شاه بحکومت نشستند، مطابق آن سلسله مراتب نیز آئین در مذهب زرتشت دیده میشود:

«وقسمی دیگر از فرشتگان را که در تحت امشاسپندان واقع اند در اوستا ایزد و جمیع آنرا ایزدان آورده اند که مخفف آنرا ایزدان استعمال کنند... اهورامزدا بمقام سلطان علی‌الاطاق و امشاسپندان بمنزل وزراء و امنا و روحانی بارگاه الهی تعبیر شده اند. ایزدانهم برتبه حکام روحانی شناخته اند چه که سلطان و وزراء پیوسته بر مقام منبع خود اقامت دارند و حرکت و اجرای اوامر صادره بتوسط حکام میشود و

اینست که ایزدان هم بمنزله حکام و اجراء کننده احکام در بین خالق و مخلوق میباشند و اینها هم در رتبه فرقی دارند.....

«بعد از ایزدان مقامی دیگر که در عقیده زرتشتیان مطابق کتب و ستاها وارد دارند

فره و مهر است یعنی افزاینده و پاس کننده که حافظ وحامی و همدم روح افراد بشر بعباده مستقیم میباشد.» (۱)

صورتی در زیر دارد آنچه در بالا استی!

* * *

رشد جامعه طبقاتی

« بتومیگویم ، ای سپنتمان زرتشت ، مردی که زن دارد بالاتر

از کسی است که در حال تزهدزیست میکند. مردی که یک خانه

دارد بالاتر از کسی است که خانه ندارد. مردی که یک پسر دارد

بالاتر از کسی است که پسر ندارد. مردی که مکتب دارد بالاتر

از کسی است که ندارد.»

زند اوستا - و نبداد ۴-۷

نظم جامعه دودمانی نتوانست در مقابل تحولات جدید ایستادگی کند و به

دلایل ذیل بسوی اضمحلال میرفت:

۱- ایران غربی و جنوبی در اثر اینکه با سلطنت های آشور و بابل و عیلام

مجاور بود و حتی در بعضی نقاط تحت تسلط این سلطنت ها قرار داشت با ایجاد تمرکز و

محو استقلال های جامعه دودمانی نزدیک میگشت.

۲- ایجاد دولت هخامنشی که بر بنیاد قدرت مرکزی قرار داشت لطمه

بزرگی بر جامعه دودمانی وارد آورد.

۳- هر قدر مالکیت خصوصی بیشتر قدرت میگرفت و اموال مشترک قبیله

بمالکیت خصوصی رئیس خانواده درمی آمد ، تساوی اعضای دودمان که بر اساس

همخوانی قرار داشت بیشتر بهم میخورد و هر روز شکاف بزرگتری میان اعضای دودمان

ایجاد میشد. مخصوصاً پس از تشکیل دولت هخامنشی که بر سرزمین های وسیع تسلط

حاصل شد و سران دودمانها مالک اموال فراوان و اراضی پهناوری گردیدند، این

تجزیه دودمان ها سریعتر انجام گرفت. از چهار فرماندهی مذکور: رئیس خانه، رئیس

قریه، رئیس طایفه، و رئیس کشور، دو فرماندهی اخیر در اثر بسط دولت بکنی از

میان رفت و دولت جانشین آنها گردید که وظائف رئیس طایفه و رئیس کشور را انجام

میداد. همینکه دولت هخامنشی تشکیل شد شاهنشاه جانشین مقام رئیس کشور را گردید و

خاسته پیمان ها (فرماندارها) جانشین رؤسای طایفه شدند.

۴- از طرف دیگر، بعضی از ولایات از طرف شاهنشاه بطور موروثی بتملك

اشخاص داده میشد و آنها بوجوب این عطیه صاحب امتیاز گردیده در زمره شاهان

فرماندار و امراء نجه مستقل درمی آمدند. حتی کسانی هم که بدودمان های بزرگ

(۱) برای همین موضوع میتوان بمقدمه کات ها مراجعه کرد ص ۸۱ تا ۸۵

منسوب نبودند خواه پارسی و خواه مادی و خواه افراد بیگانه مانند یونانیها، بلکه از وطن خود مطرود شده بودند ممکن بود در اثر عطای شاهنشاه صاحب اراضی وسیع و عنوان امارت بشوند و گاهی می توانستند مالیات رعایای زیر دست خودشان را بخود اختصاص دهند. در این زمان اقتدار روساء نه فقط در اثر تملق آنها به دودمانهای بزرگ بلکه اکثراً و اصولاً در اثر تملق آنها به اموال و اراضی وسیع بود. کریستن سن دربارهٔ دوره اشکانی می نویسد: « پادشاهان اشکانی ورجالی که از آغاز طلوع سلطنت با آنها یار شدند و بمنزله چشم و چراغ دولت پارت بشمار می آمدند همه از روسای طوایف بودند ... و باز تکرار میکنیم که مقصود از این روساء طبقهٔ نجیباتی است که اقتدارشان مبتنی بر تملک اراضی موروثه بود. باین طریق بتدریج خانواده های جدیدی، بدون توجه باصل و نسب آنها، وارد طبقات حاکمه گردیدند و قدرت خون بقدرت پول مبدل شد.

طبقات در ایران باستان

« از جمله لغاتی که در گات ها موضوع مباحثات طولانی گردید و هر یک از مستشرقین معنی مخصوصی از برای آنها تصور کرده کلمه خو تو و ورزن و آئیر یا من می باشد که از برای طبقات سه گانه ایران قدیم استعمال شده است. در تفسیر پهلوی اوستا کلمات مذکور به خویشی و والونا و ایرهان ترجمه شد. غالباً این سه کلمه باهم در قطعات گات ها آمده است ... خو تو امروز بشکل (خویش) در زبان فارسی موجود است، ورزن بمعنی کار و کوشش باشکال مختلف داخل زبان ماست. برز و ورز که بمعنی کار و مزرعه باشد و کشاورز و برزبگر که مرد مزرعه کار است ... ورز گاو یا ورز او، گاونری که بکشت و ورز بکار اندازند ...

«ایرمان نیز در ادبیات ما بمعانی مختلف آمده است: فردوسی در شاهنامه بمعنی مهمان و مولا آورده است .. فخرالدین گرجانی سرایندهٔ داستان ویس و رامین ایرمان را بمعنی چاکر و بنده استعمال کرده .. ولی غالباً بمعنی مهمان گرفته اند. ایرمان سرای بمعنی خانهٔ عاریت آمده است ..

«هر معنی که اکنون این سه لغت در فارسی داشته باشند و هر معنی که در هزار و پانصد سال پیش از این مفسرین پهلوی اوستا، برای آنها تصور کرده باشند بی شک این سه کلمه در گات ها برای طبقات سه گانه استعمال شده است، و جز از معانی پیشوایان مذهبی و جنگی و برزبگران، معانی دیگری برای آنها مناسب نیست .. بخصوصه چیزی که معنی این کلمات را در گات ها دشوار نموده اینست که در اوستا از برای طبقات سه گانه لغات دیگری بکار آمده است.

«در همه جای اوستا از سه طبقه سخن رفته مگر آنکه در یسنای نوزده فقره ۱۷ يك طبقهٔ دیگر افزوده گردید، در یسنای مذکور گوید کدام اند این چهار طبقه؟ در جواب گوید: آتروان، رتشتیر، و استر به فشیانت، هوئی تی. اتر بمعنی آذر و آتش است و تکبهران آن از پیشوایان مذهبی است. رت یعنی گردونه ... گویند از رتشتیر کسی اراده شده است که با گردونهٔ جنگی در تیکا بو است. مقصود همان

وزمیان و شرفا میباشد. و استر بمعنی چمن و چراگاه است و هویتی از اهل حره و صنعت بشماراست، این چهار کلمه در پهلوی و ادبیات زرتشتیان و در جزو لغات فرهنگ های فارسی **اُتوربانان، ارتشتاران، و استریوشان، هتخششان** ضبط شده است. لابد در قدیم هتخششان را در جزو و استریوشان میشمردند.

در عهد ساسانیان کلمات مذکور اوستائی، معمول بوده است - ارتشتاران - سالار، بزرگترین مناصب جنگیان بوده است و مثل وزیر جنگ کنونی میباشد. و استر - یوشان سالار، بزرگ بزرگان شمرده میشد. در ایران قدیم مالیات فقط بزمین تعلق میگرفت و استریوشان سالار بریاست مالیه مملکت گماشته بود. بنابراین درست مثل وزیر مالیه امروزی میشود. هتخشید نیز رئیس و بزرگ اهل حره و صنعت بوده است. بنابراین بمنزله وزیر صنایع کنونی است.

فردوسی در شاهنامه از برای طبقات چهار گانه لغات دیگری استعمال کرده است و تشکیل طبقات مذکور را به جمشید نسبت میدهد. از این قرار:

بر سم پرستند گسان دانش	گروهی که (کاتوزیان) خوانیش
همی نام (نیساریان) خوانند	صفی بردگر دست بنشانند
فروزنده لشکر و کشوراند	کجا شیر مردان جنگاوراند
کجانیت کس را از ایشان شناس	(نسودی) سه دیگر گره را شناس
بگناه خورش سرزنش نشوند	بکارند و ورزند و خود بدروند
همان دست و رزان با سرکشی	چهارم که خوانند (اهنو خوشی)
روانشان همیشه براندیشه بود	کجا کارشان همکنان پیشه بود

لغات شاهنامه طوری خراب شده و از شکل و ترکیب اصلی خود بیرون رفته که بهیچ وجه نمیتوان اساس و بنیانی برای آنها پیدا کرده» (۱)

متن نامه تنسر، که او را «دارای کیش پیشینیان» لقب داده بودند و پرفسور کریستن سن آن را در میان منابع اطلاع ما بر تاسیسات عهد ساسانی «در درجه اول اهمیت» میدانند و میگویند: «بدون هیچ شک میتوان گفت که این نامه در عهد ساسانیان انشاء شده است»، در مورد طبقات جامعه ایرانی چنین است:

«مردم در دین چهار اعضاء اند، و در بسیار جای در کتب دین، بی جدال و تاویل و خلاف و اقاویل (۲)، مکتوب و معین است که آنرا اعضاء اربعه میگویند و سر آن اعضاء، پادشاه است:

عضو اول اصحاب دین، و این عضو دیگر باره بر اصناف است: حکام و عباد و زهاد و سندنه (۳) و معلمان

عضو دوم مقاتل (۴) یعنی مردان کارزار؛ و ایشان بر دو قسم اند: سواره و پیاده

(۱) گات هاتا لیف و ترجمه آقایی پور دارد از مقدمه ص ۸۵ تا ۸۹ باختصار

(۲) اقاویل جمع قول بستی است.

(۳) سندنه پرورن شجره جمع سندن است بمعنی خادم پرستشگاه.

(۴) مقاتل بستی جنگجو

بعد از آن بمراتب و اعمال متفاوت.

عضو سوم کتاب، وایشان نیز بر طبقات و انواع. کتاب رسائل، کتاب مجاسبات، کتاب اقتضیه و سجلات و شروط، و کتاب سیر، و اطباء و شمراء و منجمان داخل طبقات ایشان.

و عضو چهارم را مهته (۱) خوانند، وایشان بر زبکران و راعیان و تجار و سایر محترفه اند.

و آدمیزاده بر این چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام «
اینک ما بشرح طبقات مذکور و تقسیمات داخلی آنها میپردازیم:

الف- تقسیمات طبقاته اشرف- در کتیبه حاجی آباد که مربوط به شکار شاهپور اول است سلسله مراتب اشراف و نجباء بشرح ذیل دیده میشود:

۱- شهر داران (شتر تاران) - اینها شاهزادگان و شاهان کوچک و حکام بزرگ بودند، همانهایی که «مروج الذهب» آنان را «اساوره» (۳) مینامد و شرح میدهد که در بارگاه شاهنشاه درده ذراع و اسطه در سمت راست تخت می نشستند و اولین مقام درباری را حائز بودند.

این طبقه مرکب بود از شاهزادگان جزء که در اکناف کشور فرمانروایی میکردند و لقب شاه داشتند، و دیگر پادشاهان کوچکی که خود را به پناه شاهنشاه کشیده باین وسیله شاهی را در دودمان خود تامین کرده بودند، مشروط بر اینکه پیوسته سپاه خود را در اختیار شاهنشاه بگذارند. (۴)

گویا از جمله شرایط، دادن خراج هم بوده است. فرمانفرمایان چهار ایالت سرحدی را «مرزبان» مینامیدند و این چهار مرزبان در مرتبه قرین خانواده های سلطنتی بودند و مثل آنها لقب و عنوان شاهی داشتند. احتمال می توان داد که شاهان کوچک غالباً بحکومت آن ایالتی نصب میشده اند که خود در آنجا دارای آب و خاک بوده اند. نوشته های هردوت نشان میدهد که شاهنشاهان همیشه از این قدرت های محلی بیمناک بوده اند هر چند گاه فرمانفرمایان و رؤسای لشکرها را تعویض می کردند. این نوشته ها نظریه مبنی بر موروثی نبودن اکثر مقامات حکومت و سرداری را تأیید مینماید. از طرف دیگر میدانیم که داریوش مخصوصاً مامورین عالی مقام کشور خودش را تعویض می کرد تا در مقام خودشان ریشه نگیرند و خود را مستقل ندانند.

حکایت ذیسل از هردوت نشان میدهد که شاهنشاهان ایران چگونه از قدرت رؤسای دودمانها و فرمانروایان عالی مقام میترسیدند و با چه وسائلی از سرکشی آنها جلو گیری میکردند.

(۱) ماهن یعنی خدمتگزار است جمع آن ماهنه هر وزن سحره

(۲) نامه تنسراجاب آقای مینوی ص ۱۲

(۳) اسواربضم و بکسر همزه پیشوای ایرانیان را گویند، و همچنین بمعنای سوار و تیرانداز قابل است. جمع آن اساوره (قاموس).

(۴) هردوسی از زبان کتیباد میگوید:

همه پادشاهان مرا لشکرانند
سپاهی و شهری مرا یکسرانند

هردوت دربارهٔ داریوش بزرگ می‌نویسد: «از آن پس ر علیه مغ (بردیای دروغی) قیام کرده بودند یکی اینستافرن بود که بزودی شورش بواسطهٔ يك حرکت جسارت آمیز بقتل رسید. وی خواسته بود داخل در شاهی شده بپادشاه در خصوص کاری مذاکره کند. قانون هم مقرر داشته بود که همهٔ آن چند نفری که در قیام شرکت کرده بودند می‌توانستند بدون اجازه داخل قصر شوند، مگر آنکه شاه در مصاحبت با یکی از زنان خود باشد. بنا بر این او انتظار اجازه از طرف احدی نداشت و چون یکی از آن هفت نفر بود حق خود میدانست که بشربار داخل شود، با وجود این دربان و سرایدار کل از ورود او ممانعت کردند، چون می‌گفتند که شاه با یکی از زنان خود بود، ولی اینتافرن تصور کرد که ایشان دروغ می‌گویند پس خنجرى بر کشید و بینی و گوشهای آنها را برید و بر افساراسب خود آویخت و افسار را هم دور گردن آنها پیچید و گذاشت بروند.

«از آنجا این درمرد بحضور شاه رفته خود را نشان دادند، داریوش سخت متوحش شد که مبادا بر اثر رضایت مشرک آن شش تن این عمل شده باشد. پس بترتیب دنبال ایشان فرستاد و پرسید که آیا رفتار اینتافرن مورد تصدیق ایشان بوده است؟ چون از پاسخهای ایشان فهمید که عمل اینتافرن با موافقت آنها نبوده داریوش حکم قتل او و فرزندان و منسوبانش را صادر نمود و سخت بدگمان شده بود که شاید او و دوستانش در صدد شورش بودند، چون همهٔ را اسیر کرد و در بند گذاشت و بجزم آن رفتار بد محکوم بمرگ نمود»

از طرف دیگر شاهنشاه غالباً بازرسان مخفی بولایات میفرستاد تا از اقدامات مامورین و اتباع خود آگاه گردد. این بازرسان را نامهٔ تنسر «عیون و منهی» یعنی چشم و گوش و خبر نگار شاهنشاه مینامد.

در زمان اشکانیان، ملوک الطوائف، که همهٔ آنها از طرف شاهنشاه معین نمیتدند کاملاً در ادارهٔ کشور خودشان آزاد بودند. کلمهٔ ملوک الطوائف که بمعنی اشکانی اطلاق کرده اند ترجمهٔ لغت گذشتهٔ خود ای پهلوی است که بمعنی صاحب‌خانه و والی می‌آمده است. قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از شهر بان (ساتراپ‌های هخامنشی) بود ولی قدرت و استقلال آنها نسبت با استقلال شهر بان ها بیشتر بود. هر يك از آنها ارتش خاص داشت و ششصد فرمانداران شهرها و دهکده‌ها را معین میکرد، آزادانه از زمین‌های قلمرو خودش استفاده مینمود، مالیات وضع میکرد، سکه میزد، و بالاخره - آنچه خیلی مهم است - روابط خودش را با همسایگانش منظم مینمود.

بعلاوه ملوک الطوائف منگور هیچگونه مالیات و باج و خراجی نمیپرداختند و در هر ولایتی - لا اقل در ولایاتی که مزد ابرستان تسلط داشتند - آتشکاه بزرگی که مظهر خودمختاری آنها بود ساخته بودند.

شاهنشاهان اشکانی فقط حق داشتند از ملوک الطوائف بخواهند وقتی که می‌بایست از کشور دفاع شود و یا دشمن مورد حمله قرار گیرد برای آنها لشکر بفرستند. در عوض، شاهنشاهان اشکانی هرگاه شاهان محلی مورد تعرض و تجاوز

همسایگان قرار میگرفتند آنها را تحت حمایت خود قرار میدادند.

موسی خورنی نامه ای را که «الارشاك» پادشاه ارمنستان و برادر شاهنشاه اشکانی، بوی مینویسد نقل میکند. عنوان این نامه از لحاظ نکاتی که مورد توجه ماست قابل نقل است:

«اشك، فرمانروای تاجدار زمین و دریا، توئی که پیکر و چهره تو شبیه پیکر و چهره خدايان ماست، توئی که پیکر تو بیهناوری آسمان بر روی زمین است. درود و پیروزی جاودان بر تو بود از طرف والارشاك، برادر و هم سلاح تو که از عنایت تو پادشاه ارمنستان است...» مخصوصاً کلمه «هم سلاح» قابل دقت است.

بهریک از مشاغل حکومت و سرداری يك تيول وابسته بود که شاه در عین حال که شفلی را بکسی می سپرد آن تيول را نیز با او واگذار میکرد. ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان اقطاع نداریم. مثلاً نمیدانیم والی هائی که از جانب دولت مامور می شدند نسبت باقطاعاتی که در قلمرو حکمرانی آنان واقع میشده اختیاراتی داشته اند یا نه، و نیز نمیدانیم که مصونیت کلی یا جزئی شامل اقطاع میشده است یا نه. قدر متیقن آنکه رعایای این املاک مالیات خود را بصاحب اقطاع یا بدولت، و با بهره دو، میدادند و در تحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده اند.

شاهنامه در یکجا تشریفات اعطای تيولات را بتفصیل شرح میدهد. کیخسرو در صدد است که تارک دنیا شود. پس سرداران و بزرگان کشور را گرد آورده گنج های خود را میان آنها تقسیم مینماید. در این موقع زال بر پای خاسته خدمات فرزندان خویش رستم را مفصل بیان میکند و بالاخره میگوید:

که این داستانها نیاید به بن،
چه مانند (۱) بر این شیردل نیسخواه.
در آن کار اندیشه افکنند بن
بنزدیک مارنج و بیکار اوی،
نمایند داد و آرام مهر.
نباشد کس او را با فاق جفت.
بیاورد قرطاس و مشمت و عبیر
سر افراز کیخسرو پاکدین،
ستوده بوردی بهر انجمن،
جهاندار و سالار بیدار گو (۲)
همه کابل و دوبر (۳) و مای هند (۴)

ز کردار او چندر انم سخن،
اگر شاه سیر آید از تاج و گاه،
چو از زال بشنید خسرو سخن
چنین داد پاسخ که کردار اوی
که داند مگر کردگار سپهر،
هنرهای او نیست اندر نهفت،
بفرمود تا رفت پیشش دبیر
نیشند عهدی ز شاه زمین
ز بهر سپهبد گو بیلتن،
که او باشد اندر جهان پیشرو
ز زابلستان تا بدریای سند،

(۱) یعنی «چه باقی میگفارد؟»
(۲) گو بفتح اول یعنی بهلولان.

(۳) دتیر بو زن تیر، نام شهری است از هندوستان (برهان)

(۴) فردوسی بعضی از این شهرها را در حکایت پیدایش شطرنج در هندوستان نام میبرد:

ز هرسو بخوانیم برنا و دیر
ز کشته بر وز دهر و موع و مای
کجا نامداوی بود نیز ویر
از آن نیز دیران جوینده رای (ویر به معنی هوش و حافظه است)

دگر بست (۱) و غزنین و زابلستان
 سپهدار پیروز لشکر، فروز
 نهادند بر عهد بر مهر زر .
 بدو داد منشور و کرد آفرین؛
 سپس گودرز برخاست و خدمات دودمان خود را بر شمرد:
 بفرمود عهد قم و اصفهان،
 نوشته زمشک و زعنبر دبیر،
 یکی مهر زرین براو بر نهاد
 سپس توس برخاست و تذکر داد که از نسل شاهنشاهان است و خدمات خود را
 بیک بک شماره کرد:

چنین داد پاسخ بدو شهریار:
 همیباش با کاویانی درفش؛
 بدین سرز گیتی خراسان تراست،
 نوشتند عهدی بر این هم نشان،
 نهاده بقرطاس بر مهر زر.
 بدو داد و کردش بسی آفرین؛
 با اینکه مناصب و مشاغل ارثی، مقامات بسیار مهمی بشمار می آمده اند،
 لیکن آنها را نباید بالاترین و مهمترین مقامات موجوده دانست، زیرا که هرگز
 نمیتوان گفت که مقامات عالیة دولت از قبیل صدارت عظمی و فرماندهی ارتش و
 نظایر آن موروث بوده و شاهنشاه در قبال این عمال و مستشاران مهم اختیاری نداشته
 و برای عزل یکی از صاحب منصبان مذکور راهی جز قتل او و گماشتن پسر ارشد بجای
 پدر نداشته است.

در دولت ساسانی مناصب موروثی، مقامات افتخاری بشمار می آمده که
 علامت امتیاز و مشخص هفت خانواده اول بوده است. این خانواده ها اگر قدرتی داشته
 اند، مشروط بچند چیز بوده، یکی عایداتی که از اقطاع خود حاصل می کرده اند،
 دیگر علاقه مستحکم ملوک الطوائفی که در میان رؤسای این دودمانها و رعایای
 اقطاع از قدیم الایام وجود داشت. دیگر از اسباب اقتدار آنها سهولت باریافتن
 بحضور شاهنشاه بود.

ملوک الطوائف و نجباء در اثر این اقتدار و نفوذ خود عموماً در شاهنشاه تاثیر
 نموده در امور کشور مداخله میکردند و انجمن هائی برپا میشد که در کارهای مهم
 مشاوره کنند. انجمن اول از اعضای خانواده شاهی تشکیل میشد و نامه تسرآن را
 «مجلس پادشاهزادگان» مینامد.

انجمن دوم بقول نامه تسر شامل «هر ابده (هیربدان) و اکا برواجله دولت» بود. این
 انجمن ها می بایست در موقع تاجگذاری هر پادشاه جدیدی رضایت خود را ابراز

(۱) بست بستم اول «تهری بزرگ است با باره محکم بر لب رود هیه مند (هیرمند سیستان) نهاده بانا هیتی
 بیار... حدر دالنا لم»

دارند و مخالفت آنها ممکن بود موجب اشکالات مهمی شود و حتی باعث کرده که پادشاه بزرگ سلطنت کناره گیری نماید. «زوستن» می نویسد که «میتزیاک» پسر از جنک ارمنستان در اثر خونخواریش از طرف سنای بارت ها مغلوب گردید.

یکی از نمونه های اختلافی که در موقع تغییر سلطنت در میان اشراف ایرانی پیش می آمد در شاهنامه دیده میشود که چون از بهترین قسمت های شاهنامه است آنرا عیناً نقل میکنیم:

اختلاف در اینست که از فرزند و نبیره کیکاوس: فریبرز و کیخسرو، کدام یک باید جانشین پدر شوند. توس که از دودمان سلطنتی است با فریبرز، و گودرز که از دودمان قدیمی ولی بدون نسب پادشاهی است با کیخسرو موافقت دارد:

بدو گفت توس: «ای دل شور بخت
چه گوئی سخنیهای بیمز و سخت؟
نه خسرو نژادی نه و الاسری
چو بر ما کمربست سالار گشت
بدو گفت گودرز: «باز آرهوش،
مرا نیست ز آهنگری ننگ و عار.
نیای من آهنگر کاوه بود.
بدید او عهد ضعیفک را
بر افروخت آن کاویانی درفش،
بدو گفت توس: «ای سپهدار بیز
تو این فرو شوکت ز مایافتی،
اگر تو ز کشواد داری نژاد
و گریغ تو هست سندان شکاف،
و گریگز تو هست باسنگ و تاب،
سخن های بیهوده کم میشمار.
بدو گفت گودرز: «چندین مگویی
چه دانی تو آتین شاهنشاهی؟
فریدون ز کاوه سرافراز گشت،
ستون کیان پشت ایران سپاه،
ترا گرزون است و الاسری،
بمردی و دانش بکنج و هنر،
و بالاخره کیخسرو، نبیره شاه کیکاوس بشاهنشاهی ایران رسید.

گویسی پوهسران این نام که بازمانده جامعه دودمانی و منسوب به «ویس» بمعنی قریه و دهکده است، بر وسای قدیمی دودمانها اطلاق میشد. ساسانیان اصول ملوک الطوائفی را از اشکانیان میراث یافتند. بهین جهت در دولت جدیدی که اردشیر تاسیس کرد ترتیب مراتب و درجات طوری شد که مجدداً یک طبقه مقتدر بنام طبقه رؤساء طوائف پیداشد و سرآمد آنان رؤسای هفت دودمان ممتاز

بودند، اقطاعات «ویس بوهران» در اطراف کشور ایران برآکنده بود، مخصوصاً در ایالات ماد و بارت (خراسان) که مهند دولت اشکانی محسوب می‌شود. در ایالت پارس که منشاء دودمان ساسانی است. املاک خاندانهای مذکور در این ایالات نزدیک بهم واقع شده بود، امانه چنانکه بتوانند اقطاعات وسیع و تیولات يك كاسه تشکیل دهند و ظاهراً یکی از عللی که امراء بزرگ را مجبور کرد تا وضع ملوک الطوائفی را ترک کرده در زمره نجباء و اشراف درباری درآیند همین نکته بوده است.

تا زمانی که جامعه قدیم باقی بود، ویس بوهران علاقه و انتساب باستانی خود را با ویس (قریه) نگاهداشتهند مثلاً هر وقت مورخان خواسته‌اند ولایت یکی از ویس-بوهران را نام ببرند غالباً اسم قریه ای را ذکر نموده‌اند. این ویسپوران در اثر همین وابستگی که بار عاید داشتند از ریشه دارترین اشراف ایران بودند. کریستن سن مینویسد:

«مدتها بعد از سقوط ساسانیان و انقراض جامعه باستانی، ویس بوهران در ایالت پارس باقی ماندند. این حوقل در قرن دهم میلادی چنین مینویسد: «در پارس در میان مردمان رسم و عادت نیکو جاری است و آن احترام اعضاء خانواده های کهن (اهل البیویات-ویس بوهران) است. در این ولایت، دودمان های ممتاز را می-ستایند. بعضی از این دودمانها از قدیم الایام تا این زمان ریاست دیوانها (ادارات) را دارند». مسعودی نیز از اهل البیوتات پارس نام میبرد.

۳- بزرگان (بزرگان) - بزرگان، صاحبمنصبان بزرگ دولت و عالیترین نمایندگان ادارات بودند که در جلوس هر پادشاهی برای تهنیت می‌آمدند و همانها بودند که اردشیر دوم را خلع و شاهپور سوم را مقتول کردند. در شاهنامه کلمه بزرگان ظاهراً در همه جا بمعنای اعم بکار رفته و منظور از آن اعیان درجه اول بوده است که درباره هر شاه جدید حق اظهار نظر داشته اند. رستم در موقعی که با شاه کاوس خشم می‌گیرد در خطاب با وی میگوید:

همان گاه و افسر بیاراستند.	بزرگان بشاهی مرا خواستند،
نگه داشتم رسم و آئین و راه.	سوی تخت شاهی نکردم نگاه،
نیودی ترا این بزرگی و بخت.	اگر من بدیر قتمی تاج و تخت،
وقتی که کیخسرو، لهراسب را بجان نشینی خود انتخاب کرد بزرگان باعث اش برخواستند:	

که لهراسب را شاه بایست خواند.
بگفت آنچه بودش بدل رای راست.
سزد گر کنی شاه را ارجمند.
دهان و را زهر تریاک باد!
ز بیداد هر گر نکیریم یاد.
از اینگونه نشینده‌ام تاجور.
نیامد کسی بر دل شاه یاد،
شدند انچه باسخن گوی چفت.

همی هر کسی در شکفتی بماند
ز پیش بلان سام بر پای غاست،
چنین گفت «کای شهریار بلند
سر بخت آنکس پر از خاک باد!
که لهراسب را شاه خواند بداد،
نژادش ندانم ندیدم هنر،
ز چندین بزرگان خسرو نژاد،
چو دستان سام این سخنها بگفت،

خروشی برآمد از ایرانیان؛
 نجویم کس رزم در کا دزار
 خسرو در پاسخ بزرگان، هنرهای لهراسب را شمارش کرد و توضیح داد که
 او از نژاد کیقباد است و این فرمان ایزدی است که او باید شاه باشد.

چو بشنید زال آن سخنهای پاک،
 بیالود لب را بخساک سیاه.
 بزرگانش بر گوهر افشانند،
 پس از آنکه کیخسرو ناید بد شد و لهراسب
 گرانمایه را بخواند و در آن انجمن بر بای خاسته :

باواز گفت « ای سران سپاه!
 هر آنکس که از تخت من نیست شاد،
 از این بار که دور یابد شدن،
 بما آنچه فرمود و گفت آن کنم.
 شما نیز از اندر ز اود دست، باز
 بدو نیک ازین هر چه دارید یاد
 چنین داد پاسخ و را پورسام
 پذیرفته ام پند و اندرز او
 توشاهی و مایکسره که بریم
 من و ورستم و ز ابلی هر که هست (۴)
 چو لهراسب گفتار دستان شنید،
 چنین گفت « کرداد او از راستی،
 جهاندار نیک اختر و دادروز
 کنون پادشاهی جز آن هر چه هست.
 بگودرز گفت « آنچه داری نهان
 همه مهتران خوانند آفرین

کزین بس نیندیم شاها میان.
 چو لهراسب را بر کشته روزگار
 بیازید و انگشت بر زد بخاک
 باواز لهراسب را خواند شاه (۱).
 بشاهی، بر او آفرین خواندند.
 شنیده همه بند و اندرز شاه،
 ندارد همی بند خسرو بیاد،
 یکام دل خویش باید بدست.
 بکوشم بنیکی و فرمان کنم (۲).
 مدارید و از من مپوشید راز.
 سراسر بمن بر بیاید گشاد»
 که «خسرو ترا شاه برده است نام
 نیابد گذر پای از مرز او (۳)
 ز رای و ز فرمان تو نکندیم.
 ز مهر تو هر گز نشویم دست».
 بر او آفرین کرد و در بر کشید.
 مبادا شما را کسم و کاستی
 شمارا سپرد آن زمان نیمروز
 بگیر بد چند آنکه باید بدست (۵)»
 بگوازد دل ای پهلوان جهان (۶)»
 بفرمان نهادند سر بر زمین.

۴- آزادان - کز یستن سن مینویسد نجبای درجه دوم بوده اند که مستخدمین
 زیر دست ایالات و ولایات از میان آنها اختیار میشده اند. گویا آسواران را که

۱) ظاهر آن بخاک آوردن علامت توبه است. گفتار گذشته است. که کارس بس از آنکه در حادثه محمله
 سهراب با ایران با رستم تندی میکند و حتی که دشمن می شود و راه آشتی پیش می گیرد، درج و اب
 باو می گوید:

- چو آزرده گدستی تو ای بیلتن
 ۲) فرمان کردن یعنی فرمان بردن و اطاعت بردن است
 یکی نصیحت من گوش دارو فرمان کن
 ۳) یعنی از حد که او معین کرده است.
 ۴) باید نظریه رستم از طرف کلیه هائی ولایات را بلی، شاهنشاهی با لهراسب درست میکنند.
 ۵) لهراسب بروست تبولات رستم به است بیعتش میا فراید.

کل سرسبد لشکر ساسانیان بشماراند باید از این طبقه دانست . احتمال می رود که اغلب آسواران در زمان صلح در املاک خود میزیستند و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خود بوده اند . شاید این نام را ایرانیان در اول برای خود در مقابل بیگانگان اختیار کرده اند و بعداً کمی از معنای نخستین دور شده است . فردوسی بزرگسان و آزادگان را غالباً بیک معنی آورده است :

برفتند بادست کرده به کش (۱)
چوتوس و چو گودرز و گیو دلیر

بزرگان اسب افکن و شیرفش .
چو گرگین و بیژن چو رهام شیر .

* * *

چو آگاهی آمد با آزادگان بن پیر گودرز کشوادگان

* * *

ز لشکر برفتند آزادگان چو گیو و چو گودرز کشوادگان

در اینجا باید از طبقه ای بنام دهگانان نام برد که ظاهراً خرده مالک و نماینده دولت در وصول مالیات ها بوده اند . کلمان هوار می نویسد : « دهگانان ، روسای قراء ، طبقه سفلی نجباء را تشکیل میدادند و بر روی زمینهای خود زیست نموده از زارعین ، بمعنای خاص - امتیازی نداشتند مگر بواسطه تعلیم و تربیت و شاید لباس خاص - از میان این دهقانان بود که شهر یگها یعنی مدیران امور شهرها انتخاب میشدند . شغل اصلی دهقانان مانند کنخدایان امروزی عبارت بود از جمع مالیات . وقتیکه مسلمان ها بر کشور ایران تسلط یافتند بدستیاری این مالکین و روسای قراء در جمع مالیات ارضی احتیاج پیدا کردند و در نزد همین نجباء دهات است که فردوسی سنن و تاریخ افسانه ای ایران باستان را گرد آورده است . »

بنا بگفته فردوسی بگرو زارد شیر در آنچه بزرگان بر پای خاسته گفت :
« .. کنون هر چه خواهیم کردن ز داد ، بگوئیم و از داد باشم شاد .
زده یک مرا چند بر شهر هاست که دهقان و مؤبد بر آن برگواست .
بخوایم بیخشم شما را همه همان ده یک بوم و باژرمه (۲) ،
مگر آنچه آید شمارا فزون بیارد سوی گنج ما رهنمون .
زده یک که من بستم پیش از این ز ناؤ آنچه کم بود یا بیش از این .
همی از پی سود بردم بکار ، بد داشتن لشکر بشمار . »

یعنی عشریه من از چندین شهر (بمعنی کشور و ایالت) هنوز وصول نشده و دهقان و مؤبد بر این مطلب شهادت میدهند ولی من این طلب را بشما میبخشم . از اینجا کاملاً روشن میشود که دهقان مسئول جمع مالیات بوده و حساب آن را با نظارت مؤبد بنگه میداشته است .

روزی بهرام گوردربی باز خویش که گر بخته بود در بیابان میگردید . بالاخره

بیباغی رسید :

(۱) کش بمعنی زیربن

(۲) رهمه بمعنی توده مردم است ، و باژ همان باج است

چو بهرام گور اندر آمد بیاغ
 زمینش بدیبا بساراسته
 میان گلستان، یکی آبگیر
 سه دختر براونشسته چوعاج،
 برخ چون بهار و بیلا بلند
 یکی جام بردست هر یک بلور،
 چو دهقان بر مایه او را بدید،
 از این حکایت هم معلوم می شود که دهقانان، زارعین ساده نبوده بلکه نژاد
 از اشراف داشته اند.

در نصیحة الملوك، غزالی میگوید: «روزی مامون چهارتن را ولایت داد: (۱)
 یکی را ولایت خوزستان داد و سه هزار دینار خلعت داد، و یکی را ولایت مصر داد و
 سه هزار دینار خلعت داد، و یکی را منشور خراسان داد و سه هزار دینار خلعت داد،
 و چهارم راهمچنین ولایت ارمن داد. پس موبدان موبد را بخواند، گفت یا دهقان
 بدان وقت که پادشاهان شما بولایت عجم پادشاهی کردند هیچکس را از این خلعت
 دادندی؟ که شیندهام هرگز از چهار هزار درم بر ننگدشتی» (۲)

پس چنین بر میآید که کلمه دهقان در قرن پنجم هجری هم که تاریخ تالیف کتاب
 است هنوز دارای معنای غیر از معنای امروزی بوده و یکی از القاب محترمانه نژادگان
 ایران محسوب می شده است. مامون که از القاب ایرانیان اطلاع کافی ندارد موبدان-
 موبدرا بخلط، دهقان خطاب میکند ولی اشتباه او با ستیابا ما که دهقان در عصر مامون
 هنوز هم لقب محترمانه ای بوده است لطمه ای نیز ند. (۳) /
 اما کم کم دهقان بمعنای زارع و بلکه بمعنای ایرانی نژاد بکار رفته است:
 فردوسی در اندرز بهرام گور بسرداران خود می گوید:

که جز مرگ را کس ز مادر نژاد زدهقان و تازی رومی نژاد
 رستم فرخ زاد سردار ایرانی در موقعبکه تازیان بایران حمله ور میشو و ندر
 نامه اش آینه را چنین پیش بینی میکند:
 زدهقان و از ترک و از تازیان
 نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود،
 نژادی بدید آید اندر میان
 سخن ها بگردار باوی بود.
 بقیه در شماره بعد

(۱) یعنی بفرمانداری منصوب کرده

(۲) صفحه ۷۲

(۳) کلمه «موبدان موبد» در نسخه چاپ شده کتاب، «موبدان» نوشته شده و آقای همای مصحح
 کتاب در آنرا اینکه این اشتباه در ترجمه عربی نیز تکرار شده است در حاشیه اضافه کرده اند که «موبدان
 ظاهراً دو اینها اسم خاص است و عبارت اینجا و ترجمه عربی هم مؤید این احتمال است «قال الموبدان»:
 اطال الله بقاء امیر المؤمنین > ولی ظاهراً این تمییز و مخصوصاً استناد نسخه عربی درست نیست، زیرا که
 نسخه مذکور در جای دیگر هم که متن فارسی صحیح است حاوی این غلط میباشد. توضیح آنکه در صفحه ۹۷
 متن فارسی میگوید: «موبدان موبد در وقت انوشیروان چنین گفت» ولی متن عربی چنین است: «قال موبدان
 فی عهد انوشیروان» >

یادی از مهرگان

گویند روزی که در آن فریدون بر ضحاک غالب آمد روز مهر از ماه مهر بود. مردم این روز را عید صافند و مهرگان نامیدند. چون رفع بلای ضحاک واقعہ بزرگی بود.

- تاریخ طبری -

روز بیست و یکم که رام روز نام دارد مهرگان بزرگ است. علت برپاداشتن این عید، پیروزی فریدون بر ضحاک است. . . . که مردم از شر او خلاص شدند و عید گرفتند. و فریدون آنرا گفت که کستیج (۱) بر میان بر بندند و زمزمه کنند و بهنگام غذا از سخن گفتن باز ایستند؛ شکرانه آنکه پس از هزار سال ترس و هراس اکنون میشوند با سودگی بزیند. و این سنت عادت شد و باقی ماند.

بیرونی - آثار الباقیه -

(مهر) نام روز پانزدهم از هر ماه و نام ماه هفتم از سال شمسی باشد و آن بودن آفتاب عالمتاب است در برج میزان که ابتدای فصل خزانست و نزد فارسیان بعد از جشن وعید نوروز، که از اول آمدن آفتاب است ببرد حمل، ازین بزرگتر جشنی نمیباشد و هم چنانکه نوروز را عامه و خاصه میباشند، مهرگان را نیز عامه و خاصه هست. تاشش روز تعظیم این جشن کنند. ابتدا از روز شانزدهم (مهر) و آنرا مهرگان عامه خوانند و انتها روز بیست و یکم و آنرا مهرگان خاصه خوانند.

- برهان فاطح -

. . . و درین روز (مهرگان) ایرانیان بازاری برپا می کنند. . .

- آثار الباقیه بیرونی -

واهل «مروات» در عراق و غیر از آن، مردم شهرهای شام، این روز را اول زمستان میدانند و در آن فرش و آلات خانه و بیشتر لباس های خود را عوض می کنند.

- مسعودی -

برساعت چنگ او باید نبیند خام خورد می خوش آمد خاصه اندر مهرگان بر بانگ چنگ

- منوچهری -

مردم ایران شهر از اول مهرگان تاسی روز تمام جشن ها برپا می کردند و طبقات مختلف مردم همچنانکه در ذکر نوروز گذشت، عید می گرفتند. و در این مدت هر طبقه ای پنج روز عید داشت.

- آثار الباقیه -

و درین روز ملائکه یاری و مددکاری کاوه آهنگر کردند و فریدون در این روز بر تخت نشست و درین روز ضحاک را گرفته بکوه دماوند فرستاد. - برهان - و از آن کی (که) ضحاک را بگرفت و بند بر نهاد و در کوه دماوند محبوس کرد. . . فرمود تا آن روز را جشنی سازند و مهرگان، آن روز ساختند و پس آئین گشت کی هر سال آن روز مهرگان میداشتند و آن عادت بماندست و مستمر شده.

- فارسنامه -

(۱) کستیج یا کسته کمر بند مخصوصی است

مشکل حرکت مطلق

(ماده و اثر)

الف - توضیحات

۱ - حرکت - مفهوم حرکت در تصور بشر از تغییر وضع فضایی دو جسم حاصل شده است. البته این تغییر وضع در مدتی از زمان صورت میگیرد. ممکن است تغییر وضع جسم نسبت بشخص بیننده حساب شود یا نسبت به جسم دیگر. کمیت حرکت را با سرعت نشان میدهند، و آن مقدار راهیست که جسم در یک ثانیه در جهت بخصوصی از فضا حرکت میکند. پس همیشه در مغز « بشریننده » تصور حرکت همراه با تغییر وضع یک چیز نسبت به چیز دیگر است و دست کم اگر حرکت با دستگاه اندازه گیر معین شود بایستی هر یک از این دو چیز الزاماً خاصیتی داشته باشند که روی دستگاه اندازه گیر مؤثر باشد تا دستگاه بکمک این دو خاصیت در دو لحظه از زمان بتواند تناسب آن دو را معین کند و از این راه کمیت حرکت یکی را نسبت به دیگری بدست دهد.

۲ - ماده و اثر - اگر نودهای محیط خود را بدقت بررسی کنیم متوجه میشویم که برای ما بعضی از این نمودها قابل درک هستند یا بطوریکه گفته میشود بستگی با « چیزهای مادی » دارند مانند حرکت، گرما، صدا و غیره. عده دیگری از نمودها نیز هستند که بستگی به این « چیزهای مادی » ندارند مانند نودهای مشخصی از الکتروسیسته و نور. تمام چیزهای قابل درک را میتوان از تقریباً ۹۰ جسم اولیه ساخت. تمامی چیزهاییکه از این ۹۰ جسم اولیه (عنصر) درست شده اند با خود عنصر اصطلاحاً **مادی** نامیده میشود. آزمایشهای فیزیکی زیادی نشان داده است که خود این ۹۰ عنصر نیز ممکن است از ۴ واحد اولیه دیگر (بنام پروتون، الکترون، نوترون و نوترون) ساخته شده باشند. که احتمالاً یک از این ۴ تارا میتوان از سه تای دیگر ساخت.

ولی میدانیم که بیش از هزاران بار آزمایش بمانشان داده است که این « چیزهای مادی » چه مغناطیسی یا الکتریکی هم که باشند روی یکدیگر تأثیر میکنند، خواه بلافاصله بهم متصل باشند یا اینکه از یکدیگر فاصله داشته باشند. آنهم بدینصورت که یکدیگر را یا جذب و یا دفع میکنند. این عامل جاذبه یا دافعه بین اجسام کبیتی است که نیرو گفته میشود و مقدار آن متناسب با مجذور فاصله دو جسم کم میشود. ولی برای توضیح کیفیت این نیرو مجبوریم سه نوع نیرو قبول کنیم:

۱ - نیروی مؤثر بین دو جسم مادی که نه خاصیت الکتریکی و نه مغناطیسی

داشته باشند بنام نیروی جاذبهٔ مادی یا گراویتاسیون .
 ۲ و ۳- نیروی مؤثر بین دو جسم مغناطیسی و یادو جسم الکتریکی که همیشه همراه باماده است، بنام نیروی مغناطیسی و نیروی الکتریکی.
 آزمایش با نشان میدهد که تاثیر نیرو از يك جسم الکتریکی و یا مغناطیسی روی جسم نظیر خود آنی و در طرفهٔ العین نیست بلکه نقل انرژی و امپولس (۱) الکتریکی و مغناطیسی از يك جسم به جسم دیگر در يك زمان معینی طول خواهد کشید هر چند هم که این زمان خیلی کوتاه باشد (گر چه برای تاثیر جاذبه این مدت زمان تعیین نشده است ولی برای وجود آنهم شکی نیست)
 برای توضیح تاثیر دو ماده رویهم، عده ای معتقد بودند که اجسام از دور میتوانند بدون واسطه رویهم تاثیر کنند (نظریهٔ تاثیر از دور)، ولی این توضیح قانع کننده نبود. فارادی مجبور شد بپذیرد که هر جسمی در فضای بلافاصله محیط خود تاثیر میکند. و مقدار این تاثیر متناسب با مقدار الکتریسته و یا مغناطیس است. فضا، یکه دارای این خاصیت شده است خاصیت را به فضای بلاواسطهٔ بعدی خود نقل میکند الی آخر... و یادور شدن از جسم کمیت این خاصیت متناسب و مجذور فاصله کم میشود. پس در نتیجه وجود ماده در نقطه ای، محیط آن نقطه تغییر خاصیت پیدا میکنند و این تغییر از نظر فیزیکی قابل اندازه گرفتن است تبادل این خاصیت از نقطه ای به نقطهٔ دیگر تا جسم میرسد. پس در واقع تاثیر دو جسم رویهم بدون واسطه و از دور نبوده بلکه با واسطه و در نتیجه از نزدیک است. (نظریهٔ تاثیر از نزدیک). فضا، یکه توانا بشود انرژی و عوامل دیگر را از نقطه ای به نقطهٔ دیگر برساند (بدون واسطهٔ مادی)؛ « میدان » گفته میشود یا بعبارت دیگر در « میدان » میتوان برای هر نقطه ای از نظر کمیت خاصیتی گذارد که با نقطهٔ دیگر فرق داشته باشند. یعنی فضا حامل خاصیت فیزیکی بشود و با فضای اقلیدسی که هندسی، و خالی از خاصیت فیزیکی است فرق پیدا کند. دیگر این نوع فضا را نمیتوان با وضع چند « مسئلهٔ اصلی » با فضاوت قبلی حل کرد؛ بلکه باید بکمک اسبابهای فیزیکی عملاً خواص آنرا اندازه گرفت و بدینصورت فضا، یک « واقعیت فیزیکی » میشود که در جزء « واسطه های فیزیکی » در جنب « جنس (۲) مادی » با واسطه ها قرار میگیرد .
 اگر قبول داشته باشیم که انرژی و امپولس فنا نمیشود و از نیستی هست نمیکردد (قانون بقاء انرژی و امپولس) طول کشیدن نقل انرژی و امپولس از جسمی به جسم دیگر تا باید کنندهٔ نظریهٔ تاثیر از نزدیک است. چون در فاصله زمانیکه انرژی و امپولس از جسم تاثیر کننده پخش میشود تا موقعیکه به جسم متاثر میرسد باید در جائی (یعنی در فضا) موجود باشد. پس بایستی جوهری در فضا موجود باشد که حامل این خاصیت بشود. از زمانیکه نظریهٔ (تایر از نزدیک) اظهار شد تا ابتداء قرن بیستم دانشمندان معتقد بودند که هر نمود طبیعی را بطور
 ۱ سرعت هر جسم ضرب در جرم آنرا امپولس و یا مقدار حرکت میگویند .
 (جنس، ترجمهٔ Stoff آلمانی است که از نظر فلسفی به «جوهر مادی» اطلاق می شود و جوهر نیز ترجمهٔ «سوبتانس» است.

مکانیکی میتوان توضیح داد و مجسم ساخت. چون تجسم واسطه غیرمادی، ممکن نبود محققین اجبارا قبول کردند که حامل خاصیت فیزیکی یا ناقل انرژی (مثل نور، مغناطیس) در فضا «جنس بدون جرمی» است؛ برانگنده در همه جهان و حتی در فضای خالی بین ستارگان، بنام اتر. خواص این عنصر بنام اتر با خواص ماده بایستی فرق داشته و فقط حامل امواج الکترو و مغناطیسی باشد.

پس قاعده باید محیط ما از دو عنصر اولیه: ماده و اتر ساخته شده باشد که هر دو از جنس مخالفی بوده، هر یک تابع قوانین مختص بخود باشند.

نظری بتکامل تاریخی کوششهای بشری در فهم ماده و اتر، چنانکه مختصرا توضیح داده خواهد شد نشان میدهد که شناسایی مادی و محسوسات حاصل از آن پیوسته گسترده تر شده اند. بطوریکه اصلا همین شناسائیهها بوده است که توسعه یافته و از اثر اتر کمتری پیداشده است. از این نظر است که پیدایش تصور اتر در فکرها دانشمندان از زمینه های مادی بوده است و خواص حاصله از تصورات مادی را خواسته اند بر شکل اتر منطبق سازند. و چون نتایج حاصله از این نوع طرز تفکر با واقعیت اتر اصلا متضاد است آزمایشهاییکه مبنی بر قضاوت قبلی، از این طرز تفکر حاصل میشود یا اینکه به خاصیتی از خواص ماده برخورد میکند و ماده در آزمایش ظاهر میشود؛ و یا اینکه به پاسخی منفی (یعنی به هیچ) رسیده اتر را گم میکند. در نتیجه ثابت میشود که اتر بر این زمینه قضاوت درک نبوده و بدون برخورد با تضادهائی نمیتوان آنرا مجسم ساخت. برای فهم اتر مباحث لازم، بایستی کاملا از نوع دیگری غیر از مادی باشند. تنها اطلاعات و آزمایش های وسیعتر و وسیعتر میتوانند برای اتر اشکال صحیحتر بدون تضادی بدهند. بررسی این منطقه عظیم از حقیقت جهان، بر بهره ترین مسائل علمی است که امروزه ما در راه قدم نهادن در آستان آن هستیم و درخشانترین هدفهای فیزیک آینده میباشد.

برای ساختن شکل طبیعت جهان بیجان، به «دوالیسمی» میرسیم. با وجود این تجسّسات پیوسته و پشت سرهم، درباره خواص اتر چنین وانمود میکنند که در اصل جهان بیجان را محتملا یک جوهر اولیه فرا گرفته باشد که آنهاست اتر است. ماده (۱) نیز اتر صورت یافته ایست مانند ابر که گرچه «شمسی واقعی» است، مظهرنا صورتی از بخار آب است (در حالیکه خود بخار آب دیده شدنی نیست)، یا مانند گردباد های هوا نیست که گرچه خواص مختص بخودی دارند ولی از همان هوای ساکن است که تغییر صورت یافته است. در حالیکه در این واقعیت های تغییر شکل یافته، قوانین دیگری کاملا از نوع دیگر حکم فرماست. اگر ما فقط قوانین مربوطه به گردباد ها را میشناختیم تجسم ساده هوای ساکن بکمک این قوانین بسیار مشکل بود. همین وضع را نیز امروز ما نسبت بفهم اتر دارا میباشیم؛ از نمود های صورت یافته اتر غیر از ماده چندان زیاد میشناسیم و به اندازه ای متنوع هستند که برگرداندن آنها به اتر بسیار مشکل است. با شناسایی های امروزه،

(۱) در اینجا بمنظور آزماده تهریف فلسفی آن نیست زیرا از نظر فلسفی مطابق توضیح لنین «ماده چیز است که واقعبت خارجی داشته باشد» اتر نیز ماده خواهد بود و بلکه اگر این توضیحات درست باشد نظر به رسیدن توضیح «ماتریست» بودن جهان ما اتر یا بسیم پایه محکمتری خواهد یافت.

مشکل حرکت مطلق

کوشش برای قابل درک کردن این اثر ممکن نیست زیرا این شناساییها هنوز در مفر انسانی باندازه کافی ریشه نندوانیده است.

۳ - امواج الکترو مغناطیسی - برای توضیح میدانهای الکتریکی و مغناطیسی، فارادی عده ای خطوط فرضی را بنام «خطوط نیرو» میبذرد، که از هر منبع الکتریکی یا مغناطیسی خارج شده در تمام فضا پراکنده میشود و چون برای هر منبع ثابتی مقدار این خطوط در تمام فضا تغییر ناپذیر است پس در هر نقطه ای از فضا تراکم این خطوط متفاوت است؛ و مختصات این خطوط، در هر نقطه کاملاً کلیه مختصات میدان را معین میسازد. پس میدان الکتریکی ثابت دارای خطوط الکتریکی ثابت و میدان مغناطیسی ثابت دارای خطوط مغناطیسی ثابت است. از طرفی چنانکه «ارستد» نشان داده است جهت عقربه مغناطیسی (فاره) در مجاور سیمی که الکتریسیته جاری دارد تغییر مینماید و مقدار انحراف از شمال و جنوب بسته به شدت جریان، فاصله از سیم و قدرت مغناطیسی است؛ و چنانکه رولات نیز بایک ذره الکتریکی گردنده نیز نشان داد، جهت این میدان مغناطیسی حاصله، عمود بر میدان الکتریکی ذره است. البته چون ذرات الکتریکی متحرک هستند، «خطوط نیرو» آنها نیز هستند و در نتیجه میدان الکتریکی متحرک میباشد. آزمایشهای دیگر بهم بخوبی نشان میدهند که خطوط نیروی مغناطیسی این میدانها که خطوط بسته ای بدور ذره الکتریکی را تشکیل میدهند متحرک هستند. برعکس فارادی نیز نشان داد که اگر میدان مغناطیسی حرکت کند در جهت عمود بر حرکت میدان مغناطیسی و در جهت عمود بر خطوط نیروی میدان جریان الکتریکی، و یادرسنتر میدان الکتریکی متحرک پیدا میشود. (ساختمان ماشینهای مولد برق). ماکسول بکمک محاسبات مفصلی نشان داد که در هر کجا از فضا که شدت میدان مغناطیسی تغییر کند، یک میدان الکتریکی متغیر پیدا میشود و برعکس اگر شدت میدان الکتریکی تغییر کند یک میدان مغناطیسی متغیر پیدا میشود که هر دو میدان برهم عمود هستند و خطوط نیروی هر میدان، خطوط نیروی میدان دیگر را محاط کرده است و این تغییرات در یک قسمت فضا بتناوب بنقاط دیگر فضا سرایت کرده، تحریک با سرعت سیر نور منتشر میشود. در صورتیکه در نقطه اول میدان مغناطیسی یا الکتریکی پیوسته در تغییر باشد در هر نقطه بتناوب میدان مغناطیسی و الکتریکی پیدا میشود. چنین میدانی را میدان الکترو مغناطیسی میگویند و مجموعه تغییر شکل خطوط میدانها را امواج الکترو مغناطیسی میگویند. امواج رادیویی از این نوع هستند.

۴ - مشکل حرکت مطلق - برحسب تصورات کلاسیک، انتشار نور و ارتباط میدانها بهم بواسطه وجود اثر است که واسطه نمود های الکتریکی، مغناطیسی (و ظاهراً مادی) میباشد. چنانکه گفتیم فضای محاط بر بار الکتریسیته یا مغناطیس دارای وضع بخصوصی است که میدان گفته میشود و برای هر نقطه از میدان خاصیتی میتوانیم قائل شویم که با اسبابهای فیزیکی اندازه گرفته میشود و گفتیم واسطه این نمودها باید اثر باشد. از همه ساده تر اینست که اثر را ساکن فرض

کنیم. قاعده بایستی اثر همه کیهان را یکسان فرا گرفته باشد. بطوریکه اجسام عادی مانند زمین بدون مانع از میان آن رد شود. از نظر اکتشافات جدید که نشان میدهد ماده آن اندازه توخالی است و تنها تمام فضای آن را میدانهای الکترومغناطیسی فرا گرفته است و حتی از این نظر که ماده را اتر صورت یافته بدانیم، تصور این امکان اشکالی نخواهد داشت.

نمود هائیکه تاثیر حرکت جسم را نسبت به نمودهای الکترومغناطیسی نشان میدهند؛ برای تعیین شکل جهان فیزیکی ارزش بی اندازه زیادی دارد. چونکه این گونه نمودها به مشکل ارتباط (پیوستگی) بلاواسطه ماده و اتر برخورد مینماید. اهمیت دیگر این نمودها در این است که اصلاح روابط دیگری را خارج از انتظار دانشمندان، که متکی بر معلومات بدست آمده بود نشان دادند. یعنی چون حرکات ماده را مشروط به اثراتی روی اتر میدانستند تصور میشد که ممکن باشد دستگاهی مبنی بر آزمایشهای معین روی تاثیر حرکت ماده بر نمودهای الکترومغناطیسی یافت که تمامی این حرکات نسبت به آن دستگاه سنجیده شوند و بدین ترتیب حرکت ماده را تنها نسبت بماده دیگر بلکه نسبت با اتر بطور مطلق معین کنیم ولی معلوم شد که مشکل حرکت مطلق آن اندازه هم که تصور میرفت ساده نیست و تغییر نتایج آزمایشهای مختلفه یکی از درخشانترین مشکلهای فیزیکی است که در حدود یکصد سال فیزیک با آن مشغول است.

برای روشن شدن مطلب مثالز برآمیاوریم دو جسم (ا) و (ب) هستند که حرکات غیر مشخصی دارند. ممکن است (ب) را ساکن فرض کنیم و حرکات (ا) را نسبت بآن معین کنیم. ممکن هم هست این سؤال پیش آید که کدام یک از این دو جسم «واقعا» حرکت دارند؟ ساده ترین شکل مشکل، طرح این سؤال است. مطابق توضیحات بالا قاعده آن جسمی متحرک است که تاثیر امواج الکترومغناطیسی حاصله از حرکت را بتوان روی آن معین ساخت. حال باید دید آیا ممکن است حرکت «مطلق» را بکمک این اثرات معین کرده؟ این اثرات کدامها هستند؟ یا اینکه فقط صحبت از حرکات مادی نسبت با اجسام مادی دیگر معنی خواهد داشت؟

لازم است توضیح بدیم که چنانکه مشروحا دیده شد اطلاق کلمه «مطلق» از نظر فلسفی بمعنی حرکت یک چیز بخودی خود، و بدون مقایسه با چیز دیگر؛ یا حرکت آن چیز نسبت به «هیچ» که هیچگونه خاصیت فیزیکی مؤثر روی دستگاه اندازه گیری نداشته باشد، نیست. چه در این صورت بی معنی است. بلکه از نظر فیزیکی، یافتن کمیت «حرکت مطلق» یعنی یافتن یک مبنای مطلقا ساکن (که با توضیحات بالا باید اتر باشد) و دارای خاصیت فیزیکی مؤثر روی دستگاه اندازه گیری که بکمک خاصیت این مبنا بتوان سرعت جسم غیر مشخصی را نسبت باین مبنا حساب کرد.

با توضیحات بالا اکنون دیگر بایستی این سؤال: که یک جسم روی زمین نسبت به اتر چه سرعتی دارد؟ و یا اینکه «حرکت» مطلق آن چقدر است؟ دارای معنی باشد. آنچه که آزمایشهای مختلف نشان میدهد از طرفی این جسم با زمین با سرعت ۳ کیلومتر در ثانیه، نسبت بخورشید، بدور خورشید گردش می کند، و خورشید هم

نسبت بنزدیکترین دستگاه ثوابت در شکل هر کول سرعت ۱۹ کیلومتر در ثانیه دارد و نسبت بخط کپکشان سرعت چندصد کیلومتر در ثانیه. اگر هم موقعی در نتیجه جمع این حرکات سرعت زمین نسبت به اتر صفر باشد بواسطه حرکت دورانی نسبت بخورشید بایستی در عرض سال دست کم سرعت بمطوق ۳۰ کیلومتر در ثانیه داشته باشد. لذا اگر دستگاه آزمایشی نسبت به نمودهای الکترومغناطیسی تعبیه کنیم بایستی حرکت زمین را نسبت به اتر نشان دهد.

ب- تاثیر حرکت ماده روی نمودهای الکترو دینامیکی

۵- شکل معادلان - بطور کلی ممکن است هر رابطه نمودها را بصورت يك عده جمله های بنهایت نوشت که هر جمله دارای يك ضریب ثابت و يك متغیری باشد که بترتیب قوه متغیر از صفر تا بنهایت تغییر کند. چنین رابطه را يك سری می گویند. مهمترین سری هادرفیزیک آنهايي هستند که متغیر آنها همیشه کوچکتر از صفر باشد. در صورتیکه متغیر خیلی کوچکتر از صفر باشد چون قوه ۲ و غیره برسد اعداد بسیار کوچکتری از صفر خواهند شد؛ در اینصورت برای آسانی عمل محاسبات، از جمله هائیکه دارای بامتغیر قوه ۲ و بیشتر است صبر فتنظر میکنند، يك چنین معادله ای را که تنهاداری يك جمله ثابت و يك جمله بامتغیر از درجه يك است «تقریب اول» یا «درجه اول» میگویند. ممکن است معادله با تقریب اول در بعضی آزمایشها کافی نبوده یا صفر باشد، در اینصورت با تقریب دوم و سوم الی آخر... عمل میکنند.

در صورتیکه مسئله برای یافتن رابطه سرعت جسمی نسبت به نمودهای الکترومغناطیسی باشد چون سرعت نور (۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه) نسبت بحرکات مادی (که قاعده از حدود صد ها کیلومتر زیادتر نمی شود) خیلی کوچک است، ممکن است عامل متغیر را «نسبت سرعت جسم بسرعت نور» گرفت و در نتیجه در تمام محاسبات تقریب درجه اول یا معادله درجه اول را بکار برد. برای حل مشکل ماسعی دانشمندان بر این است که دستگاههایی بسازند تا متغیر «نسبت سرعت جسم بسرعت نور» را معین کنند و چون چنان که توضیح داده می شود برای یافتن سرعت مطلق، تقریب درجه اول برای حرکات مشابه و مستقیم، جواب نمیدهد دستگاههای دیگری ساخته شد (بتوسط میکلسن و دیگران) که نسبت مجذور سرعت جسم به مجذور سرعت نور را می بایستی بدست دهد البته چون این مقدار بسیار کوچک است دستگاههای ساخته شده از دقیق ترین اسباب های فیزیکی محسوب می شود و برای رفع اشتباهات بسیار کوچک هم کوشش های حساسی خستگی ناپذیری شده است. محاسبات نشان میدهد که دستگاهها بایستی این نسبت درجه دوم را نشان دهند ولی عملاً این نسبت نشان داده نشده است و نقطه بحرانی همینجا است. دستگاههایی که برای یافتن این معادلات بکار میروند، یا نسبت بنمودهای نور است، یا الکتریکی و مغناطیسی

اول - تاثیر حرکت ماده روی نمودهای نوری

۶- اثر حرکت منبع نورانی روی سرعت نور - با آزمایش های زیادی که تا کنون

در فیزیک شده است باین نتیجه رسیده اند که سرعت انتشار نور با حرکت منبع

نورانی ارتباطی ندارد، با عبارت دیگر سرعت نور نسبت بهر دستگاہی مقدار است ثابت. یکی از این آزمایشها از اینقرار است:

ستارگانی هستند بنام ستارگان زوج که خود دو کره بزرگ هستند در حد و خورشید که در فاصله نسبتاً کوچکی نسبت بهم دور یکدیگر حرکت دورانی دارند. می توان بكم محاسبه ساده نشان داد که، اگر حرکت ستاره روی سرعت نور مؤثر باشد در ضمن گردش بی نظمیهای در مکان و وضع ستاره پیدامی شود که زائیده اختلاف سرعت دو نور است که از دو طرف ستاره بیا می رسد (چون یکطرف ستاره از مسدود می شود و طرف دیگر بماند یک می گردد). ولی آزمایشهای دقیق نشان میدهد که چنین بی نظمیها پیش نمی آید.

۷- اثر دوپلر ((Effée de Doppler)) - دو پار حساب کرده است که اگر جسم در حال سکونی نسبت به ناظری امواجی با تعداد ارتعاشات معین بفرستد، هر صورتی که این دو منبع نسبت بهم متحرک بشوند، تعداد نوسانات نسبت به حرکت نسبی این دو سرعت انتشار موج، تغییر میکند و چون نورهای مختلف از حیث رنگ تنها در تعداد نوسانات تفاوت دارند پس حرکت جسم منیر (نسبت به ناظر) بایستی تنها در رنگ نور مؤثر باشد. آزمایشهای روی ملکولها در آزمایشگاهها و روی طیفهای کیهانی بخوبی این تاثیر را نشان میدهند.

۸- انحراف Aberration - در ۱۷۲۵ برادلی متوجه شد که مکان یکی از ستارگان در آسمان، که بكم دور بین معین می شود، ضمن سال تغییر کوچکی می نماید و آزمایشهای دقیقتر نشان داد که تمام نوابت این تغییر را پیدا میکنند، که در اثر حرکت دورانی زمین بدور خورشید میباشد و ابراسیون گفته می شود، باینصورت که هر سیاره ضمن سال شمسی در محل خود یک بیضی کوچکی را در فضا می بیند که قطر بزرگ آن مساوی ۴۷ در ۲ ثانیه است و قطر کوچک این بیضی برای ستاره هائی که در سطح گردش زمین هستند صفر (یعنی خط مستقیم) و در قسمت قطبی مساوی قطر بزرگ (یعنی دایره) است، جهت انحراف ستاره در هر زمان در جهت حرکت زمین است.

این انحراف را می توان چنین توضیح داد: وقتی دور بین را متوجه ستاره میکنیم نور ستاره از مرکز لوله دور بین، از دهانه وارد میشود در صورتیکه دور بین هیچ نوع حرکتی نداشت نور در امتداد محور دور بین بچشم میرسد ولی در واقع چنین نیست چه در همین زمان دور بین با زمین حرکت میکند و چون نور برای طی طول لوله دور بین، مدت زمانی لازم دارد در همین مدت دور بین کمی پیش رفته است، بدون اینکه نور حرکت دور بین را تبعیت کند، پس پس از رسیدن نور بعد سی چشمی دور بین کمی از امتداد محور منحرف شده است و زاویه این انحراف متناسب با نسبت سرعت زمین به سرعت نور است و برای اینکه ستاره در مرکز دور بین دیده شود یعنی نور آن در مرکز عدسی چشمی و در امتداد محور قرار گیرد بایستی محور دور بین را با اندازه زاویه انحرافی تغییر داد، که در واقع امتداد محور با امتداد انتشار اصلی نور، متناسب با نسبت سرعت زمین به سرعت نور درست میکنند. اگر سرعت زمین را ۳۰ کیلومتر در ثانیه بگیریم مقدار این نسبت (سرعت نور ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه)

مشکل حرکت مطلق

۲۰۹۶ ثانیه خواهد شد ولی چون سرعت متوسط زمین کمی از ۳۰ کیلو متر کمتر است عیلامساوی ۲۰۴۷۰۶۰۲ ثانیه میشود.

اهمیت موضوع در این است که این انحراف بواسطه حرکت دورانی زمین قابل اندازه گیری است چه اگر حرکت زمین مستقیم بود، گرچه انحراف پیدا می شد ولی چون محل ستاره در حالت سکون زمین معلوم نبود مقدار انحراف قابل اندازه گیری نبود. پس انحراف بواسطه حرکت غیر متساوی به زمین است. این انحراف بستگی به حرکت نسبی زمین و ستاره ندارد.

۹- همراهی کردن- اگر نور در واسطه مادی حرکت کند، سرعتش از سرعت در خلاء کمتر می شود. نسبت سرعت نور در خلاء به سرعت نور در واسطه مادی را ضریب انکسار آن واسطه مادی میگویند. اگر واسطه مادی نسبت به ناظر، متحرک باشد سرعت نور به تناسب جهت حرکت کمتر یا زیادتر میشود. چون سرعت نور را نسبت به اثر حساب میکنند، اگر خود اثر متحرک باشد سرعت نور با اندازه سرعت اثر زیادتر یا کمتر می شود. از اینجهت ممکن است تصور کرد که جسم متحرک اثر را با خود همراه میبرد بطوریکه در سرعت نور تفاوت حاصل می شود ولی بک حساب ساده نشان میدهد که چون در نتیجه حرکت جسم در جهت حرکت یا مخالف جهت حرکت ملکولهای کمتر یا بیشتری از واسطه در واحد زمان در برابر مسیر نور قرار میگیرند تا در حال سکون این استکه غلظت جسم و بالتجیه ضریب انکسار آن کمتر یا بیشتر می شود. بطوری که نمیتوان قبول کرد که جسم، اثر را همراه میبرد. «لاج» Lodge بکمک صفحه فولادینی که نور، از نافاصله روی سطح آن می گذرد و بسرعت زیاد میچرخد نشان داد که چون در اینحال سرعت نور در حدود دقت آزمایش تغییر نمیکنند پس اثر هم همراه جسم نمی رود. در صورتیکه اثر همراه جسم میرفت سرعت آنهم تغییر میکرد. بکمک قانون بالا بخوبی میتوان حساب کرد که قوانین انکسار و غیره در تقریب اول با تغییر سرعت واسطه های عادی مورد آزمایش تغییر نمیکنند (یعنی ضریب جمله درجه اول معادله صفر میشود) یعنی از نمودهای حاصله نمی توان سرعت جسم را نسبت به سرعت نور حساب کرد. «ولتن» و بعد «لرنس» از این خاصیت نتیجه میگیرند که سرعت نور در تقریب اول چه در دستگاههای ساکن نسبت با اثر یا «متحرک متساوی» تغییری نمی نماید. یعنی از این راه سرعت مطلق بدست نیاید.

۱۰- آزمایش زاگناس و هارس (Sagnass-Harress) - در ۱۹۱۴ زاگناس بکمک یک صفحه دایره ای که با سرعت یک تا دو دور در ثانیه میچرخید نشان داد که میتوان مقدار حرکت دورانی جسم را نسبت به نور حساب کرد. بدین ترتیب که از نقطه ای از محیط دایره دسته شمعی از نور را که بیک رشته نازکی مبدل کرده بود به صفحه شیشه ای نیمه جیوه شده تاباند. در نتیجه نور دو قسمت میشود یکی از شیشه رد شده به صفحه آینه در کنار دایره بر خورد کرده، از آنجا پس از انعکاس به آئینه دیگر برخورد میکند، تا اینکه دوباره بهمان نقطه اولیه شیشه نیمه جیوه شده میرسد، و قسمت دیگر از شیشه نیمه جیوه شده راه شعاع اول را، ولی معکوساً، می پیماید و باز بنقطه اول میرسد، در صورتیکه راه دو شعاع نور تغییر نکرده باشد، جهت هر دو نور در یکجا بهم میرسند و تغییری حاصل نمی شود ولی در حالیکه راه

دو دسته نور تغییر یابد و وجهه با هم اختلاف فضایی پیدا می کنند در نتیجه انتر فرانس (تداخل) پیدا میشود (۱). انتر فرانس حاصله را میتوان روی صفحه گرفت و بکک محل نوارهای سیاه و سفید اختلاف دو وجهه نور را حساب کرد. و از آن سرعت دورانی دستگاه را اندازه گرفت و نتیجه را با آزمایش مطابقت کرد محاسبه نشان میدهد که اختلاف راه دو رشته نور بستگی بسطیحی دارد که نور ضمن حرکت میسازد و در سطحی بمقدار ۸۶۵ سانتیمتر مربع زاکناس نشان داد که محاسبه بساعمل بصحوبی تطبیق میکند.

۱۱ - آزمایش «میکلسن» با تداخل سنج با در نظر گرفتن تقریباً دوم - چون با توضیحات بالا معلوم شد که با دستگاههاییکه مقدار ساده تناسب سرعت جسم را بر سرعت نور نشان دهند در صورت داشتن حرکت متشابه و مستقیم نمیشود سرعت مطلق جسم را حساب کرد. درصدد برآمدند که دستگاهی بسازند که تا عامل درجه ۲ را بدست دهند. البته چون مقدار این نسبت بسیار کوچک است دستگاه باید بسیار حساس باشد و اغلب با اشتباهات فراوانی همراه خواهد بود. یکی از این دستگاهها آزمایش با تداخل سنج میکلسن است. اصل عمل بسادگی بشرح زیر است: نور از یک منبع که روی خود دستگاه متحرك است تحت شعاع باریکی خارج میشود و بصفحة شیشه نیمه جیوه شده که با این شعاع زاویه ۵۰ درجه میسازد برخورد میکند. در نتیجه بدو رشته عمود برهم تبدیل میشود. هر دو رشته پس از طی مسافتی مساوی بدو صفحه آینه روی دستگاه برخورد کرده منعکس می شوند و دوباره یکدیگر را در محل تقسیم روی آینه نیمه جیوه شده تلافی می کنند. در صورتیکه اختلاف راه و سرعت موجود نباشد هر دو وجهه نور در یکجا با هم برخورد می کنند و در نتیجه تغییری حاصل نمیشود. ولی اگر اختلاف راه یا سرعتی در کار باشد، دو وجهه با هم در یک سطح تلافی نکرده بلکه اختلاف مکانی پیدا میکنند که در نتیجه انتر فرانس پیدا میشود. با توضیحاتی که تا کنون دادیم انتظار می رود در صورت متحرك بودن دستگاه، انتر فرانس حاصل شود بدینقرار: اگر یکی از رشته ها درست در جهت حرکت دستگاه نسبت بآتر باشد مثل اینست که جریان اتری مخالف حرکت نور داشته باشیم. در اینصورت باندازه سرعت دستگاه در رفتن از سرعت نور کم میشود و در برگشتن بهمین اندازه به سرعت نور افزوده میشود در حالیکه رشته نوری که در جهت عمود حرکت میکنند در رفت و بازگشت همان سرعت را خواهد داشت، و در نتیجه این رشته از رشته اولی کمی جلو میافتد و یک محاسبه ساده نشان میدهد که این تفاوت زمان باستانی متناسب با مجذور سرعت دستگاه بمجذور سرعت نور باشد (یعنی معادله با تقریب درجه ۲ است). نظر باینکه دقت این دستگاه بسیار زیاد است و کوچکترین ارتعاش یا تغییر حرارتی و جریان هوا در نتیجه عمل بسیار مؤثر است هنوز نتوانسته اند این دستگاه را با متحرك بودن نسبت بزمین آزمایش کنند. راجع بساکن بودن دستگاه نسبت بزمین در بند ۱۶ نوشته شده است.

۱ - برای توضیح ماده انتر فرانس ب مقاله: «اگر یک فوتون را داخل آب کنیم نمک می شود یا نمکسور چرا» در سمت خوانندگان همین شماره مراجعه شود

دوم - تاثیر حرکت روی میدانهای الکتریکی و مغناطیسی ساکن.

۱۲ - تاثیر با تقریب درجه يك - چنانکه گفته شد هر بار الکتریکی که با سرعت معینی حرکت کند دارای میدان مغناطیسی نیز می شود که شدت آن متناسب با سرعت نورا است؛ «رونسگن»، «رولاند» و «ایش والد» (Eich Wald) در این زمینه آزمایشهای کرده اند و مقدار میدان نیز عملاً و قتیکه بار الکتریکی نسبت به ناظر ساکن نسبت بزمین متحرك باشد، با کمال دقت اندازه گرفته شده است. برعکس اگر میدان مغناطیسی حرکت کند، يك میدان الکتریکی پیدا میشود که شدت آن متناسب با نسبت سرعت ناظر است با سرعت نور. ویلسن در ۱۹۰۴ و وین (Wien) در ۱۹۱۴ عملاً شدت این میدان را حساب کرده اند. ویلسن درون يك استوانه عایق روپوش دار فلزی متحرك يك میدان مغناطیسی قرار میدهند و می بینند که روی سطح استوانه، الکتریسته پیدا میشود. یعنی میدان الکتریکی، در نتیجه تغییر میدان مغناطیسی پیدا میشود (از نظر روپوش فلزی میدان مغناطیسی متحرك است چون تنها حرکت نسبی است).

۱۳ - باهم متحرك بودن میدان و ناظر - رابطه بالا نظیر رابطه نور بود. اما لرنس بكمك معادلات ماکسول حساب کرد که اگر میدان و ناظر باهم باشند (ساکن نسبت بهم) معادله درجه اول بدست نیاید (صفر است) زیرا ناظر متحرك (اثری از خود میگذارد مخالف با اثریکه میدان متحرك روی آن میگذارد) و چون سرعت هر دو یکی است یکدیگر را خنثی میکنند. یعنی ممکن نیست میدان مغناطیسی يك خازن الکتریکی را با دستگاهی اندازه گرفت که بساخود میدان متحرك باشد (البته در صورتیکه معادله درجه اول این اثر را در نظر داشته باشیم)

۱۴ - آزمایش بكمك خازن (۱) کرده اند - پس در نمود های الکترو-مغناطیسی مانند نور بایستی دستگاههایی یافت که با متحرك بودن میدان و آزمایش کننده، عامل درجه دوم را بدست دهد. از همه دقیقتر خازن مسطحی است که حول محور مابین دو صفحه میتواند دوران کند. چنانکه «فیتسجرالد» نشان داده است اگر يك چنین خازنی در امتدادی عمود بر محور دوران، که زاویه ۵۰ درجه با دو صفحه بسازد، حرکت کند؛ يك عزم گردش بدور محور دوران پیدا میکند که متناسب با مچندور سرعت خازن با سرعت نور است. تاکنون با دستگاهی که نسبت بزمین متحرك باشد این آزمایش بعلا شکل زیاد عملی نشده است، راجع به آزمایش با این خازن که نسبت بزمین ساکن باشد به بند (۱۷) مراجعه شود.

۱ - خازن دو صفحه فلزی است در فاصله یوار نزدیک بهم که روی يك صفحه الکتریسته منفی و روی صفحه دیگر بهمان مقدار الکتریسته مثبت است و چون این دو الکتریسته یکدیگر را جذب میکنند، برای دانه الکتریسته های هر صفحه نسبت بهم کم میشود بطوریکه با نیروی الکتریکی کمتری مقدار الکتریسته بیشتری میتوان به صفحات داد. البته هرچه دو صفحه بهم نزدیکتر باشند، این خاصیت بیشتر است و بدینصورت الکتریسته زیادتری ذخیره میشود.

سوم - درباره حرکت مطلق زمین

در (بند ۴) توضیح دادیم که دست کم برای يك نقطه از زمین، باید سرعت مطلق ۳۰ کیلومتر در ثانیه وجود داشته باشد و در بند (۸) دیدیم که بكمك آبراسیون میتوان سرعت انتقالی زمین را بدور خورشید معلوم کرد. بكمك آزمایش فوکولت میتوان حرکت دورانی زمین را نشان داد (تغییر سطح نوسان پاندول نسبت به زمین) اکنون میخواهیم بكمك دستگاههاییکه گفته شد، حرکت مطلق زمین را حساب کنیم. دیدیم که برای حرکات مستقیم و متشابه با ككم معادلات از درجه يك نمیتوان حرکت مطلق را حساب کرد ولی آزمایش زاگناس (بند ۱۰) حرکت دورانی را میتواند نشان دهد و آزمایش میکلسن با تداخل سنچ که معادله از درجه ۲ بدست میدهد (بند ۱۱) (نسبت به نمود نوری) و آزمایش باخازن گردنده (بند ۱۴) (نسبت به نمود الکتریکی) باید بتواند حرکت مطلق را نشان دهد. اکنون نتایج را به بینیم:

۱۵ - میکلسن و گماله Gale و Michelson در ۱۹۲۵ خواستند از حرکت دورانی زمین استفاده کنند و آزمایش زاگناس (بند ۱۰) را با دستگاه زمین عملی سازند. چون حرکت دورانی زمین خیلی کم است سطح حرکت نور باید زیاد باشد و چون حرکت را نمیتوان ساکن کرد یا بزرگرداند، برای مبداء اندازه گیری يك سطح کوچکتری باید اختیار کرد بطوریکه اثر حرکت دورانی خنثی بشود. آزمایش در سطح $24000 = 340 \times 613$ متر مربع اجرا شد. برای جلوگیری از اثرات خارجی ۰ راه نور بایستی از لوله های تخلیه شده بگذرد. آزمایش حرکت دورانی زمین را مساوی آنچه از راه های دیگر بدست آمده بود بدست داد.

۱۶ - آزمایش میکلسن - اگر زمین نسبت به اثر دارای حرکت مستقیم باشد بایستی بكمك دستگاه تداخل (اثر فرانس) سنچ میکلسن (۱۱) بتوان آنرا نشان داد. دستگاه را روی حوضی از جیوه تعبیه میکنند. برای اینکه از هر نوع ارتعاشات خارجی مصون باشد و با چند بار انعکاس راه نور را به ۱۱ متر میرسانند و دستگاه را در مواقع مختلف از سال در سمتهای مختلف بکار میبرند. همچنین دانشمندان زیادی در نقاط مختلف جهان این آزمایش را تکرار کرده اند ولی دقیقترین آزمایشها سرعت مطلق ۱-۲ کیلومتر ثانیه را نشان داده اند و فقط «میلر» توانسته است سرعت ۱۱-۱۰ کیلومتر در ثانیه را نشان دهد.

۱۷ - اولین مرتبه تراوتن Trouton و نوبله Noble در ۱۹۰۴ بكمك خازن گردنده (۱۴) خواستند حرکت مستقیم زمین را معین کنند بعدها توماشک Tomaszek حتی در ارتفاعات ۳۵۰۰ متری آزمایش کرده است و «فندر Fener» همین آزمایش را تکرار کرده است. کار دستگاه دقیقتر از آزمایش میکلسن میباشد. کلیه آزمایشها نشان میدهد که برای زمین سرعت از کیلومتر در ثانیه بیشتر نمیتوان بدست داد.

پس بطور کلی نمیتوان چه از راه نوری و چه از راه نمود الکتریکی، حرکت مطلق زمین را معین کرد.

۱۸ - نتایج آزمایشها - این هر دو آزمایش مهم نشان دادند که روی سطح زمین هیچگونه حرکت نسبی دستگاه نسبت به اتر قابل تعیین نیست. پس بدون اینکه به تضادی با هیچ نوع آزمایش برخورد کنیم قبول می کنیم که در آزمایشگاههای زمینی هرناظری نسبت به حامل نموده های الکترومغناطیسی ساکن است یعنی در هر زمان و در هر سمتی سرعت نور نسبت به زمین حساب میشود. ۱۹ - آزمایش تاثیر حرکت زمین در نیروهای جاذبه - ممکن است فکر کرد که اگر نموده های الکتریکی، نور و مغناطیسی حاصله از حرکت زمین بطلان بالا تغییر نمیکنند شاید روی جاذبه مؤثر باشد. تو ماشك و شافرنیشت Schaffernicht تغییرات زمانی جاذبه را تا یک میلیونیم تقریب حساب کرده اند. تغییرات حاصله را بقوی میتوان در اثر ماه و خورشید روی جاذبه زمین توضیح داد و بنا بر این حرکت کیهانی زمین روی جاذبه مؤثر نیست.

۲۰ - همراه بردن اتر بتوسط زمین - در بند ۸ (همراهی کردن) دانستیم که اتر چه در داخل و چه در سطح اجسام (آزمایش لاج) همراه برده نمیشود. در حالیکه آزمایش میکلسن (۱۶) و خازن (۱۷) نشان داد که بابتی اتر همراه زمین برده شود یا بهتر اینکه در مجاورت زمین نموده های الکترومغناطیسی نسبت بزمین صورت میگیرد. بنظر میرسد این دو نتیجه با هم مخالف باشند ولی لنارد Lenard نشان داد که میتوان هر دو اتر بالا را با هم جمع کرد. میدانیم که ساختمان ماده بطور عمده و بطور محتمل اصلا الکترومغناطیسی است. پس ماده اصلا نموده های از اتر به تراکمهای فوق العاده زیاد انرژی است. اگر بگوئیم اجسام در محیط خود اتر خود را همراه میبرد مثل اینست که بگوئیم اجسام میدان جاذبه خود را همراه میبرند. جرم دار بودن انرژی هم نشان (۱) داد این نموده ها با میدانهای الکترومغناطیسی بستگی دارد. پس وضع اتر در هر نقطه از فضا بواسطه مواد اطراف آن معلوم میشود. برای فهم بیشتر میتوان این خاصیت را نظیر میدان جاذبه تصور کرد. پس بطور کلی در سطح زمین مبنای وضع حرکتی تمامی جرم زمین است. یعنی اجسام بزرگ کیهانی تا فاصله های متناسبی اتر خود را همراه میبرند. نموده های الکترومغناطیسی نسبت به این اجرام صورت میگیرد. پس سرعت نور در مجاورت زمین یا اجرام کیهانی باید نسبت به آنها حساب شود. در فاصله های زیادی در کیهان قسمتهای اتری هر یک از اجرام با هم مخلوط میشوند. شاید در اینجا ها اتری باشد که با ماده ارتباط و پیوستگی نداشته باشد. لنارد این اتر را اتر اصلی مینامد.

چنانکه گفته شد توضیح لنارد با کلیه آزمایشها موافقت دارد. نتیجه منفی آزمایش میکلسن (۱۶) و خازن (۱۷) خود بخود واضح میشود، چون نسبت به اتر ساکن است و تغییری پیش نمیآید. آبراسیوان را هم بکمک جبر انرژی میتوانیم توضیح بدهیم و اشکالی پیش نمیآورد و امروزه هم بهترین توضیح شناخته

(۱) به مقاله برخورد فوتون با آب در آغو مجله مراجعه شود

میشود. گرچه تمام آزمایشها برای تعیین حرکت مطلق ۲-۱ کیلومتر نشان داده‌اند و میلر هم ۱۱-۱۰ کیلومتر در ثانیه پیدا کرده است ولی این عدد هم با توضیح بالا مخالف نیست.

نتیجه مثبت آزمایش میکلسن و گاله (بند ۱۵) هم دلیل بر این است که اثر حرکت دورانی را تبعیت نمیکنند. در صورتیکه این آزمایشها (بند ۱۰) درست باشند (چون ساکن کردن یا برگرداندن زمین ممکن نیست)، مبیایستی بر حسب وضع جغرافیائی « جریان اتری » در حدود ۱۰۰ متر در ثانیه موجود باشد. باستثناء این آزمایش، بقیه آزمایشهاییکه تاکنون شده است با اندازه کافی دقیق نیستند. ولی بالاخره برای قضاوت روی آزمایشهای از درجه دوم کافی است. گرچه بعضی از آزمایشهای از درجه یک، مخصوصاً آزمایش رنتگن (۱۲) برای تعیین میدان مغناطیسی خازن، (توماشک در ۳۵۰ مترهم با دقت زیادتری آزمایش کرده است تا تقریب، ۲ متر در ثانیه) خیلی دقیق هستند ولی منفی بودن جواب این آزمایشها هنوز ثابت نشده است. این آزمایش را با آزمایش (۱۵) میکلسن و گاله باید دلیلی بر صحت محاسبات لرنس (۱۳) بر بی اثر بودن میدانهای الکتریسیته ساکن روی معادلات از درجه یک دانست. نتایج (آزمایش فنر-بند ۱۷) نشان دادند که حرکت دورانی اثر، درخازنها بی تاثیر است. این آزمایش نشان میدهد که در صورت بودن جریان اثر، محاسبات روی خازن هنوز ناقص است. این تنها آزمایشی است که تاکنون عملی شده است و مطمئناً بعنوان حرکت نسبی نسبت به اثر پذیرفته میشود.

۲۱- نتیجه منفی آزمایش درجه دوم- برای انرژی، جرمی قابل شدیم. ممکن است اینطور توضیح داد که در آزمایش میکلسن تغییرات جرم نور حساب نشده است چون مقدار جرم در جهت حرکت کمی بزرگتر از مقدار جرم در جهت عمود بر حرکت است، و در نتیجه تغییری در جهت نیروهای مکانیکی وارده پیدا میشود که سبب حرکت دورانی در جهتی میشود که میدان الکتریکی را خشی میکند.

برای آزمایش میکلسن هم میتوان گفت که چون نور، جرم دارد، ضمن انعکاس از سطح آینه‌های متحرک، تغییرات امپولس چنان است که اثرات عکس، بوجود میآورد و در نتیجه با بودن جریان اثر هم اختلاف را از بین میبرد.

منفی بودن نتیجه را میتوان بشکل توضیح «فیتس جرالده» هم دانست (۱۸۹۱) او میگوید چون تقسیم خطوط نیرو در اثر حرکت، بدون شک تغییر خواهد کرد ممکن است قبول کرد نیروها را در حالت سکون، شکل ماده را تعیین میکنند پس از حرکت طوری تغییر میکند که طول دستگاه اندازه گیری در جهت حرکت اثر، نسبت به جهت عمود کوچکتر میشود و در نتیجه اختلاف زمان از بین میرود. لرنس نیز این ایده را بعدها از نظر ریاضی حل کرده است.

ولی باید متوجه بود که تاکنون آزمایش مطمئنی برای این کوتاه شدن

مشکل حرکت مطلق

در دست نیست و بلکه برعکس اثر نداشتن حرکت زمین روی شدت جاذبه مغالف این توضیح است. این توضیح را بگونه آزمایش فکری میتوان دانست. بطور کلی آزمایشها آنکه از درجه دوم «نسبت سرعت جسم به سرعت نور» باشد مانند درجه یکم، اگر بدقت اجراء شود، جواب نمیدهد. پس امروز هیچ امکانی برای ما نیست که چیزی درباره وضع حرکتی «مطلق» برای حرکتهای مستقیم و متشابه بگوئیم درحالیکه برای حرکتهای دورانی چنانکه آبراسیون (بند ۷) و یا آزمایش «میکلسن-گال» نشان میدهند میتوانیم پیش گوی کنیم. (آزمایش فوکولت نیز از این دسته است).

چهارم اصل نسبیت

۲۲ - نسبی بودن حرکات مکانیکی و الکترو دینامیکی - عدم امکان تعیین حرکت مطلق، ثابت میکنند که از نظر الکترو دینامیک، حرکتها نسبی است، همچنانکه در مکانیک نیز حرکتها نسبی است. اینشتین در فرضیهٔ تئوریهای نسبی خود بین نتایج حاصله روابطی داده است. این فرضیه نمودهای مکانیکی و الکترو-دینامیکی را دقیقتر حساب میکند و حتی انحراف مسیر نور را در میدانهای جاذبه و «میل سمت قرمز» را در طیف همه توهای سیارات با تقریب کمی نشان میدهد. اصل در آبراسیون نمود حاصله در اثر حرکت نسبی ناظر نسبت به نور است (بدون ارتباط با منبع). و از این نظر مسئله نسبیت، نسبت به انرژی حل نشده است مخصوصاً اگر در نظر آوریم که انرژی خود محتوی ماده بصورت مخصوص است ممکن است قبول کرد که در این زمینه تغییرات وسیعی پیش خواهد آمد. نظر به مفصل بودن این بحث، و متناسب نبودن با حجم این نامه، توضیحات بیشتری را برای وقت مناسبتری میگذاریم.

خواهشمند است اشتباهات زیر را در این مقاله تصحیح فرمائید:

در صفحه ۷۰ سطر ۱۱ بجای - اثراتر - اثر، بگذارید.
فصلت آخر صفحه ۷۰ را اینطور اصلاح کنید: «اگر این توضیحات درست باشد بملت رسیدن به توضیح «مونیم» جهان، ماتریالیسم پایهٔ محکمتری خواهد یافت

در صفحه ۲۱ سطر ۱۰ بجای، (فاره) - (ناره) بخوانید
در صفحه ۲۱ سطر ۱۵ بجای - نیز هستند، نیز متحرک هستند - باید خوانند
صفحه ۲۲ سطر ۱۴ «تنها» - «نه تنها» باید شود

اخلاق (۱)

آن بخشی از دانش که درباره خوبی و بدی، درستی و نادرستی رفتار و کردار بحث می نماید، اخلاق نامیده میشود. اخلاق آن جنبه ای از رفتار و کردار انسان است که بر حسب درجه تکامل اجتماع و نوع مناسبات افراد و طبقات، بد یا خوب و یا درست و یا نادرست شناخته میگردد.

کوشش بسیاری تاکنون بوسیله فلاسفه ایده آلیست بعمل آمده است تا ملامک و میزان معین و مطلق برای اخلاق پیدا کنند؛ و یا خوبی و بدی اخلاقی را توجیه نموده، طرز عمل قوای معنوی را که بدن وسیله بدی را از نیکی تمیز می دهیم کشف نمایند. اما از آنجا که جمیع این نظریات فاقد جنبه علمی می باشد، نتوانسته است یک تشریح روشن و صریحی از اخلاق در دست رس ما بکنند. زیرا فلاسفه ایده آلیست وجوه تاریخی و تحولی (Dynamic) و نسبی اخلاق را بکنار گذاشته، تنها به بررسی موازین اخلاقی روز پرداخته اند.

برخی از قدما کوشیده اند که اخلاق را از نظر حکمت علل غایی (Theology) تحلیل کنند، مانند فلاسفه اشرافی و استدلالی یونان قدیم (سقراط، افلاطون و ارسطو). سقراط خواص ماده را نادیده انگاشته و تعالیت های موجود زنده را کوششی برای بیان رسای فرمانهای الهی می شمرد. عده ای نیز اخلاق را قراردادی دانسته، از آن چنین نتیجه گرفته اند که رفتار اخلاقی غیر طبیعی؛ و خلاف اخلاقی طبیعی می باشد مانند گلاکن (Glaucon) و آدمانتوس (Adeimantus) که در مباحثات کتاب دوم جمهوری (Republic) افلاطون بکرات ذکر شده اند.

تا زمان تجدد علمی و هنری قرون وسطی (Renaissance)، علم الاخلاق از علم سیاست جدا نبود؛ و این دو، جنبه های یک سؤال کلی تری بشمار می آمدند، اینکه «زندگی خوب انفرادی کدام و بهترین نوع حکومت بر افراد کدام است؟» رنسانس این دو موضوع را از هم جدا کرد و فلاسفه درباره اخلاق و سیاست، جداگانه به «غور و تفحص» پرداختند. نظریات مهمی را که از این بعد بمیان آمد بدین ترتیب خلاصه می کنیم:

۱- نظریه حضوری و افادی (Intuitionism, Utilitarianism) حضوریها خوبی و درستی کردار را از خصوصیات درونی و ذاتی خود عمل، و مستقل از هر عمل و نتیجه و فرد دیگری، می دانند و افادیها درستی کردار را در نتایج نیک و بد آن و در خارج از نفس عمل می جویند. بیشترین لذت بیشترین افراد را ملامک اخلاق قرار می دهند.

۲- نظریه ذهنی و عینی (Subjective و objective) نظریه ذهنی خصوصیات

1) Ethics

نیکی و بدی را در ذهن انسان و زاعیمده ذهن انسان می‌داند، در حالیکه نظریه عینی این خصوصیات را در دنیای خارج می‌بیند.

۳ - نظریه طبیعی (Naturalistic Theory)

این مکتب که از لحاظ کسلی می‌توان آنرا ذهنی (Subjective) دانست بوسیله استنتاجات انسان‌شناسی (Anthropology) پیدا شده است. بر حسب این نظریه انسان خود موجد اخلاق خود نیست بلکه اجتماع اوست که نحوه اخلاق او و نیکی و بدی را معین می‌کند. سنن قدیم چنان در وجدان نژاد بشر متصکن شده است که امروز مانند غرائز میراث مامی باشد.

نظریه انکاریون - (Nihilist Theory)

این طرز تفکر در تحلیل آخرین، هر گونه ارزش و اعتباری را در عقاید اخلاقی و نیکی و بدی انکار می‌کند.

از حضور بها (Intuitionists) می‌توان کانت (E.Kant) و باتلر (Butler) را در این جا ذکر کرد. از فلاسفه افادی (Utilitarians) سیکویک (Cigwich) و بنتام (Bentham) و جان استوارت میل (J.S.Mill) قابل ذکرند. و نظریات ذهنی را هابز (Hobbes) و اسپینوزا (Spinoza) و هیوم (Hume) و سنسر (Spencer) و دورکایم (Durkheim) و هارتلی (Hartley) به انواع و اشکال مختلف بر قرار کردند.

باید متذکر شد که یکی از انواع نظریه افادی به شکل نظریه کسب لذت (Hedonism) پیدا شد. موجدین این نظریه معتقدند که جمیع اعمال انسان و هر مرد زنده اصولاً برای کسب لذت و دفع رنج و آلم است. نیک آنست که خواهش های ما را سیراب کند و بد آنست که بر نجانند و نفرت برانگیزد.

از بحث بیشتری در نظریات فلاسفه فوق الذکر، مادر این جا خودداری می‌کنیم و به اصل موضوع از نظر علمی می‌پردازیم. گفتیم که برای مطالعه علمی اخلاق بررسی موازین اخلاقی روز کافی نیست، بلکه باید علل پیدایش و نحوه تحول و عوامل تغییر دهنده آنرا قبلاً مطالعه نمود، و خصوصیات و مشخصات آنرا پیدا کرد و طبقه بندی نمود. فقط بدین نحو می‌توان موضوعی را از نظر علمی شناخت.

* * *

نگاهی به تاریخ

انسان منفرد، حیوانی بیش نیست - او نه خانه دارد نه لباس - نه بای بند خانواده است و نه در قید مسئولیتی - بنابراین فعالیت های او را طبیعت خارج و غرائز او درونی محدود می‌کند. او همانطور که خانه ای برای زیستن ندارد، اخلاق معینی نیز برای مناسبات خود با سایر افراد، که هنوز متبلور نشده است، نمی‌شناسد. برای او کشتن نه فضیلت است و نه رذالت. دروغ شکل ندارد و « فریب » را بطور غریبی می‌شناسد.

اما همینکه احتیاج بهتر زیستن و تجربه و ظرفیت دانائی برای او اجتماعی بوجود می‌آورد، دیگر او در رفتار خود بی بندوباری گذشته را از دست می‌دهد.

بنابراین آنچه رفتار اجتماعی او را بوجود می آورد و محدود می سازد و مقید می کند و یا می پسندد و سرزنش می کند زندگی اجتماعی اوست. به کلامی دیگر مناسبات او با افراد دیگر و یا عمل و عکس العمل رفتار او با سایر انسانها مبنای اخلاق اوست.

اولیه ترین نوع اخلاقی که در این اجتماعات جنگلی می یابیم به شکل تابوها Taboo جلوه می کند. در این مرحله قانون و اخلاق و آداب و رسوم درهم ریخته است. با تکامل شرایط زیست و معیشت و یا نوع تولید، روابط اجتماعی (روابط تولید) نیز تحول می پذیرد و در اخلاق و رسم و عادت و قانون متناسب با شرایط اقتصادی مفاهیم نوینی پیدامی شود. تقسیم کار، حس تعاون را ایجاد می کند. نبرد با طبیعت و مبارزات اجتماعی از راه ترس از مرگ و شکنجه و بیماری و رنجوری حس ترحم و شفقت را از طرفی، و بیدادگری و شقاوت را از طرف دیگر، بیدان می آورد. با پیدایش طبقات و بهره کشی، بی نیازی و فقر، عدالت و ظلم، سخاوت و خست نیز دوش بدوش هم دیده می شود. آیا دزدی نارگیل برای مردی که بادیست و یا از شاخه ها آویزان می شود مفهوم دارد؟ و یا آرزوی ولع برای مردی که جنگل پر نعمت را همیشه در اختیار دارد و از بیم عدم امنیت اقتصادی فردا بخود نمی لرزد معنائی دارد؟ اما چون یکبار در اثر استثمار و تراکم ثروت، مفهوم عدم امنیت اقتصادی پیداشده می لرزند و آرزو دامنگیر همه می گردد، بی نیاز و مستمند، حاکم و محکوم، همه در این سلیح، امنیت می جویند.

موضوع جنس (Sex) میدان وسیعی از اخلاق را در زیر بال کشیده است و اخلاق دانهایی ما (Moralists) نیز بیشتر نظریات خود را از وضع جنسی این دوران، بدون در نظر گرفتن (و یا آگاهی) تحولات تاریخی آن، استنتاج می کنند. برای روشن شدن تحولات اخلاق، شاید مثالی نیکوتر از جوجه مختلف روابط جنسی، و اخلاق ناشی از آن، در قالب شرایط اقتصادی متفاوت، نیابیم.

مطالعات دقیق مورگان Morgan، باخوفن Bachopen، مک لنان Mc Lennan، و بالاخره انگلس F. Engels وضعیت ماقبل تاریخی و تاریخی خانواده را برای مارو شن می سازد. این دانشمندان نشان می دهند که چگونه خاندان و روابط جنسی تحول پذیرفته و تغییر کرده است. از ازدواج مختلط Promiscuous intercourse و ازدواج گروهی Gro pumarriage و چند شوگیری Palyaudry و چند زن گیری Palyandry تا ازدواج جفتی Pairing family تا یک زن گیری یک راه تکامل درازی را انسان باغریزه ثابت جنسی اش پیموده است. غریزه در جای ثابت مانده اما نحوه بیان و تظاهر آن به انواع مختلف و به لباسهای گوناگونی در آمده است. آنچه در یک زمان حرام و نامشروع و ناپسند جلوه می کرد در زمانی دیگر نواب و ممدوح می شد. اگر تابوای کدبانوی کارپردازی را که با کیسوان سفید در میان حلقه شوهران جوانش نشسته از دوران مادشاهی Matriarcha امروز ترسیم کنیم مورد تکفیر قرار خواهیم گرفت. دخترانی که در معبد آپولو Apolo معتکف می شدند تا قبل از عروسی با جوانان منتخب خود آزادانه بنام خدای خورشید عشق بازی می کردند، در قرون وسطی بی شک به آتش مقدس کلیسا

سپرده می‌شدند. عرب ماقبل اسلام دختر خود را در خاک می‌گذاشت تا از ننگ رسوائی در امان باشد. و برای غارت کاروان‌دار بی‌سلاح، شمشیری به او عرضه می‌داشت تا در چپاول خود ننگ ضعیف‌کشی را بر خود هموار نکرده باشد.

پریکلس Pericles در جوانی مانند دختران، شیدایی می‌کرد و سقراط را می‌فریفت و از آن فخر و شرف بر خود می‌بالید. و حواریون مسیح به زن نزدیک نمی‌شدند تا درهای بهشت را بروی خود باز نگاه دارند. در هند، زنان، به‌دراز مَرگ شوهران، خود را در آتش می‌انداختند و در تبت هنوز آثار چنبد شوگیری باقی است بازارهای روم قدیم از کنیزان و غلامان موبور بریتانیایی مملو بود و زنان درباری قرون وسطی هر روز مردی را مخفیانه بدام می‌انداختند. دوران سرمایه‌داری فحشاء و اسارت جنسی زن را از طرفی و آزادی نسبی بیشتری از طرف دیگر برای او بوجود آورد. تا سوسیالیسم تساوی کامل مرد و زن را تضمین کند و با عدالت اقتصادی و برانداختن اصول طبقاتی به اخلاق، رنگ نوین بخشد. چنین است تحولات عجیب تاریخ جنسی که هر یک نیز اخلاق مخصوصی را متناسب با عادات و قوانینی در بردارد؛ که فقط می‌توان بادر نظر گرفتن «روابط داخلی لازم ملزوم و بهم پیوسته آنها... تغییرات و تحولات و حرکت و نمو آنها، از بوجود آمدن و از میان رفتن آنها» (استالین)، تصویری درست و علمی از تاریخ اخلاق بدست آورد.

آنچه تاریخ می‌آموزد طبقه‌بندی کنیم:

۱ - نسبی بودن اخلاق: چون نیکی و بدی اخلاقی بر حسب سازمان و روابط اجتماعی بوجود می‌آید لذا بر حسب آن نیز تحول می‌پذیرد. اما از آنجا که مناسبات بشری خود تابعی از نوع تولید و درجه تکامل افزار تولید است، همیشه سازمانهای مختلف اقتصادی مبین اخلاقیات متفاوت می‌باشد. این اختلاف مفهوم‌های نیکی و بدی است که جنبه نسبی اخلاق را بوجود می‌آورد. آزادی و عدالت را در روزگاران بردگی در نظر بگیریم. آیا عدالت شامل طبقه برده‌می‌شد؛ مفهومی که او از «حق» و «عدالت» می‌شناخت و فیلسوفی که او را محکوم می‌ساخت آنچه ازداد گستری می‌دانست با مفهومی که بورژوازی و یا طبقه کارگراز اینها می‌داند اختلافی بسیار دارد - غلام به‌خیش بسته می‌شد، دخترش در تصاحب مالک و پسرش در بازار برده‌فروشان حراج می‌گردید. کدام غلامی بود که شکایت از تازیانه ارباب نزد قاضی برد؟ زیرا اجتماع عدالت را بر همان دستگاه اخلاقی مینا کرده بود. مسیحیان اولیه را در دهن شیر می‌افکنده و مردم رومی از تماشاهای آن لذت می‌بردند - حتی امپراطور فیلسوف رومی «مارکوس نوریوس» در این روش غیر انسانی ایرادی نمی‌دید.

میزان پاداشی که برای «زنا» و تصویری که از آن، طبقات مختلف در دورانهای متفاوت دارند نیز ملاکی برای تغییرات شدت نیکی و بدی اخلاقی است. در قرون وسطی زناکار بر روی تخته مجازات کلیسا در زیر شلاق جان می‌داد؛ ولی در دوران سرمایه‌داری ناموسها با پول مانند کالا خرید و فروش می‌گردد. بدین ترتیب فضایل و خصایل اخلاقی تغییر می‌کند. بنابراین اخلاق را باید در شرایط

تاریخی و به نحو نسبی قضاوت کرد نه بطور مطلق و ابدی. نسبت در اخلاق نه تنها در طول تاریخ از لحاظ شرایط زمان و مکانی صادق است، بلکه در هر مرحله بخصوصی از تاریخ، از نقطه نظر طبقات مختلف المانافع نیز وجود دارد. «اسپارتا کوس» عدالت را در رهائی از بوغ پاتریسین هامی دانست. و «کراسوس» حق آن می‌دید که تنگ عمیقان بردگان باخون آنان شسته شود. بورژوازی حق دارد اگر بر روی سرمایه خود چون افعی لانه می‌گذارد و کارگر نیز حق دارد اگر انقلاب را مقدس می‌شمرد. آیا می‌توانید این وجود مختلف «حق» را با هم در یک دستگاه اخلاقی اندازه گیری کنید؟ اگر از عالم بورژوا سؤال کنید، دستگاه متربك فلسفه دمکراسی انتخاباتی را برای شما به پیش خواهد کشید، و اگر از مارکسیست سؤال کنید به جهت و تحول طبیعی و سیر دیالکتیکی تاریخ و علوم مثبت و تجربی و مادی اشاره خواهد کرد. در علم، منطق مارکسیست قاطع است پس در محق بودن نیز از نظر علمی، در این دوران حق با کارگر است. اگر این سؤال را از همین مارکسیست در پنج قرن پیش می‌نمودید در همین دادگاه، آریستوکرات را محکوم و بورژوا را تبرئه می‌نمود. آنکه از فشار رنج و تنگدستی، قرصی نان می‌دزدد ممکن است مسیو «میریل» و یا «ژان و الزان» باشد. اما از درد دادگاه بورژوازی به زندان و ۱۸ سال اعمال شاقه روانه می‌شود. و سرمایه داران که ملتهارا در جنگ منفور برای حفظ منافع پلید خود بخون می‌کشند مدال و عنوان بدست می‌آورند؛ در حالیکه علم و عدالت واقعی چنین ایجاب می‌کند که آریستوکرات دزد و کولی دزد را نباید در پشت یک کرسی محاکمه نمود. تریبون‌های کنونی را تعویض کنید، عدالت برقرار می‌گردد.

۳- اخلاق بر حسب روابط تولید (سازمان اجتماعی) - از آنچه
گفته شد چنین برمی‌آید که هر دورانی نیکی و فضیلت را چنان ایجاد می‌کند و می‌پروراند که احتیاجات مناسبات اجتماعی ایجاب می‌کند. آنچه سرف و رعیت و دهقان از خان فئودال می‌پسندد و تحسین می‌کند جز سخاوت و رأفت و بنده پروری نیست و آنچه اشراف ملوک الطوائف از سرف می‌خواهند جز اطاعت محض و تحمل رنج نمی‌باشد. لذا در هر مرحله‌ای از تکامل اجتماع، دستگاههای حقوقی و اخلاقی مانند دستگاههای سیاسی و هنری انعکاسی از درجه نمو و پیشرفت دستگاه اقتصادی و استحصالی می‌باشد. شرایط اخلاقی که بدین نحو بوجود می‌آید مشروط به تصویب و تأیید طبقه حاکم و بهره‌کش می‌باشد تا بوسیله وضع قوانین، بدان جنبه مشروعی بدهند. در این جاست که روا و ناروا، درست و نادرست بر حسب وضع و منافع طبقاتی تعریف میشود.

۴- ماهیت دیالکتیکی اخلاق

در سراسر تاریخ تمام خصوصیات اخلاقی متضاد باهم پدیدار می‌شود و با هم از بین می‌رود، زیرا آنچه موجد اخلاق است خود

به نحو دیالکتیکی ظاهر می شود و نمو می نماید. تراکم ثروت بدون فقرتصور نشدنی است، همانطور که مفهوم «سغاوت» بدون «خست» از ادراک میسر یزد. وقتی که در کوی و شهر گشتید و در یوزه ای نیسافتید بدانید که آنجا دست پخشنده ای نیز نخواهید یافت. مادام که از ترس نفرت داریم شجاعت و تهور را می ستائیم - فقط وقتی که موجبات و علل وحشت و ترس ناپدید گردد، مفهوم دلیری هم فراموش خواهد شد. خصوصیات اخلاقی بدین ترتیب نحو دیالکتیکی بوجود می آید و اضداد باهم تکامل و نمو می نمایند و در ترکیب هر دو ماهیت اصلی خود را ازدست می دهند. مانند دو مقدار الکتریسته مثبت و منفی مساوی که بعد از ترکیب شدن خنثی می گردد. بگفته شاعر دیالکتیکی انگلیسی :

اگر ما کسی را نیازمند نسازیم
آیا «رحمت» را کجا خواهید یافت ؟
و اگر همه مانند ما شادمان بودند،
آیا «عفو» میتواند هنوز زنده باشد؟
و این راست است که : «عفو» و «رحمت»
مادر تیره بختی است .

۴ - طبقاتی بودن اخلاق

تاقرون وسطی اشراف و «اصلزادگان» در بسیاری از نقاط، نسبت به عروسان در شب زفاف برداماد حق تقدم داشتند. «انگلس» در «منشاء خانواده و دولت و مالکیت شخصی» می نویسد : «يك كشيš یا شاهزاده یا يك مرد رسمی، رئیس خاندان (Gens) و یا بهر عنوان دیگری، بنماینده گی از طرف جامعه تشریفات شباول را با عروس که حق او بود بجای می آورد...» و فرمان فردیناند کاتولیک را در سال ۱۴۸۶ چنین نقل می کند :
«معدلت ما چنین غدغن و اعلام می کند که لردهای سابق الذکر (سینورها - بارونها) ... هم چنین نبایستی که در شب اول با زنی که به عقد يك دهقان در آمده است بخوابند و نه در شب عروسی بعد از آنکه آن زن به بستر رفته است بعنوان علامت قدرت از روی بستریازن عبور کنند.»

تاریخ اجتماع طبقاتی از این مثالها لبریز است. تازمان قاجاریه، پادشاهان ایران نیز به جمیع زنهای رعایای خود محرم بودند. زندگی و قدرت های غیر مساوی، روان شناسی و اخلاق متفاوت ایجاد می کند. اخلاق در توده پاتریسین های رمی و توده پلین ها و پرولتاریوس (Proletarius) و نیز غلامان بسیار متفاوت بوده است. دلیل روشن آنکه قوانینی که بر یکی جاری می شد دیگری را معذور می داشت. آنچه دولت در یکی می پسندید در دیگری ناشایسته می دید. شرایط غیر عادلانه حقوقی و غیر انسانی از شرایط سخت تر و نامساوی تر مادی حکایت می کند، که خود مادر اخلاق و وجدان ماست.
هنوز در انگلستان (سوسیالیست) لردها را در مجلس لرد ها محاکمه می کنند، تا خون آبی (Blue Blood) و پلک آنها بدست آلوده مردم بی

در طبقات کارگر و بورژوازی دوران ما این اختلاف اخلاقی بطور فاحشی دیده می شود . یکی مبارز سرسخت ، علمی و متجدد ، و دیگری ریاکار و خشن و برنخوت و استفاده جیوست . اخلاقی که طبقه کارگر بدان نیازمند است ، در مبارزه برای از هم گسیختن بند های بردگی اقتصادی خود بدست می آورد . و اخلاقی که بورژوازی بدان متصف است از روش استثماری و استعماری او زائیده میشود . از این رو همیشه دو دستگاه اخلاقی بر حسب طبقات مختلف در هر اجتماعی مشهود میگردد . یکی مترقی و پیشرو - دیگری مرتجع و عقب مانده . طرز عمل (مکانیسم) بنیاد گرفتن ریشه اخلاقی را از محیط کار ، مارکس بانیوغ خود تشریح می کند .

آنچه مارکس « غرابیت نفس » (Selfalienation) در طبقه کارگر می نامد يك مطالعه دقیق روان شناسی است . روزه گارودی (R.Garaudy) در این باره چنین می نویسد : « شخصیت انسان از اشیاء جدا نیست . افزاری که بدرستی قابل تطبیق و استعمال است ، برای کارگر در واقع چیزی از وجود اوست . مانند کمان اولیس (Ulyssse) که بوسیله آن هستی خود را تثبیت و تایید می کرد . ملك من یعنی آنچه چیزی که من در آن نفوذ کرده ام ، آنرا دریافته ام ، بکارش برده ام . بآن اندازه که يك دستگاه اجتماعی بشری را از بشر دیگر ؛ ملك را از مالك . کار را از کارگر بیگانه می کند آن دستگاه غیر انسانی است . » کارگر مزدور در عین حال از ابزار و محصول کار خود محروم است . حتی اگر در محصول کار ، شخصیت خود ، ابتکار خود ، ابداع خود را تمرکز دهد و تمام ارزشهای خویش را در آن متبلور سازد ، باز از او بیگانه است . این ارزشها تنها در کالائی بدون تشخیص و تعیین وجود خواهد داشت که آن ، از آن سرمایه دار است . هر قدر کار بیشتر موجود ارزش باشد ، سرمایه بیشتری متراکم می گردد و کارگر باقیود این سرمایه ، که حقوق انسانیش را از وی سلب کرده مقیدتر میشود . پس عالیترین نوع ارزش انسانی یعنی کار از صاحبش بیگانه می شود و در کالا ، مکان می گزیند »

(ترجمه ا . طبری - شکنجه و امید)

چنین است ریشه مفاسد اجتماعی که شخصیت را گمنام و نا آشنا و بی ارزش می سازد . شخصیت کارگر از هنر او جدا می شود و بدستی منت گذار و مشتبی پول نیازمند میگردد . از طرفی نیز باید توجه داشت که این امر تضادی را در بردارد ، و آن بیداری وجدان طبقاتی کارگر است . کارگر هر قدر از شخصیت فنی و هنری خود بیشتر محروم شود ، برای بچنگ آوردن آن مبارزتر می شود ، روح انقلابی و پیشرو کارگر از این منسابع قدرت که در عین حال ضعف اوست تغذیه میکند .

۵ - منشأ طبیعی اخلاق - دانستیم که مفهومات اخلاقی ما را شرایط محیط و زیست و معیشت مبین می کند ، و حالات روانی (Psychic) خاصی ایجاد می نماید. اما در چگونگی عوامل طبیعی درونی (Subjective) که این تاثیرات عینی (Abjective) را منعکس می نماید تا بحال بحثی ننمودیم. هنگامیکه ذهنیون در این زمینه فلسفه باقی می کردند هنوز فیزیولوژی نضجی نکرفته بود و حقایق ساختمانی طرز عمل عوامل درونی بشکل امروز مدون و روشن نشده بود .

« فرویدیسم » (Freudism) که روان شناسی را بیشتر بر فیزیولوژی جهاز تناسلی و غیره جنسی مبنی میکند؛ در روش خود غلو کرده و هر گونه انحراف اخلاقی را نیز در مرتبه اول در اختلالات جنسی می جوید . فروید می گوید : « هر کس که رفتار غیر طبیعی دارد، از نظر من بی چون و چرادر جنسیت او اختلافی هست » و نیز در جای دیگر اگر بحث مفصل او را خلاصه کنیم باین نتیجه می رسیم : « گو اینکه ساختمان اعضای تناسلی زشت و کزیه است ، اما درک زیبایی بدون داشتن اعضای تناسلی سالم میسر نیست »

فیزیولوژی نکته جالب توجهی را برای ما روشن ساخته است. توضیح آنکه غده هیپوفیز (Hypophyse) که در قسمت جلو و زیرین مغز قرار دارد مانند عنانی سایر غدد ترشح کننده داخلی را تحت فرمان و کنترل خود قرار داده است . این غدد بدین قرارند : لوزالمعده - غدد فوق کلیوی (Surrénales) بیضه (در مرد) ، تخم دان (در زن) ، غده درقی (Thyroïdes) و پاراتیروئید (Parathyroïdes) و غیره ..

از طرفی می دانیم که تمام تظاهرات حیاتی ما مربوط بسلسله اعصاب ماست . اما کار سلسله اعصاب و عمل غدد ترشح کننده داخلی از یکدیگر متفک ناشدنی است . و عمل یکی را برد دیگری نمی توان مقدم دانست . این دستگاه مرکب است که هیجانات داخلی ما را بوجود می آورد و کنترل می کند . مثلاً در کسانیکه غدد فوق کلیوی آنها طبیعی و سالم است دارای استقامت و پشت کار بیشتری می باشند و در کسانیکه غده درقی کار طبیعی خود را به نحو غیر طبیعی انجام میدهد عوارضی مانند حساسیت زیاد - عدم ثبات رای و زود رنجی بوجود می آید .

باید دانست که هر چند این عوامل درونی و مادی در شدت و ضعف روش اخلاقی ما تاثیر بسزایی دارد اما بهیچ نحو در ماهیت و نوع اخلاق ما مؤثر نیستند .

کارگر متشکل دوران سرمایه داری اگر برنجد مبارزتر می گردد و سرف قرون وسطائی خود را بگریه تسکین می دهد . بدین ترتیب « نوع » بیان و تظاهرات اخلاقی را می توان مستقل از عوامل درونی دانست .

* * *

نظریه مذهبی که دیانت را واعظ اخلاق ابدی بشری داند، مدتهاست

که حتی بوسیلهٔ فلاسفه ایده آلیست متروک شده است .
 مذهب که ادعای خلق و وضع اخلاق را می نماید ، خود چیزی جز محصول
 قرعی اخلاق نیست . مذهب کاری جز تثبیت و تسجیل و تقدیس آخرین دستگاہ
 اخلاقی زمان ، بوسیلهٔ آسمانی کردن آن نمی نماید . مذهب ، مہری است کہ با اسم
 « خدا » حقانیت یک دستگاہ اخلاقی را جایز و مقدس می کند . بنابراین اخلاق
 مذہبی کہ اخلاقیات مدون یک دوران بخصوص بہ نفع یک طبقهٔ بخصوص می باشد ،
 بعنوان دگم ها (Dogmes) و آیات لایزال باقی می ماند . در حالیکہ خود
 اخلاق با اجتماع تحول می یابد . بدین نحو دیری نمی گذرد کہ اخلاق ہنوائی خود
 را از مذہب از دست می دہد . اگر مذہب در بدو پیدایش نیروی حرکت دہندہ ای
 باشد در زمان منہدم می شود ، تودہ ہارا تخذیر می کند و در دست طبقات ارتجاعی
 آلتی خطرناک میگردد .

ہمانطور کہ سرحد معین و قاطعی بین اخلاق و مذہب نمی توان یافت .
 خط مشخصی نیز عادات و رسوم و قوانین را از اخلاق جدا نمی کند ، یک ہمبستگی
 نزدیک این مجموعہ را بہم پیوند کردہ است . سنن مختلف نیز در اخلاق تاثیر
 متقابل دارند .

با در نظر گرفتن این نظریات ، پیدایش اخلاق را می توانیم چنین -
 بیان کنیم :

شرایط زندگی و زیست ما - بینش و دانش ما - سازمان اجتماعی ما -
 بر روی یک شبکہ بندی از سنن و عادات و قوانین دیرین ، اخلاق ہر طبقہ ای را در ہر
 دورانی معین می کند .

اینک می توان بہ یک سؤال اساسی جواب داد . ہمیشہ فلاسفہ در برابر اخلاق
 اول با این سؤال مواجه می شدند کہ : « نیکی و بدی اخلاقی را بر کدام میزان و
 ملاک (Criterium) مبنی گذاریم »

از نظر ما « نیکی » و « درستی » و « حقانیت » کردار را در ہر دورانی
 باید در متری ترین طبقات اجتماع جستجو کرد . طبقہ ای کہ تحرک دارد و برای شرایط
 زندگی مناسبتری می کوشد و مبارزہ می کند ، نیروی ایجاد کنندہ تاریخ و نودہندہ
 آست . اخلاق نوین و متری این طبقہ است کہ بتہای کہنہ را می شکند تا سنن
 و فضایل سالم تری جایگزین آیات فرتوت سازد . این اخلاق را امروز در طبقہ کارگر
 می وان یافت .

اخلاق را از آن جہت باید پسندید کہ شفا دہندہ باشد . نہ تخذیر کنندہ ،
 سازندہ باشد نہ نکہد ارنہ . بورژوازی مارکسیسم راعاری از اخلاق معرفی می کند .
 آنہا چنین می گویند : مارکسیسم ہمہ چیز را در اخلاق نفی می کند و چیزی در جای
 آن نمی گذارد ، فضیلت را نمی پسندد و شخصیت را معدوم می کند ؛ برای آنہا نیکی
 و بدی فساد و باکی مفہومی ندارد . ولی حقیقت چنین نیست .

بیش از آنچه بورژوازی با کلمات تقوا و فساد بازی می کند و با تمرکز
 پول و بہرہ کشی و نکہداری موقعیت غلط ماشین ، تضادہای اخلاقی و انسانی را تقویت

جشن آغاز دومین سال انتشار نامه ماهانه مردم

ساعت هفت عصر روز اول مهر ۱۳۲۶ بمناسبت آغاز دومین سال انتشار مجله مردم از طرف کارکنان این نامه ماهانه، در سالن کلوب مرکزی حزب توده ایران با حضور عده‌ای از نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران و فعالین حزبی تهران و خوانندگان و علاقمندان به مجله، مجلس جشنی برپا شده بود. نخست آقای دکتر رادمنش در ضمن نطق افتتاحی خود رل «نامه مردم» را در دورانیهای مختلف آن تشریح کردند و هدف آنرا در هر دوره توضیح دادند. بعد آقای احسان طبری در ضمن خطابه جالب توجه خود هدف اجتماعی و علمی نامه ماهانه مردم را گوشزد کردند و مبارزه نویسندگان آنرا با جهل و خرافات و عقوبت‌ماندگیها برشمردند و اظهار امیدواری کردند که در سال آینده نتایج زحمات گردانندگان مجله بیش از سال پیش جالب باشد

بقیه از صفحه ۹۰

می کند و رواج می دهد، مار کسبیم اخلاق صحیح انسانی را بوجود می آورد. اگر بورژوازی از علم وحشت می کند و آنرا با خرافات پوسیده می پوشاند و دیگر گونه جلوه می دهد، این گناه مار کسبیم نیست.

مار کسبیم، همه چیز و هر پدیده‌ای را به روش علمی تجزیه و تحلیل می کند. آنچه را واقعیت دارد و در ابهام پوشیده است عالمانه روشن می سازد. آنچه که برای تکامل و زندگی و زیست نیروئی مثبت است، درست و سالم و ضروری می شمارد و آنچه را می کوشد تا نظام غلط و کهنه را از مرکز جبری نجات بخشد، خطا و بد و نادرست می داند. اگر دزدی وجود دارد خطای اصلی اذدزد نیست، از سازمان غلط اجتماع اوست؛ موجبات دزدی را مرتفع کنید، آنوقت دزدان را به تیمارستان روانه کنید نه بزندان. بدین ترتیب مامی کوشیم تافساد را که زائیده تضادهای اجتماع است در گور خود بخوابانیم.

ما می کوشیم تا سازمانی برپا کنیم که در آن عصای عدالت پادشاهان بازیچه کودکان گردد.

ما می کوشیم تا سلطنت جاوهانی کار و نشاط و زندگی و بی نیازی را جایگزین تقواها و مفاسدی سازیم که ملکوت انسان را با تضاد خود آشفته ساخته اند. مامی کوشیم تا دروازه‌ای را که تاریخ و تکامل با انکشت خود اشاره می کند، بی دریغ بروی فرزندان رنج و زحمت بکشانیم.

پایان

بعد جلال آل احمد مدیر مجله گزارش امور اداری مجله را دادند. سخنرانی‌ها با کف‌زدن حضار پایان یافت. و پس از صرف شیرینی و چای جشن در محیط گرمی پایان یافت.

متن گزارش امور اداری مجله از لحاظ اطلاعاتی که در آن هست در زیر بچاپ میرسد:

گزارش امور اداری مجله در سال گذشته

خانم‌ها و آقایان محترم

بنام همکاران و فادار مطبوعاتی خودم که چه در تهران و چه در شهرستانها - در راه انتشار مجله عزیز خودشان زحمت می‌کنند، بنام همه کسانی که در گوشه‌های دور افتاده میناب و زرند غم انتشار مجله ماهانه مردم را می‌خورند و نیز بنام همکاران در قید و نحیر افتاده‌ای که موفقه نامشان از زبانها افتاده ولی خاطره‌هاشان از دل‌های ما زدوده نمی‌گردد از حضار محترم تشکر می‌کنم؛ و گزارش فعالیت مختصری را که آمیخته به علاقه‌مندیهای بی‌پایان انسان‌هایی که شوق ب از جذب‌های آنان را گرم می‌کند، درین یکسال گذشته انجام داده‌ایم، بعرض حضار محترم میرسانم. می‌توان گفت که ادامه انتشار و مرتب بودن نشر و توزیع یک مجله ماهیانه و بنظم در آوردن امور فنی آن در محیط موجود اجتماعی ما، حتی از تهیه مطالب آن نیز دشوارتر و در بسی موارد در دسترس است؛ بخصوص برای مجله‌ای که نسبت بوضع معیشت و طرز تفکر مردم ایران بی‌علاقه و بی‌طرف نیست و برای همین علاقه‌مندی خود نیز درین یکسال که گذشت مورد بی‌مهری‌های معینی، که کمتر شامل مطبوعات عادی و سربریر می‌شود، گردیده است.

برای ما، گذشته از اشکالات فنی عادی که در راه انتشار یک مجله آبرومند با نقشه و با هدف موجود است موانع بزرگتری نیز که اغلب باوضع سیاسی بجران آمیز کشور ما وابسته است وجود دارد و این موانع بزرگتر است که نمی‌گذارد کار ما آنطور که در نظر بوده و هست به نتایج کامل خود برسد.

با اینهمه کارکنان نامه ماهانه مردم باید بخود بیالند که توانسته‌اند کار خود را در مدت این یکسال، که چندان روی خوشی بنا نشان نداد، بدون وقفه مهمی، و با پشتکاری که کمتر نتیجه وسائل موجود است، ادامه دهند. و آنچه که اکنون بسمع خانم‌ها و آقایان خواهد رسید نموداری ازین کوشش است. ارقامی که ذکر خواهد شد گرچه ممکن است موجب ملال‌خاطری باشد ولی برای بی‌بردن به مشکلاتی که از آن یاد شد شاید مفید واقع گردد.

نامه ماهانه مردم در آغاز کار خود فقط با کمکی که حزب توده ایران میکرد بیالستاند و تا مدتی بکار خود ادامه داد ولی کم‌کم توانست بروی پای خود بایستد و دیگر سربار بودجه تشکیلات حزب نباشد. تا اکنون که نمایندگان مادر پیش از سی شهر مهم ایران محصول کار مطبوعاتی ما را در دسترس خوانندگان مسا

چشم آغاز دومین سال

میگذارند و در آغاز هر ماه چشم مضطرب هزاران نفر مردمی که علاقمند بهای نو تر و جدیدتری دارند براه آن دوخته شده.

در این یکسال که گذشت ما توانسته ایم بیش از دو میلیون و شصدهزار صفحه مطلب چاپ شده در دسترس سوادداران مملکتمان بگذاریم. این رقم نسبت به جالب توجه صفحات بیش از بیست و هفت هزار نسخه کتاب و مجله است که بیست و یک هزار نسخه آن را دوره گذشته دوازده شماره ای مجله مردم تشکیل میدهد. شش هزار نسخه دیگر تعداد انتشار چهار جلد نشریه ای است که تا کنون در جزو «سلسله انتشارات نامه ماهانه مردم» نشر یافته است.

گذشته از اینها اداره مجله در انتشار سه کتاب دیگر نیز که دو تای آنها ترجمه های از آثار بلغناف، ویکی دیگر نمایشنامه ای از آقای نوشین بوده است شرکت عملی کرده است. از همه این نسخه های منتشر شده اکنون فقط دوهزار و شصتد نسخه مجله و کتاب در اداره مجله باقی است. گذشته از نزدیک به هزار و پانصد نسخه کتاب و مجله ای که در ضمن وقایع بحران آمیز سیاسی این مدت، از بین رفته، سوزانده شده و توقیف گردیده است. برای زیبایی چاپ شماره های مختلف مجله و کتابهایی که در سلسله انتشارات نامبرده منتشر شده است؛ منتهای کوششی که ممکن بوده است بکار برده شده و گذشته از طرح هایی که بهمت آقای پرویز مؤید عهد برای پشت جلد شماره های مختلف مجله تهیه شده، تعداد زیادی کلیشه های رنگی خارج از متن در صفحات مجله به چاپ رسیده است.

تعداد انتشار مجله در آغاز کار دوهزار و پانصد نسخه بود ولی از شماره چهارم تا کنون تعداد انتشار در هزار و پانصد نسخه ثابت مانده است. با توجه به تمام اشکالات موجود این هنوز تعداد قابل ملاحظه ای است. گر چه هر گز رضایات مشتریان و کارکنان مجله را جلب نمی کند.

ازین مقدار صدی چهل آن در تهران و بقیه بوسیله نمایندگان ما در ولایات پخش می گردد. نمایندگان که نامبرده می شوند بترتیب بیشتر از دیگران با انتشار مجله کمک می کنند: در تهران آقایان رحیمی، دررشت آقای هوشمند، در مشهد بنگاه مطبوعاتی برومند، در کرمانشاه آقای کرندیان و یحیی کریمی، در اصفهان آقای یدالله صادقی، در ساری بنگاه مطبوعاتی فردوسی و در شیراز بنگاه بخش مطبوعات کشور. و در بابل آقای حسین محلولی.

نمایندگان ما در ولایات فقط یک عده فروشندهگان مطبوعات نیستند که با ادامه انتشار مجله ما همانقدر علاقه داشته باشند که به درآمد فروش آن صدی هفتاد نمایندگان ما مردمی هستند که بخاطر مجله حتی زندگی خود را نیز بخطر انداخته اند و پهای زندان و تبعید نیز نشسته اند.

تنها در آبادان تا کنون پنج نماینده ما بزندان افتاده اند و باز نماینده جدیدی بجای بزندان افتاده پیشین کار بخش مجله را به عهده گرفته است. مغازه نماینده ما دررشت با محتویاتش هنوز در اشغال مقاماتی است که بنگاههای آزاد یغواهان را در آنجا غارت کردند. دو کتابخانه «مردم» و «اتحاد» را در آبادان بهمین

عنوان که فروشنده مجله مردم بوده اند مدت‌هاست که بسته اند و حراج کرده اند. رویهمرفته از عده نمایندگان ما که فقط در مازندران و گرگان و گیلان و آذربایجان و خوزستان و خراسان فعالیت می کردند صد هشتادشان در وقایع پایان سال گذشته بزندان افتادند و صدی ۲۰ این عده هنوز در زندانهای تهران و تبریز و اهواز و دیگر شهرها بسر میبرند.

اینهمه زجری را که دیگران بخاطر مامی کشند باچه چیزی می توان جبران کرد؟

درآمد نقدی ما درقبال این فعالیت مطبوعاتی تاکنون رویهمرفته نزدیک به دو بیست و بیست و شش هزار ریال رسیده که پنجاه و چهار هزار ریال آن همان کمک اولیه ای است که حزب توده ایران به اداره مجله کرده بود. در مقابل این درآمد کلی مقداری نزدیک به دو بیست و بیست و پنج هزار ریال مصارف سالیانه ما بود که فقط صد و پنجاه هزار ریال آنرا اجرت چاپ مجله و کتابها باید دانست، بایده تذکر داد که رقم طلبکاری اداره مجله از نمایندگان مجله و دیگران، تا امروز بمبلغ پنجاه و یک هزار ریال رسیده است. ازین مبلغ پانزده هزار ریال آنرا جزو مطالبات سوخت شده باید بحساب آورد. چون بدهکاران آنها که در جریانهای سیاسی اواخر سال گذشته بزندان افتاده اند و یامتواری اند و در تبعیدگاهها از هرگونه فعالیتی در راه انتشار مجله باز مانده اند، دیگر قادر به پرداختن بدهکارهای خود نیستند. اینها است شمه ای از اشکالاتی که اداره کنندگان مجله مردم با آن روبرو هستند.

بدهکاری اداره مجله بابت چاپ و پول کاغذ هم اکنون از هفده هزار ریال می گذرد که باید از محل درآمد مطالبات پرداخته شود.

در همه این مدت کارکنان اداری دائمی مجله مردم در تهران از چهار نفر تجاوز نکرده اند که درین میان سهم بزرگتر زحمات بدوش آقایان کاظم آملی، محمود خلیقی و احمد منزوی بوده است. زحمات این آقایان درحسن جریان کار انتشار مجله و انتشارات آن تاثیر مهمی داشته است. تعداد اشتراك مجله در سال گذشته چندان قابل ذکر نبوده است ولی از پایان دوره گذشته یکماه است که به اشتراك مجله رغبت بیشتری نشان داده شده است. ولی هم اکنون نیز هنوز بیش از نود درصد نسخه های منتشر شده مجله با تکفروشی های در تهران و شهرستانها بخش می شود. اگر در نظر داشته باشیم که خواستاران قسمت مهمی از شماره های مجله های بزرگ ماهیانه مشترکین دائمی آن مجله ها هستند که قبلا روجه اشتراکی پرداخته اند و مجله ها نیز می توانند با وجوه اشتراك پیش پرداخت شده کمک بزرگی بکار انتشار خود کنند، باید تصدیق کنیم که ازین لحاظ نیز مجله مردم دست بازی نداشته است. همانطور که در آخر شماره ۱۲ گذشته ذکر شده بود اینک تاکنون به اشتراك مجله ما علاقه کافی بخرج داده نمی شود «... بستگی زیادی به عوامل نامناسب و بحرانی وضع سیاست کشور و ترسی که از توقیف شدن ناگهانی مجله میرفت داشته. و بی شك این خطر تا مدت های زیادی برای يك ارگان ثورتيك حزبي مانند

حزب توده ایران، باموقعیت خاص سیاسی اش وجود خواهد داشت...»

در همین دوره گذشته یکبار نامه مردم توقیف شد و در موقعیت های دشوار سیاسی پایان سال گذشته و همین اواخر نیز همیشه بیم این میرفت که در اثر توقیف نامه مردم، کار انتشار مجله دچار وقفه شود. با توجه باینکه صفحات مجله را بر تیب از اول هر ماه تا آخر آن باید بچاپ رسانند، حضار محترم تصدیق می فرمایند که سعی در مرتب بودن وضع انتشار مجله کاری بسیار دشوار می گردیده است.

کاغذ مخصوصی که در آغاز کار برای پشت جلد مجله انتخاب شد گذشته از اینکه اکنون در بازار نایاب است، و به همین علت در سال آینده کاغذ دیگری با طرح جدیدتر برای پشت جلد مجله انتخاب شده است، خود داستانی دارد که از لحاظ اطلاع بچگونگی تحول نرخ اجناس در بازار تهران شاید شدنی باشد.

بخاطر اینکه تاکنون هیچوقت پول مهمی در صندوق اداره مجله برای یک خرید بزرگ موجود نبوده است همیشه پشت جلد هر یک و یا دو و یا سه شماره مجله جداگانه خریداری می شده است. در خرید اول نرخ کاغذ پشت جلد مجله در بازار کیلوئی بیست و سه ریال بود و هم اکنون این نرخ در بازار به چهل ریال ترقی کرده است. و این ترقی نرخ فقط بملت این بوده است که این جنس بخصوص، در حدود بش از ده بار در بازار دست بدست گشته و در هر بار چند ریالی بر نرخ آن افزوده شده است.

داستان کاغذ که دیگر احتیاجی به ذکر ندارد و آقایان از باب مطبوعات که حضور دارند درک می کنند که اداره کنندگان مجله باچه اشکالاتی می باید روبرو شده باشند.

درین مدت برای ایجاد وسائل سهلتر ارتباط و مکاتبه با نمایندگان و خوانندگان مجله نیز کوشش هایی بسکار رفته است. انتشارات مجله بوسیله بنکاهای مسافربری سریع و آبرومند در کمترین فرصت برای شهرستانها فرستاده می شود و نهایت کوشش ممکن در جلب رضایت خوانندگان ازین لحاظ بکار برده شده است. درین مدت نزدیک به دوهزار نفر در سراسر ایران با ما مکاتبه کرده اند و ارتباط دائمی میان ما و آنها برقرار بوده است.

برای اینکه کارکنان مجله بتوانند خود را در جریان وسیع فعالیت مطبوعاتی دنیایی بگنجانند کوشش لازم بکار برده اند که با اغلب مطبوعات ماهانه و روزانه کشورهای همجوار و دور دست روابطی برقرار سازند و درین میان موفقیت هایی بدست آمده امید است. که در آینده نزدیک برای اطلاع خوانندگان در هر شماره مجله فهرست و خلاصه ای از مطبوعات و انتشارات مرتبی که از گوشه های جهان برای اداره مجله می رسد بر تیب داده شود.

با توجه به اشکالاتی که در بالا مختصری از آنها تشریح گردید و با در نظر داشتن شرایط موجود اجتماعی و سیاسی محیط ما که در آن امکان توسعه انتشار یک مجله ماهانه علمی و اجتماعی آبرومند، نه از لحاظ مطبوعاتی و فنی و نه از لحاظ استقبال عامه فراهم نیست، و گذشته از آن چون اشاعه انکاری که نامه ماهانه مردم

حاروی و مدافع آن است کوشش و همت دسته‌جمعی و بزرگتری لازم دارد و چون وسائلی که در دسترس اداره کنندگان این نامه‌ماهانه نمایندگان آن در شهرستانها است با اجرای این مقصود کمک‌چندانی نمی‌کند، برای توسعه بیشتر انتشار مجله، و اشاعه افکار و عقاید حاروی آن و آثار دیگری که بمواظبات این مجله نشر می‌یابد، و برای تشویق مردم ایران به مطالعه این آثار و افکار، رو برای اجتماعی‌تر کردن انتشار مجله‌ای که بالاخره يك محصول اجتماعی است، کارکنان این نامه‌ماهانه از مدتی پیش چنین تصمیم گرفتند که با مشاوره با خوانندگان خود انجمنی بنام «انجمن دوستداران مردم» ایجاد کنند و از همه نیروهائی که بطور پراکنده و منتشر در راه تبلیغ و انتشار این نامه بکار می‌رود منظم تر و با نقشه‌ای واحد استفاده کنند. این پیشنهاد در شماره‌ای که در شماره‌های آخر سال گذشته مجله با خوانندگان شد، همانطور که در شماره یازده اشاره گردیده، با استقبال شایان صدی ۷۰ کسانی که اظهار نظری درباره کار ما کرده بودند، مواجه گردید و بدین طریق این انجمن که مقدمات کار آن فراهم شده و شعبات آن در ولایات بتدریج ایجاد خواهد گردید، بزودی شروع بکار خواهد کرد.

باهمه آنچه ذکر شد درین یکسال که گذشت کارکنان «مجله مردم» فقط توانسته‌اند کار خود را شروع کنند. و این هاهمه قدمهای اولیه‌ای است که گرچه ممکن است نارسا و ناکافی باشد ولی بهر صورت نمونه‌ای از يك فعالیت خستگی‌ناپذیر بوده است.

در سالی که پیش‌روی ما است با کمک کسانی که در «انجمن دوستداران مردم» نام‌نویسی خواهند کرد و فعالیت مداوم خود را گروگان پیشرفت‌ها و موفقیت‌های بیشتر ما خواهند ساخت، امید صورت پذیرفتن کارهای بزرگتری می‌رود که آنچه گذشت در قبال آنها مشتی از خرواری خواهد نمود.

لازم است در اینجا از کارکنان چاپخانه تابان و شعله‌ور بخصوص آقایان ساعت‌چی و راستگو که در ظرافت و زیبایی چاپ مجله کوشش فراوان بکار برده‌اند، ما را مرهون زحمات خود ساخته‌اند، قدر دانی شود.

دوستان و علاقمندان گمنامی که در گوشه و کنار مملکت از کار مطبوعاتی ما تحسین می‌کنند و به تنسيق امور آن بادلای یراز آرزو و سری شیفته و شیوا می‌اندیشند تنها پشتیبانان واقعی ما و تنها محرک ما برای بیان رساندن راهی که در پیش گرفته‌ایم هستند.

جلال آل احمد

در پاسخ خوانندگان

آیا نظر بر تراندراسل درباره رابطه مارکسیسم و فیزیک صحیح است؟ اگر فیزیک فوتون وارد آب شود منکسر خواهد شد یا منعکس؟ امروز مرجع کیمت و آزاد یخواه کدام است؟ و پرسش‌های دیگر

آقای ابری خواستار شده‌اند که صحت و سقم این عبارت بر تراندراسل

فیلسوف معاصر انگلیسی را روشن سازیم:

«مارکس با طرز عجیبی منافع طبقات کارگر را با فلسفه ماتریالیزم توأم نمود. فیزیک جدید با اصول ماتریالیزم سازگار نیست و بنابراین بر طبق نظر مارکسیستی، فیزیک جدید را باید جزو عملیات بورژواها محسوب نمود. ولی از طرف دیگر بسبب آتشی که زاده فیزیک جدید است غیر قابل انکار می‌باشد. بدین جهت لازم است که شریتمداران مکتب مارکسیزم ثوری کوانتم را با ماتریالیزم دیالکتیک آشتی دهند.»

است ثابت خواهد نمود. کتاب پرفسور ج. ب. س. هالدین عالم معروف انگلیسی تحت عنوان «فلسفه مارکسیسم و علوم» بطرز درخشانی نه فقط سازگاری، بلکه تأیید متقابل علم و دیالکتیک را اثبات کرده است. این کتاب بفرانسه چاپ شده و آنرا در تهران میتوان یافت. کتاب «دیالکتیک طبیعت و تاریخ» تالیف انور-خامه ای و قسمتهائی از کتاب شکنجه و امید نوشته احسان طبری بخشهای دیگری از این بحث را روشن میسازد. سازگاری کامل علم و دیالکتیک را روشن می کند از آقای ابری تمی میشود تمام این مدارک برای دریافت پاسخ خود مراجعه فرمایند

پاسخ: سلسله مقالاتی در مجله، تحت عنوان «نسبیت عمومی اینشتین»، «نسبیت خصوصی اینشتین»، «ثوری کوانتا» «مکانیک موجی»، «ثوری اترو ماده» و غیره نشر یافته و خواهد یافت که بخوبی سازگاری کامل آخرین نظریات فیزیک جدید را با ماتریالیزم دیالکتیک به ثبوت خواهد رسانند. این سلسله مقالات و مقالات دیگری که درباره ثوری «جینز» و نظریه هایزبرگ در این مجله نشر یافته و مقاله «لنین و فیزیک نو» نوشته پرفسور «راو یلف» که ترجمه آنرا بزودی منتشر خواهیم کرد بی با بودن دعوی «بر تراندراسل» را که در عین عدم توجه و یکنوع بی اطلاعی و بی انصافی فوق العاده علمی گفته شده

آقای فریدون کار خیران می پرسند: اگر فیزیک فوتون را وارد آب

کنیم چه میشود؟ منکسر یا منعکس؟ و چرا؟

در محیط بسا آن روبرو میشویم یک «چرا؟» میگذاریم. البته چراهایی نهایت خواهند بود ولی ضمن جواب دادن به این

پاسخ: اول به بینیم بطور کلی تا چه اندازه به «چرا؟» میتوانیم پاسخ دهیم. در برابر برخورد با هر نمودی که

چراها برمیخوریم که خیلی از نمودها با يك نمود کلی تری بستگی دارند که باز در مقابل این نمود کلی تر، يك چرا می- گذاریم و بدینصورت چراهای مانا بجایی میرسند که فیزیکدان امروز از پاسخ آن عاجز است و آنرا به آئینده و گاهی هم به فیلسوف ارااه میدهد. تاریخ تکامل دانش نشان میدهد که آئینده بطور کلی برای پاسخ گفتن به این چراها آماده است، گرچه گاهی هم يك اتفاق ناگهانی بخواهد خلاف آنرا نشان دهد.

با این توضیح باید گفت فیزیکدان باهر نمودی که برخورد کرد عملا کلیه روابط موجود در آن نمود را به اندازه ممکن معین مینماید و سپس سعی میکند باوضع «مسئله اصلی» ها، «اصل» ها و «نظریه» ها و غیره، کیفیت این رابطه هارا توضیح دهد و اعدادی را که عملا بدست آورده است با اعدادیکه از فورمولهای نظری خود که بکمک آن توضیحات حل کرده بدست میآورد، مقایسه نماید. در صورت توافق دو عدد، فورمول نظری را می پذیرد و گرنه آنرا رد میکند و زمینه دیسگری برای توضیحات و نظریه های خود میجوید. تاریخ تکامل علم نشان میدهد که فورمولهای بدست آمده، در روابط وسیعتری که عملا بدست میآیند با تضادهائی برخورد میکنند، يك صورت تقریبی خواهند داشت و فیزیکدان مجبور میشود پیوسته شکل توضیحات خود را چنان تغییر دهد که با طرح فورمول کلی تری که محتوی فورمول های تقریبی باشد، شکل نمونه خود را بهتر بشناساند.

در مورد برخورد فوتن با آب نیز از نظر فیزیکی همینگونه عمل میشود. آزمایشی نشان میدهد که اگر يك

دسته اشعه با سطح آب برخورد نماید قسمتی از آن منعکس و قسمت دیگر منکسر میشود و نسبت بین مقدار منعکس شده و منکسر شده بستگی دارد به:

۱ - زاویه انکسار
۲ - جرم فوتون (یا طول موج یا تعداد نوسانات)

۳ - شرایط فیزیکی و شیمیایی ماده مورد برخورد (در اینصورت: آب).

بس پاسخ چنین است که فوتون برخورد کننده ممکن است منعکس یا منکسر شود و احتمال انعکاس یا انکسار آن بستگی به سه حالت بالا دارد. اما «چرا»؟

تا آنجائیکه فیزیک به این چرا پاسخ میدهد در واقع روابطی است که عملا پیداشده است و بکمک این روابط ساختمان ماده را توضیح میدهد؛ بقرار زیر:

ولی مقدمه ساختن فوتون را بشناسیم.
ماهیت نور یکی از نامفهومترین نمودهای طبیعی از نظر بشر بود که نخستین بار برای توضیح آن در قرن ۱۸ دو نظریه بظاهر متضاد و در ضمن همزمان پیداشت:

۱ - نیوتن که اظهار داشت نور ذرات مادی است که از جسم نورانی خارج میشود و در خط مستقیم حرکت میکند.
۲ - نظریه هویگنس - که نور را یکنوع توج میداند. اگر يك توپ را روی سطح آب آرام و پهناوری قرار دهیم و مرتباً در فاصله زمانی معینی توپ را در آب فرو کنیم بکمه پستی و بلند پهای دایره شکل، بر مرکز محل توپ، بوجود میآید که موج نامیده میشود. هر ملکول آب در نتیجه گرفتن انرژی از ملکول پهلومی خود يك نوسانی حول مرکز خود

تقریباً مساوی است با فاصله ای از تخته که سوراخ شده است. این دسته موج را امواج موازی با جبهه ای میگویند و هر خط عمود بر جهت انتشار موج را جبهه مینامند. فرنل (Fresnel) نشان داد که میتوان از یک دسته نور که بدو صفحه آینه (که نسبت بهم زاویه ۱۷۹ درجه داشته باشند) نباید در بالای آینه نظیر سطح آب. نقاط تاریک و روشن بدست آورد که انترفرانس گفته میشود. پیدایش انترفرانس را بکمک نظریه موجی میتوانستند توضیح بدهند نه بکمک نظریه ذره ای. ولی از سال ۱۹۰۰ به بعد ضمن کارهای پلانک، اینشتین، بوهر و خیلی دیگر از دانشمندان و مخصوصاً زمان Zeemann در لافاصله برخورد موجی از نور با کوچکترین ذرات مادی یاد در پیدایش نور از اتم دیده نمیشود. ذرات مادی را با قبول نظریه موجی نمیتوانند توضیح بدهند بلکه مجبور هستند قبول کنند که انرژی نور از واحدهای بنیادین کوچک ولی « منتهایی » تشکیل یافته است و از طرف دیگر برای هر مقدار معین انرژی یک مقدار معین جرم باید قائل شویم چون نور پس از برخورد با الکترون به آن ضربه ای وارد میکند و سرهت الکترون را تغییر میدهد؛ در ضمن اینکه مقدار بهم از انرژی خود را از دست میدهد، یعنی نور و الکترون با هم امپولسهای خود را تعویض میکنند (جرم ضرب در سرعت را « مقدار حرکت » و همچنین امپولس میگویند) اگر تعداد نوسانات موجی را در یک ثانیه بگیریم اینشتین برای یک رشته موج تنها به تعداد نوسان n نام فوتون را میگذارد و جرم آنرا برابر با انرژی تقسیم بر مجذور سرعت نور میداند.

پس بطور علمی از نظر

میباید ضمناً ملکول بعدی را حرکت میآورد ولی حرکت ملکول بعدی کمی عقبتر خواهد بود. حال اگر دو توپ را در فاصله نزدیک هم و با هم، بدین شکل حرکت دهیم دودسته موجی که بر مرکز هر کدام از توپها ایجاد میشوند در تمام سطح آب با هم جمع میشوند و بدین طریق گرچه موج ایجاد میشود ولی یک عمده ذرات بدون حرکت میمانند؛ یعنی آنجاها تکیه در نتیجه تاثیر یک دسته موج در یک جهت، و در نتیجه تاثیر دسته موج دیگر بهمان اندازه ولی در خلاف جهت، بایستی حرکت کند، بجز حرکت میمانند (انترفرانس). آزمایش نشان میدهد و میتوانیم حساب کنیم که این کلیه نقاط بر محیط شلجمی (هیبریل) هائی قرار خواهند داشت. از نظر هیکنس، هر ملکول آب را پس از رسیدن موج به آنجا میتوانیم مرکز انتشار یک موج بدانیم که البته بساید بخش آن بصورت کروی باشد ولی موجی که از این نقطه بنقاط دیگر سرایت میکند با امواج دیگر تکیه به آنجا رسیده اند جمع میشود و در نتیجه یک صورت معین جهت معینی، برای موج و انتشار آن پیدا میشود.

اگر صفحه ای را در محلی از آب فرو کنیم می بینیم امواجی که به آن بر میخورند دوباره بر میگردند و همان شکل خود را معکوساً نگاه میدارند و در صورتیکه در این صفحه چند سوراخ نزدیک هم ایجاد کنیم چون هر سوراخ مرکز انتشار موج میشود و امواج کروی از آنجا به پشت صفحه منتشر میشوند کلیه امواج حاصله از این سوراخها با هم جمع میشوند بطوریکه تنها یک رشته موج در پشت صفحه پیدا میشود که در خط مستقیم، موازی با سوراخها بیش میرود و عرض این خط

انتشار، نور خاصیت موجی، و از نظر ایجاد و تغییر (گرفتن یا دادن انرژی و امپولس) خاصیت ذره‌ای دارد. گرچه اکنون میتوان خیلی دیگر از خواص نور را بکمک نظریه ذره‌ای توضیح داد. میتوانیم بگوئیم هرچه انرژی فوتون کمتر باشد یعنی جرم کمتری داشته باشد (یا هرچه طول موج کمتری تعداد نوسانات بیشتر باشد) فوتون فضای کمتری را اشغال میکند، از طرف دیگر هر جسم مادی از اتم‌ها درست شده خود اتم‌ها فضاهای الکترومغناطیسی میباشند که یک بیلوئیم حجم آنرا ذرات چرم‌دار الکترون و پروتون گرفته است. پس بطور علمی فضاییست خالی. اکنون اگر فوتونی به جسمی برخورد کرد (در اینصورت آب) ممکن است طول موج آن بزرگتر از فاصله آنها (و همچنین ملکولها) یا چون در گازها تقریباً حرکاتشان باهم بستگی نداشته باشد، و هر ملکول یا اتمی برای خود مفرداً عمل کند یا همچون جسمادات و مخصوصاً کریستالها باشند که حرکات ذرات جدا تحت نظم بوده و باهم مربوط باشند (در حالت اول اتم در تمام فضا حرکت میکند و در صورت دوم فقط حول یک نقطه نوسان دارد) و یا اینکه ممکن است چون مایعات حالت میانی داشته باشند البته این خصوصیات خود از راه نتیجه اثر برخورد فوتون با جسم بدست آمده است، یعنی چون نتیجه برخورد فوتون را در آزمایش دیده‌اند پی به این بستگی‌های بین ملکولها برده‌اند. در هر صورت انرژی فوتون تأیید شده به ذرات موجود در جسم نقل میشود و نوسانات آنها را تغییر میدهد یا حتی

اگر فوتون چرم‌دارتر باشد، ممکن است در برخورد با الکترون انرژی خود را کلاً یا بعضاً از دست داده الکترون را از درون اتم به بیرون پرتاب کند. در صورت بزرگتر بودن طول موج، از فاصله آنها، بسته به زاویه تابش و تعداد نوسانات و واسطه‌ای که قبلاً فوتون در آن حرکت میکرد است قسمتی منعکس و قسمتی منکسر میشود. مخصوصاً اگر تعداد ارتعاشات فوتون با ارتعاشات آنها یکی باشد تقریباً بکلی منعکس میشود. و همچنین اگر از واسطه غلیظتر به واسطه رقیقتر و تحت زوایه‌ای برخورد کند که زاویه انکسار آن در واسطه رقیقتر، از ۹۰ درجه بیشتر باشد، اگر طول موج فوتون کوچکتر از قطراتم باشد ممکن است حتی تا چند سانتیمتر داخل جسم شود، بدون اینکه با ذره‌ای برخورد کند و در نتیجه بدون اینکه بتوان اسم انکسار روی آن گذارد، و در اینصورت چون زاویه برخورد فوتون با الکترون میتواند مقادیر مختلف داشته باشد، در نتیجه بجهت مختلف میتواند منعکس شود و تحت قوانین بخصوص تعویض انرژی و امپولس مقادیر مختلفی به الکترون میدهد و در نتیجه انرژی خود او کمتر میشود و بدینصورت اگر تعداد زیادی فوتون تحت زاویه معین وارد جسم شود، درون جسم تمام جهات مختلف منعکس میشود و در حدود معینی جرم فوتونها تغییر میکنند (دینوزیون) (تعداد نوسانات تغییر میکند) و قسمتی که منعکس میشود اگر از گاز باشد بتناسب سرعت متوسط ملکولها فوتون‌های متفاوتی میدهد که نسبت آنها را بخوبی میتوان حساب کرد و اندازه گرفت. اگر کریستال باشد فوتون اصل منعکس

اصلی را منعکس نمیکند بنا براین کمی خاصیت کریستالی دارد.

پس رویهمرفته فوتونی که به جسمی برخورد کرد با تغییر خاصیت منعکس یا منکسر میشود و کمتر اتفاق میافتد که خود فوتون منعکس شود.

م. قندهاریان

نمیشود بلکه بسته به نوسانات آنها فوتونی بایک کمی جرم کمتر و یا با کمی جرم بیشتر خواهد بود. در مایعات چون خاصیت بین گاز و جامد را دارد، در نتیجه فوتون اصلی با فوتون با کمی جرم بیشتر، منعکس میکنند. برای آب چهار درجه حرارت امتحان شده است که فوتون

آقای سهراب فرزام از تهران
سؤالهای زیر را فرستاده اند که می شود:

در اصطلاح، آزادبخواه نامیده می شوند.

البته این «آزادبخواه» معنی لغت Liberal اروپائی نیست بلکه مفهوم وسیع تر و عام تری دارد که از بحث این مختصر بیرون است

و نیز واضح است که این دو مفهوم بسته به شرایط موجود زندگی در هر اجتماع فرق می کند.

برای مثال: در موضوع اقتصاد،

طرفداران تجارت آزاد و سرمایه داری

با اصول بورژوازی در یک اجتماع صنعتی

شده و مترقی، مرتجعند و طرفداران اجتماعی

کردن وسائل تولید در همان شرایط آزادبخواه

و نیز طرفداران منع زنان از ورود در امور

اجتماعی جزو دسته اول و کسانی که برای زنان

مانند مردان حقوق مساوی قائلند از دسته دومند.

البته واضح است که بسته به شرایط

وجود زندگی در هر اجتماع مفهوم

آزادبخواهی فرق می کند. مثلاً در یک کشور

مستعمره طرفداران توسعه و وسعت عمل

سرمایه داران و کارخانه داران داخلی جزو

طبقات آزادبخواه و برعکس در یک اجتماع

صنعتی شده و مترقی و غیر مستعمره طرفداران

چنین شعاری مرتجعند.

آقای فرزام خواسته اند که بحث

های فلسفی و اقتصادی را مانند سابق با

اهمیت بیشتری تلقی کنیم. و عکس هائی

از پیشوایان نخستین سوسیالیسم و کمونیزم

بچاپ برسانیم.

پاسخ هر کدام زیر همان سؤال آورده

پرشش - آیا ممکن است مجله

مردم دوره مجله «دنیای» ارانی را

تجدید چاپ کند

پاسخ - مقالات مهم مجله «دنیای»

بصورت های مختلف و در چاپ های

گوناگون منتشر شده است. ممکن است مجله

مردم نیز در صورت امکان مالی یکی از

سلسله مقالات چاپ نشده «دنیای» را

چاپ و منتشر کند ولی بهر جهت چاپ

مجله «دنیای» بهمان صورت مجله ای آن

و با تمام جزئیات، کاری است اولادشوار

و ثانیاً بی استفاده.

پرشش - امروز مرتجع کیست و

آزادبخواه کدام است ؟

پاسخ - کسانی که از جنبه های

کهن و عقب مانده مظاهر اجتماع در جهات

مختلف آن، چه در سیاست و چه در اقتصاد

و چه در علوم و چه در هنر و ادبیات دفاع

می کنند و از قدم گذاشتن در وادی عقاید

و آراء و رسوم و روش های نو هراسنا کنند

اصطلاحاً «مرتجع» که همان ترجمه

لغت اروپائی Reactionnaire است نامیده

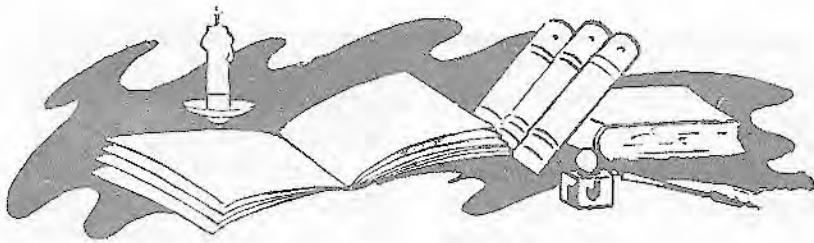
می شوند. دیگران که برعکس این دسته

بدنیای آینده با نظری فارغ از رسوم

کهن می نگرند و همه مظاهر اجتماع را

از نظر آزادی انسانها و سعادت دسته

جمعی آینده آنان مورد مطالعه قرار میدهند



کتابهای نو

نوینسته اثر خود را اینگونه معرفی میکند:
 «این کتاب بیان فلسفی وشاعرانه دردها و
 شماره ۱۱۶ صفحه- نشریه آرزوهای کسی است که موافق گفته دیده رو «انسان
 مجله مردم- ۱۳۲۶ و با آن پایان داد.»

اما از این تعریف نباید نتیجه گرفت که «شکنج» و امید» يك اتو-
 بیوگرافی شخصی وفردی است. قهرمان کتاب، نویسنده آن نیست. نویسنده، انسان
 را، انسان هم ومطلق را، به قهرمانی اثر خویش برگزیده و زنده گی او را از
 اعصار گذشته تا امروز در آن وصف کرده است.

خود کتاب بادو افسانه دلپذیر کهن که ساخته وپرداخته ذوق شاعرانه
 ونهاد نیکجوی نیاکان بشرا مروزی است آغاز میشود تا امید و آرزوی دیرین بشر را
 برای آزادی ورهائی از شکنجها واستقرار دولت عدالته تاکید کرده باشد.
 سپس نویسنده به جستجوی مفاهیم زندگی وفضیلت وکلید خوشبختی میشتابد،
 ناهدن کوشش آدمی را معین نموده باشد.

آنکاه ازرنج تن وروح زندانی وقلدی سالیان دراز آدمی، یاد میکند
 و برای آینده بشر دنیائی را میطلبد که «برآن، کار شرافتمندانه ودانش واقعی
 وهیئ حکمروا» باشد.

سبك نگارش کتاب، درادبیات اجتماعی ایران بیسابقه است و گذشته از
 زیبایی ودلنشینی خود، هنیکامیکه با ترجمه های مطلق وگیج کننده کتابهای فلسفی
 واجتماعی موجود در زبان فارسی مقایسه شود، زیبایی ودلنشینی تازه وبرحقی میباشد.
 اما باید اعتراف کرد که گذشته از سبك، طرز تدوین وبکار بردن استعارات
 و ذکر شواهد، چنان است که استفاده از این کتاب را جز برای دسته ای از طالبین
 اینگونه آثار، تقریباً غیر میسر میسازد. گویا در «بیان فلسفی وشاعرانه» اینگونه
 مسائل، این محدودیت، اقلا در محیط امروز ما، ناگزیر است.

در «شکنج و امید» کوشیده شده است مثالهایی را که در ادبیات مشابه
 اروپائی معمول است، نیز بکار برده شود. نتیجه این کار مثلا ذکر بی مقدمه «استبل
 اوژیاس» یاداستان عادی وساده فلاوم «وایوس پولیو» و استخراج مجازات ملو

کتابهای نو

از ماهی‌های «لامبرتا»، گردیده است. و حال آنکه نمونه‌های قوی‌تری از داستان اخیر میتوان در گذشته و حال کشور خودمان پیدا کرد که یکی از آنها گنج‌گرفتن آدم زنده و شیره‌مالیدن به صورتش و رها کردن زنبورهای فراوان در گرداگرد او است که از گوشمالی‌های فتودال‌های جنوب ایران بشمار میرود.

این مثال‌ها هنگامیکه با یادآوری‌ها و بازگویی‌های مکرر نویسنده محترم از تاریخ اروپا همراه میشود، ذهن خواننده را از شکنجه‌های تن و سر کشنگی‌های روح در خانه خودش، در ایران و شرق خودش تا اندازه‌ای منحرف میکند و به گمان من یادداشت نویسنده محترم در زیر صفحه ۲۰ برای جلوگیری از این انحراف، استفاده کافی را ندارد.

این نقص‌های جزئی که هیچ، حتی وفور خسته‌کننده غلط‌های چاپی هم از گیرائی و سودمندی و جنبه هنری این اثر نیکاهد.

در حقیقت این کتاب، موفق شده است که با از حدود «کلیشه‌ها و حرف‌های قالبی متداول بیرون‌گذارد و خلاصه جمعی از جامعه‌شناسی و فلسفه متکی بر موازین علمی را با لغات و کلماتی که در آثار ادبی ما بکار گرفته شده‌اند، در دسترس طبقه تحصیل کرده و روشنفکر ایرانی بگذارد.

این کتاب، خواه ناخواه تأثیر عمیق‌تری بر روی ذهن مطالعه‌کننده ایرانی خود خواهد داشت، زیرا نویسنده آن، نظیر نویسندگان «جامعه را بشناسید» یا «دیالکتیک طبیعت و تاریخ» یا «بشر از نظر مادی» و «عرفان و اصول مادی»، از میان همین قوم ایران برخاسته و صف‌بندی افکار خود را به زبان فارسی و با روحیه ایرانی انجام داده است. اگر ذکر امثله و استعارات فراوان غربی در راه این موفقیت و تأثیر، بخواهد مانعی برپا کند، سبک‌نگارش و ارزش هنری آن، حصول این موفقیت و تأثیر را سریع‌تر و آسانتر میسازد.

و اگر نویسنده محترم، در چاپ دوم این کتاب - که با استقبال شایانی که از آن شده است، حتی وفوری به نظر میرسد - آن فصلی را که در نقشه تدوین کتاب داشته‌اند و به علت نبودن فرصت کافی از نوشتن آن خودداری کرده‌اند، بر کتاب اضافه کنند و بعضی از نواقص آن را نیز مرتفع سازند؛ بدون شک خدمت بزرگتری به کوشش آزادبخوامان جامعه خویش کرده‌اند - خدمتی که ضروری است

ابراهیم گلستان

موضوع روئیه

(نمایشنامه)

از کنستانتین سیمونوف

ترجمه کریم کشاورز

در ۱۲۳ صفحه - تهران

۱۳۲۶

نمایشنامه گویاره آورد صفری است که در سال ۱۹۴۶ کنستانتین سیمونوف با اتفاق ایلیا زنیورک نویسنده مشهور شوروی با آمریکا کرده. بود بی‌شک بر خورد های عادی ایام سفر، مصاحبه های با روزنامه نگاران، سرکشی به کمپانی های

مطبوعاتی و تماس باشم ای از سلفه گی های هرزه امریکایی، نویسنده را و داشته است که تاثرات خود را بصورت این نمایشنامه در آورد. گرچه بهتر بود اسم ترجمه «مسئله روس» گذاشته می شد ولی بهر جهت همانطور که در همه جا اشاره شده این مسئله روس نیست که در کتاب مورد بحث است، بلکه مشکل ملت امریکا و پادر میانی های خودسرانه کسانی است که بنام ملت امریکا دنیا را باییدارباش چنک مدتها است ناراحت میدارند.

شما داستان کپانی های بزرگ مطبوعاتی امریکا، نام «هرست» و «ماک کرمیک» و دیگران را شاید در روزنامه ها خوانده باشید ولی از «خبرنگار اخبار اسکاندال و موحش» که می بایست در مقابل ده سطر خبر وحشت آور و پراز هیاهو، روزی کتراز ده دلار مزد بگیرد و چهار نفر زن و بچه خود را با همین پول اداره کند نشینده اید. «هاردی» که حتماً یک آدم بدجنسی نیست حاضر است برای بدست آوردن این ده دلار کثیف، حتی رفیق صمیمی و قدیمی خود را نیز موضوع همین خبرهای وحشت آور، که همه به بی آبرویی آن حتم دارند قرار دهد. «پرستون» گرچه از ته قلب موفقیت «اسمیت» قهرمان نمایشنامه، را خواهان است ولی باخیلی سادگی با این هم عقیده دارد که «بخدا قسم اگر دنیس پرستون بیکار شود روسیه از بیکاری او سودی نخواهد برد...»

همه می فهمند که دارند خفه می شوند ولی همه برای خفه شدن خود دلالتی دارند که معجز نشانش بدهند و یا افلا خودشان را گول بزنند. ولی «اسمیت» قهرمان نمایشنامه از قماش دیگری است. او آدمی است که دیگر راضی نیست بگذارد «درستکاری و شرافت ملک طلق کمونیست ها باشد.»

نمایشنامه سیمونوف خیلی زنده است. درست شمارا در یک جریان وسیع مطبوعاتی امریکا میکندارد. در یک جریان بزرگ مطبوعاتی با همه دغلبازها و مزدوربهاش. و با همه تأثیری که بروی زندگی مردم امریکا دارد.

اسمیت خبرنگار روزنامه ما کفرسون، یکی از کپانی های مطبوعاتی، بدستور از باب خود بشوروی مسافرت می کند. او که در نزد شورویها هم به بیطرفی معروف است باید در کتابی که پس از بازگشت خود می نویسد طبق ده دلیل ثابت کند که شورویها طالب جنگند. ولی او این کار را نمی کند. یادش می افتد که آدمی است نه نوکر ما کفرسون. و برای رفیقش می گوید که «موضوع روسیه... سنک محکی است که با آن در تمام دنیا درستی و شرافت هر فرد را آزمایش می کنند.» و کتاب را درست عکس آنچه ما کفرسون میخواسته تنظیم می کند. ما کفرسون که این کتاب را برای انتخبات کنکره لازم دارد درست حساب می کند که با این وضع ۳۰ هزار دلار متضرر شده است البته راضی نمی شود کتاب او را منتشر کند و اسمیت که در میان زدوبندهای ما کفرسون با این و آن، گیر کرده است زنش را از دست میدهد، رفیقش کشته می شود، خانه و زندگی اش را کپانی قسطی فروش دوباره تصاحب می کند، و حتی یکصندلی هم برای او نمی ماند که مغربر روزنامه را روی آن بنشیند. اسمیت آدمی نیست که در پی این بدبختی ها «خود را حلق آویز کند و یا با تیغ گلوی خود

راببرد و خود را از طبقه بیستم عمارت پرت کند .. بر عکس او کوشش خواهد کرد که معلوم شود بالاخره آیا مردی که از يك مادر در ستکار امریکایی متولد شده باشد می تواند در میهن خود با درستی زندگی کند یا نه؟» در آخر نمایشنامه اسمیت اعتراف می کند که امریکادو تا ست و او حتم دارد که اگر در امریکای هرست و ما کفرسون جایی برای او نیست (او سعی خواهد کرد در امریکای لینکن و روزولت جایی برای خود بیابد.

نمایشنامه، صحنه ها، مکالمات، اصطلاحات و بیشتر خصوصیاتش کاملاً امریکایی است. نمایشنامه نه تنها اثر بر ارزش آبرومندی از ادبیات جدید شوروی است بلکه درس مبارزه ای برای همه مردمی است که در سرتاسر دنیا در شرایطی سخت و دشوار همه چیز خود را بر سر عقیده خود میگذارند. و نموداری از شرافتمندی ملت امریکا، از صلح دوستی مردان و زنان امریکایی دوستدار لینکن و روزولت است. ترجمه با آشنائی وسیع آقای کشاورز با ادبیات روسی خوب از آب در آمد غلط مطبوعه ای کمتر دیده می شود اگر لغات خارجی غیر مصطلح مانند واسکاندرا را که حذف کنیم و اگر «اقم گرفت» که چندین بار بکار رفته مطابق اصطلاح معمول فارسی «اقم نشست» استعمال می شد نص دیگری برای ترجمه نمی شد شماره کرد. ج. آ.

اصول علم اقتصاد

ترجمه و تلخیص نوشین
چاپ سوم - تهران ۱۳۲۶ سالهای پس از شهریور در اثر ایجاد عوامل مشوق
دانشی های جدید - در ایران بوجود آمده است، بقدری
زیاد بوده که يك کتاب اقتصادی تقریباً غیر ساده، که فهمیدن آن مستلزم دقت و
تعمق بیشتری است تاکنون سه بار بچاپ رسیده است. چاپ اخیر کتاب «اصول
علم اقتصاد» از چاپهای سابق بسیار زیباتر و جالب تر است. چاپ دوم این کتاب
بوسیله «بخش نشریات توده» که مدتی است فعالیت خود را کنار گذاشته منتشر شد.
کتابهایی از قبیل «مزد - بها - سود» و «زندگی اقتصادی بشر» و
«احتضار سرمایه داری» و غیره که درین چند سال از اثر نویسندگان و محققان بزرگ
و با به همت خود نویسنده های ایرانی بزبان فارسی منتشر شده است زبان ما را
درین باب تا اندازه ای غنی ساخته است و با ترجمه ای که از خلاصه «سرمایه»
مارکس شده است و این کتاب، می توان گفت که بجهت در مسائل اقتصادی با دقت
لازم در زبان فارسی نیز شروع شده است.

امیدواریم اداره کنندگان بنگاه چمن آرا که اخیراً فعالیت مطبوعه های
خود را در تهران از نو شروع کرده اند بتوانند با طرقی بهتر از پیش، کار با ارزش مطبوعه های
خود را ادامه دهند. ج. آ.

سلسله انتشارات مجله

در سال گذشته، همانطور که در گزارش امور اداری مجله نیز ذکر شده است چهار کتاب در سلسله انتشارات نامه ماهانه مردم منتشر شده است. باین طریق :

روسی بزرگوار از ژان پل سارتر ترجمه نوشین ۴۴ صفحه ۵ ریال
شکنجه و امید از احسان طبری ۱۱۶ صفحه ۴۰ »
از این دو کتاب هنوز مقداری باقی است

دیالک تیک طبیعت و تاریخ از انور خامه ۷۴ صفحه ۱۰ ریال
اصول مقدماتی فلسفه از ژرژ پولیتسر ۸۰ » ۱۰ »
این دو کتاب تمام شده است .

در سال آینده نیز درین سلسله، کتابهایی از آثار ادبی واجتماعی و علمی منتشر خواهد گردید . گذشته از دنباله « اصول مقدماتی فلسفه » که هر چند بار، یک کتاب و یا دو کتاب آن با هم بچاپ خواهید رسید و بخش خواهد شد . گذشته ازینها کارکنان مردم ماهانه در نظر دارند مجموعه های ادبی نویسی از اشعار نو و داستانهایی که تا کنون در مردم ماهانه بچاپ رسیده و یا از آثاری که چاپ آنها در مجله ممکن نشده است گرد آورند و منتشر کنند . باین طریق امیدواریم در سال آینده مقدار بیشتری کتاب و اثر درین سلسله منتشر سازیم .

البته اداره مجله در صورتی موفق باجرای این تمهید خود خواهد گردید که بتواند قرض های خود را بپردازد و طلب های خود را وصول کند . نمایندگان ما و تمام کسانی که بمابدهکار بهائی دارند لازم است برای کمک مؤثر به ادامه کار مطبوعاتی ما هر چه زودتر بدهکار بهای خود را بپردازند در غیر این صورت ما موفق نخواهیم شد که دامنه سلسله انتشارات ضمیمه را که برای مشترکین باید مجانی فرستاده شود وسعت بدهیم .

نمایندگان ما در شهرستانها

اصفهان	آقای یدالله صادقی	سنندج	بنگاه فرهنگ
بابل	آقای حسین مجلوجی	شیراز	پخش مطبوعات کشور
بندرعباس	آقای رستگار	قزوین	بنگاه فرهنگی ایران
بندر جاسک	آقای مرشدزاده	کرمان	آقای توحیدی
بروجرد	بنگاه توزیع جراید	کرمانشاه	« کوندیان و مجتبی کرمی
تبریز	بنگاه مطبوعاتی چمن آراء	گرگان	« مهدی باقری
جام	کتاب فروشی حافظ	مشهد	بنگاه مطبوعاتی برومند
رشت	آقای هوشمند	همدان	آقای جواد آذر مهر
زاهدان	برادران مجتبائی	یزد	« آرامی
ساری	بنگاه مطبوعاتی فردوسی		

بنگاه مسافر بری ت ت و با اینک
 اخیراً رقابتهای زیادی با او میشود معذالک اتوکار
 های ۱۶ نفری و مبلای او همیشه باظرفیت کامل
 حرکت مینماید

برای مزید استحضار مسافرین محترم
 برنامه جدید اتوکارها بشرح زیر تعیین گردیده
 است .



اصفهان	همه روزه غیر از جمعه	رشت و پهلوی	همه روزه غیر از جمعه
رامسر	دوشنبه و پنجشنبه	تبریز	یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه
شیراز	یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه	مشهد	شنبه و دوشنبه و چهارشنبه
کرمان	یکشنبه	یزد	یکشنبه و چهارشنبه
همدان	یکشنبه و چهارشنبه	بفداد	چهارشنبه

برای خرید بلیت یا هرگونه اطلاعاتی در تهران به بنگاه ت ت چهار راه یوسف آباد
 تلفون ۵۱۲۳ و یا شرکت سهامی ایران تور خیابان سعدی تلفون ۴۷۹۹ و یا شعبه ایران تور
 بهارستان تلفون ۹۰۶۹ و در شهرستانها بنمایندگی شرکت ایران تور مراجعه فرمائید .

ما راحتتی شمارا در مسافرت تضمین مینمائیم

از : احسان طبری

شکنجبه و امید

در ۱۱۶ صفحه - با چاپ و کاغذ عالی - ۳۰ ریال

از : ژرژ پولیتسر

اصول مقدماتی فلسفه

کتاب دوم

بزودی منتشر خواهد شد

برای مشترکین مجله مجاناً فرستاده خواهد شد

از : جلال آل احمد

از رنجی که میبیریم

مجموعه داستان

بزودی



انتشارات آبان

قیمت ۶۵ ریال

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب